



پیام بیخ

شماره‌های ۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶
آگست - سپتامبر - اکتبر - نوامبر - دسامبر
۲۰۱۳



با تشکر از خانم مینو ثابت خادم
عکس ششمین انجمن ملی شور اماءالرحمن ایران

پیام بدیع

سال سی و یکم

شماره های ۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶

سال ۱۷۰ بدیع

۱۳۹۲ شمسی

آگست - سپتامبر - اکتبر - نوامبر - دسامبر

۲۰۱۳

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	ظهور بلایا و رزایا در ارض یا
۴	لوح دنیا
۱۲	مناجات حضرت عبدالبهاء - ای خدای پُر عطای ذوالمنن
۱۳	مناجات حضرت عبدالبهاء - ای رفیق مهربان
۱۵	ترجمه مکتوب ۲۴ نوامبر ۱۹۳۱ حضرت ولی امرالله
۱۷	مناجات حضرت عبدالبهاء - هوالله پاک یزدانا
۱۸	مناجات حضرت عبدالبهاء - هوالله ای جلال بیهمال
۱۹	پیام بیت العدل اعظم به محفل روحانی بهائیان نیویورک
۲۰	شعر (چه شد؟)
۲۲	شعر (عجب!)
۲۳	شرح محفل تذکر جناب عطاءالله رضوانی
۳۰	نطق امه البهء روحیه خانم در هندوستان
۳۶	ازدواج حضرت شوقی ربانی
۴۰	شعر (ای بهاءالله)
۴۱	سَبِک
۴۴	فارسی سره
۴۵	شعر (عشق)
۴۶	پیشگویی شاعران راجع به ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله
۴۷	شرح شهادت شهدای سبعة همدان
۵۰	استقامت سازنده - واکنش بهائی به ظلم و جور
۵۴	آقای ایوز آمریکائی
۵۸	حضرت شوقی ربانی
۶۱	"مَثَلِ شَمَا مَثَلِ" یا "مَثَلِ شَمَا مَثَلِ"
۶۵	رنج بردن و ایثار کردن
۷۰	تاریخ سخن می گوید
۷۲	دین و دموکراسی
۸۱	فهرست اکثر مقالات "پیام بدیع"
۸۴	خانم شمسی رضوانی
۸۶	کلیته
۸۸	مغز
۹۲	انتشارات - معرفی کتاب "صبح بیداری"

ظهور بلایا و رزایا در ارض یا

اوست گوینده پاینده

چشم عدل گریان و انصاف نالان، سبحان‌الله در ایران افتخار به ظلم و ستم و بی‌رحمی و اخلاق درندگان صحراری و براری شده، ذئاب جزائر جهل و نادانی اغنام الهی را دریدند، خسارت عظیم را ربیع کبیر دانسته‌اند، امروز حنین اشیا در ارض یا مرتفع و فریاد و ناله یوسف‌های معانی از چاه ظالمان بلند، زخمی عظیم بر صدر عدل وارد و ضربتی محکم بر هیكل انصاف نازل، غزال‌های محبت و صفا را صیادهای کین در کمین و اطفال مهادر را طاغیان بی‌شرم و حیا از پی، مقام عدل و جنودش ظلم و عساکرش قائم، رحم در ایران به مثابه عنقا با اسم و بی‌رسم و انصاف به مثابه کبریت احمر مذکور و غیرمشهود، در شب بیست و سوم رمضان غبار و دخانی عظیم از ضغینه و بغضای منکرین و معرضین برخاست به شأنی که تجلیات انوار نیر عدل را ستر نمود بل محو کرد، دو مظلوم بیچاره و بی‌معین آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاء‌الله و عنایت‌ه را در جامع شیخ حسن سبزواری بدون سبب و علت اخذ نمودند و با گماشته والا حاجی نایب با خفت تمام به حضور نواب والا بردند و انواع سیاست را مجری داشتند و بعد به حبس فرستادند، و از قرار مذکور آنچه ممکن بود از زخارف اخذ کردند و مرخص نمودند، و بعد دخان دیگر از مطالع بغی و فحشی مرتفع و آن اخذ نفوس مقدسه در کره آخری بوده، هفت نفس را اخذ نمودند از جمله جناب ملاعلی سبزواری بوده و همچنین جناب ملا مهدی علیهما بهاء‌الله و عنایت‌ه، نواب والا به یکی گفته تبری کن تا خلاص شوی، آن منقطع حقیقی فرمود: چهل سال است که من منتظر

این یوم بوده‌ام و الحمدلله امروز فائز شده‌ام، و نفس آخری در هنگام مرور در اسواق با میرغضبها و فراشها و رجاله عباد فرموده: یا قوم سید الشهداء فرمود هَل مِن ناصرٍ یَنْصُرُنِی و من عرض می‌کنم هَل مِن ناظرٍ یَتَظَرُّنِی، باری نار بغضا به شأنی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز، این دو نفس مبارکه و نفوس اخری به استقامت تمام جان را فدا نمودند، خونهای این نفوس سبب شد که حال اهل ایران بعضی اذکار را می‌شنوند و ساکنند بلکه می‌پذیرند، اهل ایران با نفسی از نفوس خارجه مشی نمی‌نمودند چه که نَعُوذُ بِاللَّهِ کُلِّ را نجس می‌دانستند، ابدأً تکلم را جائز نمی‌شمردند. حال از عنایت این ظهور اعظم ابواب معارف باز شده آن توحش‌های زائد از اعتدال و اعراض و اعتراض‌ها از میان برخاست و کل را به حضور و لقا بشارت فرمود و فائز نمود، دماء عشاق در آفاق معجزه‌ها نمود و اسباب بُعد را به سیاط بیان دفع کرد و قرب را بر مقامش مقر و مأوی معین فرمود، حال اکثری با جیع احزاب عالم معاشر و محبّ، فی الحقیقه محبتی نسبت به کل ظاهر شده که ظهورش نزد عباد از محالات شمرده می‌شد، تبارک الکریم ذوالفضل العظیم، حال کل بصر شده‌اند تا ببینند و سمع شده‌اند تا بشنوند، انکار را جنود اقرار از میان برداشت، در نفوذ قلم اعلی و اقتدار کلمه علیا تفکر نمائید چگونه تقلیب فرمود و نزدیک نمود، باری نفوس مذکوره را به بدترین عذاب‌های عالم شهید نمودند، یکی را طناب انداختند و کشیدند تا آخر بلد و باقی را از عقب او می‌زدند و می‌بردند و بعضی را با سنگ و بعضی را با چوب و بعضی را با زنجیر و بعضی را با سلاح، آن هیاکل مقدسه را قطعه قطعه نمودند و بعد آتش زدند و استخوان‌ها را در گودال‌ها ریختند، از قرار مذکور هزار نفس رو به صحرا گذارده‌اند، معلوم نیست به کجا رفته‌اند و چه شده‌اند، واحدی در آن ایام از عیال و اطفال آن مظلوم‌ها سؤالی ننمود و از بیم و خوف نزدیک نرفت، آن مظلوم‌ها بی قوت ماندند و از قرار مذکور بعضی از ملت حضرت روح آیدهم الله در سیر سیر من غیر اطلاع احدی دستگیری نمودند و قوت یومیّه را ارسال داشته‌اند، یا حبیب روحانی، امروز ناله سنگریزه‌ها از

صحراها مرتفع و حنین اشجار بلند، و شب آن یوم به امر حکومت ناس عید گرفتند، جشن بزرگی برپا، گویی اقلیمی را فتح نمودند، سبحان الله ظلم و بی شعوری به مقامی رسید که اهل آسمان‌ها و زمین‌ها کل را متحیر نمود، سَوْفَ يَرَوْنَ جَزَاءَ أَعْمَالِهِمْ چه که بعد هر ظلمی نور عدل مشرق و بعد هر اعتسافی تجلی نیر انصاف باهر، در جمیع احوال نَسْتَلِ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يُؤَيِّدَ عِبَادَهُ عَلَى الْاِقْبَالِ وَ عَلَى التَّدَارِكِ عَلَى مَا فَاتَ عَنْهُمْ فِي اللَّيَالِي وَ الْاَيَّامِ اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَّامُ.

(حضرت بهاء الله - لثالی الحکمه - جلد دوم - ص ۳۰۶ تا ۳۱۰)

فهرست مطالب

صفحه

۱۰۰

۱۰۲

۱۰۵

۱۰۷

عنوان

تأسیس نظم اداری

اخلاق بهائی

ایادی امرالله دکتر جان اسلمنت

انتشارات - شعرا و سخنوران قرن دوم بهائی

لوح دنیا

بسمی الناطق فی ملکوت البیان حمد و ثنا سلطان مبین را لایق و سزااست که سجن متین را به حضور حضرت علی قبل اکبر و حضرت امین مزین فرمود و به انوار ایقان و استقامت و اطمینان مزین داشت علیهما بهاء الله و بهاء من فی السموات و الارضین النور و البهاء و التکبیر و الثناء علی ایادی امره الذین بهم اشرق نورُ الاضطبار و ثبت حکم الاختیار لله المتقدر العزیز المختار و بهم ماج بحر العطاء و هاج عرف عنایه الله مولی الوری نستله تعالی ان یحفظهم به جنوده و یحرسهم بسلطانه و ینصرهم بقدرته الّتی غلبت الاشیاء المک لله فاطر السماء و مالک ملکوت الاسماء نبا عظیم می‌فرماید ای اصحاب ایران شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبت بوده‌اید و آفاق وجود به نور خرد و دانش شما منور و مزین بوده آیا چه شد که به دست خود بر هلاکت خود و دوستان خود قیام کردید یا افنانی علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت روز روز شماسست و هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و به جنود بیان به تسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچارگان روزگار است کمر همّت را محکم نمائید شاید بندگان از اسیری فارغ شوند و به آزادی رسند امروز ناله عدل بلند و حنین انصاف مرتفع دود تیره ستم عالم و اُمم را احاطه نموده از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی به امر آمر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیا عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که از قلم مظلوم جاری شده بگو ای دوستان ترس از برای چه و بیم از که گلباره‌های عالم به

اندک رطوبتی متلاشی شده و می‌شوند نفس اجتماع سبب تفریق نفوس موهومه است نزاع و جدال‌شان درنده‌های ارض باری شمشیرهای بُرنده حزب بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده به غلاف راجع لازال اخیار به گفتار حدائق وجود را تصرف نمودند بگو ای دوستان حکمت را از دست مدهید نصایح قلم اعلی را به گوش هوش بشنوید عموم اهل عالم باید از ضرر دست و زبان شما آسوده باشند در کتاب اقدس در ذکر ارض طانازل شده آنچه که سبب انتباه عالمیانست ظالم‌های عالم حقوق امم را غصب نموده‌اند و به تمام قدرت و قوت به مشتهیات نفوس خود مشغول بوده و هستند از ظالم ارض یا ظاهر شد آنچه که عیون ملاء اعلی خون گریست یا ایها الشارب رحیق بیانی والناظر الی افق ظهوری آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیتشان در علوم و فنون حال پست‌تر از جمیع احزاب عالم مشاهده می‌شوند یا قوم در این یوم مبارک منیر خود را از فیوضات فیاض محروم منمائید امروز از سحاب رحمت رحمانی امطار حکمت و بیان نازل طوبی لمن انصف فی الامر و ویل للظالمین امروز هر آگاهی گواهی می‌دهد بر این که بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم بگو ای قوم به قوت ملکوتی بر نصرت خود قیام نمائید که شاید ارض از اصنام ظنون و اوهام که فی الحقیقه سبب و علت خسارت و ذلت عباد بیچاره‌اند پاک و طاهر گردد این اصنام هائلند و خلق را از علو و صعود مانع امید آن که ید اقتدار مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری برهاند در یکی از الواح نازل یا حزب‌الله به خود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید اصلاح عالم از اعمال طیبه ظاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده ناصر امر اعمالست و معینش اخلاق یا اهل بهاء به تقوی تمسک نمائید هذا ما حکم به المظلوم و اختاره المختار ای دوستان سزاوار آن که در این بهار جانفزا از باران نیمان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت بگو اهریمنان در

کمینگاهان ایستاده‌اند آگاه باشید و به روشنائی نام بینا از تیرگی‌ها خود را آزاد نمائید عالم بین باشید نه خودبین اهریمنان نفوسی هستند که حائل و مانعند مابین عباد و ارتفاع و ارتقاء مقاماتشان امروز بر کلّ لازم و واجب است تمسک نمایند به آنچه که سبب سموّ و علوّ دولت عادلّه و ملت است قلم اعلی در هریک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده قلنا و قولنا الحقّ عاشروا مع الادیان کلّها بالروح والریحان از این بیان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخاست و در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم آنچه از لسان و قلم ملل اولی از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل از قبل فرموده‌اند حبّ الوطن من الایمان و لسان عظمت در یوم ظهور فرموده لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم به این کلمات عالیات طیور افئده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود این مظلوم حزب‌الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیه دعوت نمود امروز جنودی که ناصر امرند اعمال و اخلاق است طوبی لمن تمسک بهما و ویلّ للمعرضین یا حزب‌الله شما را به ادب وصیت می‌نمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق طوبی از برای نفسی که به نور ادب منور و به طراز راستی مزین گشت دارای ادب دارای مقام بزرگست امید آن که این مظلوم و کلّ به آن فائز و به آن متمسک و به آن متشبث و به آن ناظر باشیم اینست حکم محکم که از قلم اسم اعظم جاری و نازل گشته امروز روز ظهور لثالی استقامت است از معدن انسانی یا حزب العدل باید به مثابه نور روشن باشید و مانند نار سدره مشتعل این نار محبت احزاب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار بغضا سبب و علت تفریق و جدالست نسئل الله ان یحفظ عباده من شرّ اعدائه انه علی کلّ شیء قدیر الحمد لله حقّ جلّ جلاله به مفتاح قلم اعلی ابواب افئده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بایست مبین از برای ظهور اخلاق روحانیه

و اعمال مقدّسه این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه نبوده و نیست باید اهل عالم طرّاً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند. گیتی به انوار نیر ظهور منور چه که در سنه سنین حضرت مبشّر روح ما سویه فداه به روح جدید بشارت داد و در سنه ثمانین عالم به نور جدید و روح بدیع فائز گشت حال اکثر اهل بلاد مستعدند از برای اصغاء کلمه علیا که بعث و حشر کلّ به آن منوط و معلق است در صحیفه حمراء در سجن عکا نازل شد آنچه که سبب سموّ عباد و عمار بلاد است از جمله این بیانات در آن از قلم مالک امکان نازل: اُس اعظم که اداره خلق به آن مربوط و منوط آن که اول باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجرا نمایند تا عالم از مصاریف باهظه فارغ و آزاد شود این فقره لازم و واجب چه که محاربه و مجادله اُس زحمت و مشقت است. دوّم باید لغات منحصر به لغت واحده گردد و در مدارس عالم به آن تعلیم دهند. سوّم باید به اسبابی که سبب الفت و محبت و اتحاد است تشبث جویند چهارم جمیع رجال و نساء آن چه را که از اقتراف و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آن را از برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی و دیعه گذارند و به اطلاع امنای بیت عدل صرف تربیت ایشان شود. پنجم توجّه کامل است در امر زراعت این فقره اگرچه در پنجم ذکر شد ولیکن فی الحقیقه دارای مقام اول است در ممالک خارجه این فقره بسیار ترقی نموده و اما در ایران الی حین امرش معوق است امید آن که پادشاه ائده الله توجهی به این امر عظیم خطیر فرماید باری به آنچه در صحیفه حمراء از قلم اعلی نازل اگر تمسک نمایند از قوانین عالم خود را فارغ مشاهده کنند مکرّر بعضی از اذکار از قلم اعلی جاری که شاید مشارق قدرت و مطالع عزّت الهی وقتی از اوقات مؤید شوند بر اجرای آن اگر طالب یافت شود آنچه از اراده مطلقه نافذه ظاهر گشته لوجه الله اظهار می شود ولیکن این الطالب و این السائل و این العادل و این المنصف حال هر یوم نار ظلمی مشتعل و سیف اعتسافی مسلول سبحان الله بزرگان ایران و نجبای عظام به اخلاق سبعی فخر

می‌نمایند حیرت اندر حیرت آمد زین قصص این مظلوم در لیلی و ایام به شکر و حمد مالک انام مشغول چه که مشاهده شد نصائح و مواعظ تأثیر نموده و اخلاق و اطوار این حزب به درجه قبول فائز چه که ظاهر شد آنچه که سبب روشنی چشم عالم است و آن شفاعت دوستان از دشمنان نزد امرا بوده کردار نیک گواه راستی گفتار است امید آن که اخیار به روشنی کردار گیتی را روشن نمایند نسل الله تبارک و تعالی ان یؤید الکل علی الاستقامه علی حبه و امره فی ایامه انه ولی المخلصین و العاملين یا حزب الله قلم اعلی عالم‌ها ظاهر نموده و ابصار را روشنی حقیقی بخشیده و لکن اکثری از اهل ایران لازال از بیانات نافع و علوم و فنون مبارکه محروم بوده‌اند یوم قبل مخصوص از برای یکی از اولیاء این کلمه علیا از قلم اعلی نازل که شاید اهل اعراض به اقبال فائز گردند و به غوامض مسائل اصول الهیه پی برند و آگاه شوند معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک اول کلمه فضرب الرقاب و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب حال از فضل و اقتدار کلمه جلّت ارادته و جلّت قدرته و عظم سلطانه حال از حقّ جلّ جلاله بطلبید و می‌طلبیم که حزب شیعه را هدایت فرماید و از صفات نالایقه نجات بخشد از لسان هریک از آن حزب در هر یوم لعنت‌ها مذکور و ملعون با عین حلقی از غذاهای یومیّه آن حزبست الهی الهی تسمع حنین بهانک و صریحه فی اللیالی و الایام و تعلم انه ما اراد لنفسه امرا بل اراد تقدیس نفوس عبادک و نجاتهم عن نار الضغینه و البغضاء الّتی احاطتهم فی کلّ الاحیان ای ربّ قد ارتفعت ایادی المقربین الی سماء جودک و المخلصین الی هواء عطائک اسئلک ان لا تخیبها عمّا ارادوا من بحر عطائک و سماء فضلک و شمس جودک ای ربّ ایدهم علی آداب ترتفع بها مقاماتهم بین الاحزاب انک انت المقتدر العزیز الوهاب یا حزب الله بشنوید آنچه را که اصغاء آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و علوّ و سموّ کلّ است از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب و لکن شایسته آن که حسب الاراده حضرت سلطان ایدّه الله و حضرات علّمای اعلام و امرای عظام واقع

شود باید به اطلاع ایشان مقرّی معین گردد و حضرات در آن مقرّ جمع شوند و به حبل مشورت تمسّک نمایند و آنچه را سبب و علّت امنیّت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند چه اگر بغیر این ترتیب واقع شود علّت اختلاف و ضوضاء گردد در اصول احکام که از قبل در کتاب اقدس و سایر الواح نازل امور راجع به سلاطین و رؤسای عادل و امنای بیت عدل شده و منصفین و متبصرین بعد از تفکر اشراق نیز عدل را به عین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند حال آنچه در لندره امت انگریز به آن متمسک خوب به نظر می‌آید چه که به نور سلطنت و مشورت امت هردو مزین است در اصول و قوانین بابی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور و لکن خوف از آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نالایقه منع می‌نماید اما امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است خشیه الله بوده و هست اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی باید به آنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسک جست و تشبّث نمود طوبی لمن سمع مناطق به قلمی الاعلی و عمل بما امر به من لدن امر قدیم یا حزب الله و صایای دوست یکتا را به گوش جان بشنوید کلمه الهی به مثابه نهالست مقرّ و مستقرّش افئده عباد باید آن را به کوثر حکمت و بیان تربیت نمایند تا اصلش ثابت گردد و فرعش از افلاک بگذرد ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آن که آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علّت الفت و اتحاد و اتّفاقت ثبت فرمودیم نعیمًا للعاملین مکرّر وصیت نموده و می‌نمائیم دوستان را که از آنچه رائحه فساد استشمام می‌شود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند عالم منقلب است و افکار عباد مختلف نسل الله ان یزینهم به نور عدله و یعرفهم ما ینفعهم فی کلّ الاحوال انه هوالغنی المتعال از قبل به این کلمه علیا نطق نمودیم نفوسی که به این مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در اخذ نفس اماره شعله فروزنده سبحان الله این ایام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است از قراری که شنیده شد نفسی وارد مقرّ

سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را به اراده خود مسخر نمود فی الحقیقه این مقام مقام نوحه و ندبه است آیا چه شده که مظاهر عزت کبری ذلت عظمی از برای خود پسندیدند استقامت چه شد عزت نفس کجا رفت لازال آفتاب بزرگی و دانائی از افق سماء ایران طالع و مشرق حال به مقامی تنزل نموده که بعضی از رجال خود را ملعب جاهلین نموده‌اند و شخص مذکور درباره این حزب در جرائد مصر و دائره المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحیر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به پاریس توجّه نمود و جریده به اسم عروه الوثقی طبع کرد و به اطراف عالم فرستاد و به سجن عکا هم ارسال داشت و به این سبب اظهار محبت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده باری این مظلوم درباره او صمت اختیار کرد از حق می‌طلبیم او را حفظ نماید و به نور عدل و انصاف منور دارد له ان يقول الهی الهی ترانی قائماً لدی باب عفوک و عطائک و ناظراً الی آفاق مواهبک و الطافک اسئلک به ندائک الاحلی و صریر قلمک یا مولی الوری ان توفّق عبادک علی ما ینبغی لایامک و یلیق لظهورک و سلطانک انک انت المقدر علی ما تشاء یشهد بقوّتک و اقتدارک و عظمتک و عطائک من فی السموات والارضین الحمد لک یا اله العالمین و محبوب افنده العارفین تری یا الهی کینونه الفقر ارادت بحر غنائک و حقیقه العصیان فرات مغفرتک و عطائک قدر یا الهی ما ینبغی لعظمتک و یلیق لسماء فضلك انک انت الفضال الفیاض الامر الحکیم لا اله الا انت القویّ الغالب القدير یا حزب الله الیوم باید انظار کلّ به افق کلمه مبارکه یفعل ما یشاء وحده متوجه باشد چه اگر احدی به این مقام فائز گردد او به نور توحید حقیقی فائز و منور و من دون آن در کتاب الهی از اصحاب ظنون و اوهام مذکور و مرقوم بشنوید ندای مظلوم را و مراتب را حفظ نمائید این فقره بر کلّ لازم و واجب است مظلوم در جمیع ایام من غیر ستر و حجاب امام وجوه اهل عالم نطق فرمود آنچه را که مفتاح است از برای ابواب علوم و فنون و دانش و آسایش و ثروت و غنا ظلم ظالمین قلم اعلی را از صریر باز نداشت و شبهات مریبین و مفسدین او را

از اظهار کلمه‌ علیا منع ننمود از حق در جمیع احوال سائل و آملم که اهل بها را از ظنون و اوهام حزب قبل حفظ فرماید و مقدس دارد یا حزب الله علمای راشدین که به هدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس اماره مصون و محفوظ ایشان از انجم سماء عرفان نزد مقصود عالمیان محسوب احترام ایشان لازم ایشانند عیون جاریه و انجم مُضینه و اثمار سدره مبارکه و آثار قدرت الهیه و بحور حکمت صمدانیه طوبی لمن تمسک بهم انه من الفائزین فی کتاب الله ربّ العرش العظیم البهاء من لدی الله ربّ العرش و الثری علیکم یا اهل البهاء و اصحاب السفینه الحمراء و علی الذین سمعوا ندائکم الاحلی و عملوا بما امروا به فی هذا اللوح العزیز البدیع.

وقایعی که در سه ماه آخر سال میلادی (اکتبر - نوامبر - دسامبر) اتفاق افتاده است:

- ۱ - ۴ اکتبر، صعود حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه در لندن، از اتفاق، ایشان که هرگز نام و نشانی از خود نمی‌خواستند صعود مبارک مصادف شد با شب ضیافت که دنیا بیش از پیش به یاد ایشان باشد.
- ۲ - ۱۲ اکتبر، تولد حضرت ربّ اعلی، این روز از ایام محترمه می‌باشد.
- ۳ - ۲۰ نوامبر، تولد حضرت بهاءالله جلت عظمته از ایام محترمه می‌باشد.
- ۴ - ۲۸ نوامبر، صعود حضرت عبدالبهاء.
- ۵ - ۲۵ نوامبر، روز عهد و میثاق.

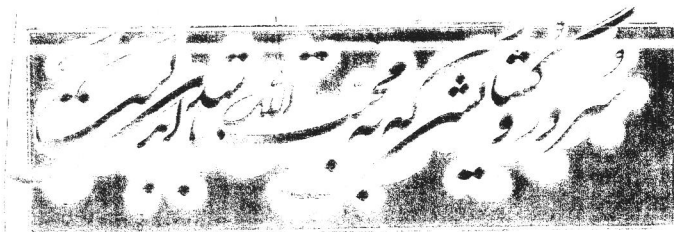
از جمله مناجات‌های حضرت عبدالبهاء
ازسالی از آمریکا (دالاس)
خانم روحانیه حسنی (حقیقت بین)

هو الله

واقف جان و دل و اسرار من
مطلع بر سوز و حرمانم توئی
جز غم تو می نجوید محرمی
کور به چشمی که گریان تو نیست
یاد تو در دل چو مصباح منیر
تا عدم گردد به لطف تو قدم
بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطاء
از گرم بال و پری احسان نما

ای خدای پُر عطای ذوالمنن
در سحرها مونس جانم توئی
هر دلی پیوست با ذکرت دمی
خون شود آن دل که بریان تو نیست
در شبان تیره و تار ای قدیر
از عنایات به دل روحی بدم
در لیاقت منگر و در قدرها
این طیور بال و پر اشکسته را

ع ع



حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند **قوله الاحلی:**
 لندن به واسطه میرزا لطف‌الله حکیم علیه بهاء‌الله الابهی
 جناب مستر بهروز، عضو مجمع علمی لغوی مصری و مدرس آثار قدیم
 ایران

هوالله

ای رفیق مهربان نامه که به تاریخ ۲۲ آپریل ۱۹۱۹ از لندن مرقوم نموده بودی رسید، ولی مکتوب پیش به جهت مغشوشی راه و عدم انتظام برید وصول نیافت، البته نسخه ثانی اشعار را ارسال دارید. این آواره به نفوس عادی ایران تعلق تام دارم تا چه رسد به مثل شما که فی‌الحقیقه خدمت به ایران بلکه به عموم عالم انسانی می‌نمائید بناء علیه بسیار مشتاق دیداریم هر وقت به خوشی و آسانی سفر میسر گردد تشریف آوردن شما البته از برای ما نهایت روح و ریحانست. مرقوم نموده بودید که سبب عدم جواب بعضی گفتند که چون به فارسی مرقوم نموده بودید، این بود و یا این که به دوستی ایران مشهور شده‌اید، ملاحظه نمائید کلامی بی‌مغزتر از این می‌شود اول آن که لسان این آواره فارسی است، بالطبع هر فرسی لسان خویش را دوست می‌دارد و از این گذشته، الواح بسیاری از حضرت بهاء‌الله در نهایت بلاغت به فارسی صرف موجود، با وجود این چگونه لسان فارسی غیرمقبول و ثانی آن که حضرت بهاء‌الله و حضرت باب هردو ایرانی بودند و بیست هزاسی هزار ایرانی در این سبیل جانفشانی نمود و من نیز ایرانی هستم، حتی با وجود این که شصت سال است که از ایران خارج شده‌ام، هنوز راضی به آن نگشته‌ام که عادات جزئیه ایرانی ترک شود. بهائیان ایران را می‌پرستند، نه همین

حرف می‌زنند. شما نظر به عمل کنید، چه کار به قول دارید، هزار خروار قول از غیرت و حمیت و مروت و حمایت و فتوت به یک فلس نیرزد، لکن یک عمل جزئی به یک گنج روان ارزش دارد. اما سفر شما به انگلستان، این نیز از خوشخوبختی شما بود، در آینده معلوم گردد. مرقوم نموده بودید که امثال فدوی را در پیشگاه مبارک قدر و قیمتی نیست، و عرائضشان را اهمیت و وقری نه، و حال آن که امثال شما که فی الحقیقه خیرخواه دولت و ملتند و در نیک نامی ایران می‌کوشند و اهل دانشند، چنین نفوسی را من از خویش و پیوند خویش می‌شمارم. باری اختصار نمائیم، به راستی می‌گویم که من مشتاق دیدار تو هستم، زیرا تو خدمت به ایران و ایرانیان می‌نمائی و من از جمله ایرانیان هستم.

و علیک التحیه والثناء
عبدالبهاء عباس



ترجمه - مکتوب ۲۴ نوامبر ۱۹۳۱ از طرف حضرت ولی امرالله به
محفل روحانی ملی آمریکا

اگر اهل بهاء به کمک اهل عالم نشتابند و جهان را از روحی که
حضرت بهاءالله به عالم عنایت فرموده‌اند مشحون نسازند، عالم با مصائب
مختلفی که بدان مبتلا شده، کاملاً ویران و مدنیتش بلمره نابود خواهد شد.
مادام که روح امر مبارک در قلوب انسان‌ها نفوذ و رسوخ ننموده، و تعالیم
جهانی‌اش موانع موجود را از میان برنداشته، جناح‌های اقتصادی، احزاب
سیاسی، عداوت‌های ملی، تعصبات نژادی، و خصومت‌های دینی همچنان به
ایجاد جنگ‌های مخرب ادامه خواهند داد. امید آن که مشقّاتی که در اطراف
خود مشاهده می‌کنیم تکلیف خطیر ما را به ما متذکر دارد و برای اجرای
وظیفه شریف و مقدّس خود قیام نماییم.





هوالله

پاک یزدانا جمعیم پریشان تو، بیگانه ایم خویشان تو، افسرده ایم شعله‌ئی برافروز، پژمرده ایم دل‌ها را به آتش محبت بسوز، هرچه هستیم آشفته روی توایم و سرگشته کوی تو، بیچاره ایم و آواره، افتاده ایم پُر آه و ناله، ذراتیم ولی در هوای تو اوج یافتیم، قطراتیم ولی در موج یم تو شتافتیم، این خفتگان را بیدار فرما و این آوارگان را هوشیار، این سیاره‌های باختر را اختران خاور کن و این گیاه‌های بی ثمر را درختان بارور، اگرچه ما موران ذلیلیم اما تو سلیمان پُر حشمت سلطنت جلیل، اگرچه ما خوار و گنهکاریم اما تو بزرگوار و آمرزگار، در استعداد و استحقاق نظر مفرما و در تعینات و قابلیت‌ها ملاحظه مکن، در فضل و جود خویش بر بیگانه و خویش نظر نما، اگر موج دریای بخشش و دَهش اوج گیرد عالم آفرینش را مستغرق نماید، اگر انوار ساطعه خورشید آمرزش بدرخشد ظلمات هالکه سیئات و خطیئات را به پرتوی محو نماید، تجلی فضل ماء طهور است و فیض اصل صهبا کأس مزاج‌ها کافور، آن هر آلوده‌ای را پاک نماید و این هر افسرده و پژمرده‌ای را چابک و افروخته و چالاک، ای پروردگار این حروف مفرده را کلمات نامت کن و این کلمات مجمله و آیات باهرات تا حجج بالغه گردند و رحمت سابقه، حقیقت فائقه شوند و نعمت سابقه، مصابیح علی گردند و مفاتیح ابواب تقی، نجوم هدی شوند و رجوم نفس و هوی، حقیقت فائضه گردند و عروق و شریان نابضه، اشجار بوستان تو شوند و ازهار گلستان تو. ای خداوند مهربان، این جمع پریشان، هریک از کشوری و بومی و مرزی و ثغوری، یکی شرقی و دیگری غربی، یکی جنوبی و دیگری شمالی، همچنان که این بیچارگان را در مُلک ادنی در اشرف نقطه از تری بعد از بقاع علیا جمع فرمودی امیدواریم که به فضل و جودت و عنایت و موهبتت در اشرف نقطه از ملکوت اعلی جمع فرمائی تا کل در ظل سدره منتهی بیاریم و به نعمت فوز به لقا فائز گردیم. ربّ حقّ ذلک بفضلك و جودک.

ع ع

(حضرت عبدالبهاء - مجموعه مناجات‌ها - چاپ آلمان - ۲۰۰۹ میلادی)

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء در زمان توقف در آمریکا
در جواب عریضه میرزا جلال الله رحمانی، متخلص به مفتون

فاران، شاه جلال علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ای جلال بیهمال، مانع نگارش خطاب و جواب به احتبای ایران اشتغال در خدمت آستان جانان است نه یاران تازه و دوستان خوش‌مزه. احتبای خراسان راحت دل و جان و تسلی روح و وجدانند. اگر بدانی چه طوفانی است البته معذور داری بلکه مسرور گردی که عبدالبهاء در این دشت و صحرا و کوه و دریا شب و روز در مجامع عظمی و کنائس کبری فریاد یابهاء‌الابهی می‌زند و فرصت نفس کشیدن ندارد ولی عنقریب به اروپا شتابد و از آن جا به ارض مقصود کشتی راند و تلافی مافات کند. احتبای ایران به نهایت عزیزند زیرا مؤمنین قدیم و ممتحن و مفتون در سبیل حضرت بی‌چون، خون خویش فدا نموده‌اند و صد هزار بلایا و محن کشیده‌اند و یک موی ایشان را به دو جهان ندهم. حضرت پدر بزرگوار خلیل جلیل را محبت مشتاقانه برسان و هم‌چنین سایر یاران را.

عبدالبهاء عباس

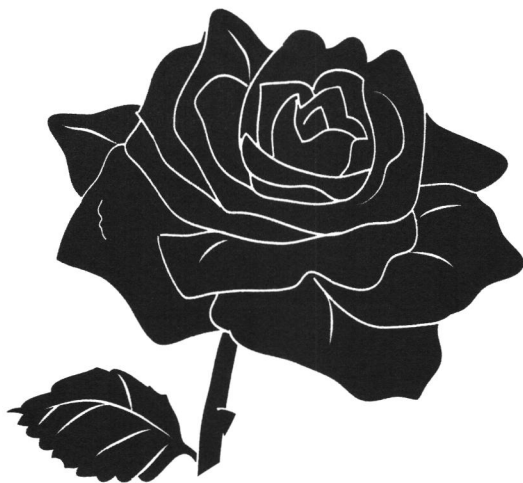
۹ شهرالمشیه ۱۴۲ بدیع

۶ اکتبر ۱۹۸۵

محفل مقدس روحانی بهائیان نیویورک شیدالله ارکانه

معهد اعلی نسخه‌ای از "پیام بدیع" که تحت اشراف آن محفل جلیل جهت احبای ایرانی منتشر می‌شود دریافت نموده بسیار اظهار مسرت فرمودند و مقرر داشتند مراتب تقدیر ساحت رفیع به نفوس مبارکه‌ای که این مجله را از قبل آن محفل منتشر می‌سازند ابلاغ گردد.

با تقدیم تحیات
از طرف دارالانشاء بیت‌العدل اعظم



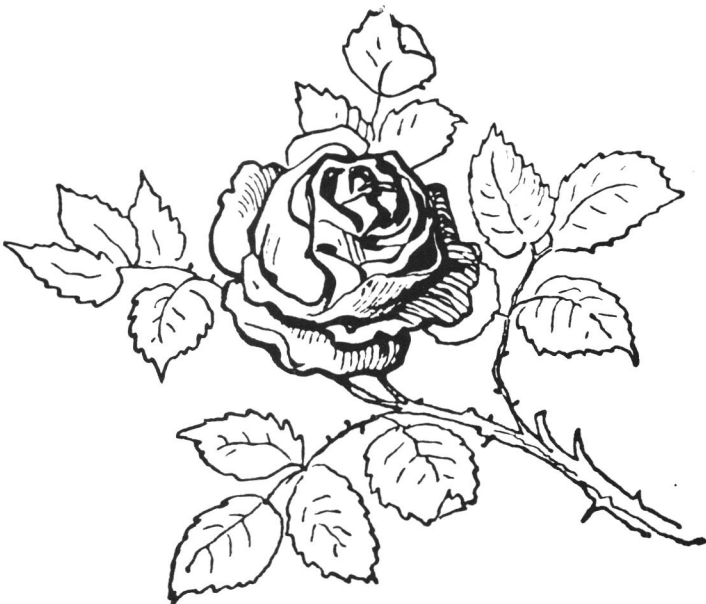
چه شد؟

چه شد که کشور ایران چنین شده ویران
 به دست مدعیان شریعت و ایمان
 چه شد که سیل ریا و دروغ و ظلم و ستم
 ربود صدق و صفا و عدالت از میدان
 چه شد که دین به سیاست بگشت آلوده
 نه اعتبار به این ماند و نه قرار به آن
 چه شد که مهر درخشانِ بینش و دانش
 به زیر ابر تعصب شد این چنین پنهان
 چه شد که چهره زیبای دختران و زنان
 دوباره گشت نهان در حجابِ کوردلان
 چه شد که شادی و شوق و نشاط و آزادی
 دریغ گشت چنین ظالمانه از نسوان
 چه شد کبوتر صلح و کجاست قمری مهر
 چگونه جان برهاند ز جورِ این طوفان
 چه شد که بلبل شیرین نوا پرید از شاخ
 چو جورِ بادِ خزان دید و حمله ز اغان
 چه شد که شمع فسرد و برفت پروانه
 غزال پای بسته بگردید طعمه گریان
 چه شد که جمله جوانان میهن کورش
 به جرم صدق و شجاعت شدند در زندان
 چه شد که قاضی قادر نداد حکم به عدل
 به حکمش او بگرفتند ز بیگناهان جان

چه شد که او سحرگامه مادرانِ حَزین
 نکرد در دل قاضی اثر نه در حکمران
 چه شد شکایتِ جمعِ گرسنگان نرسید
 به سمعِ حاکم شهر و به گوشِ پُرخواران
 چه شد که مَسکِنِ اطفالِ بی‌پناه و فقیر
 شدست زاغۀ نامن و کُنجِ هر ویران
 چه شد که ثروِتِ سرشارِ خاکِ گوهرخیز
 به دست جمله حریصان چنین شده تالان
 چه شد که اهل هنر را چنان برنجاندند
 که ترکِ خانه نمودند و هم سر و سامان
 چه شد شکستِ نی و بربط و چغانه و چنگ
 کزان شکستِ دلِ عاشقان و مشتاقان
 چه شد که حقِ سخنِ گفتن و سرودنِ شعر
 ز شاعران بگرفتند و هم سخنرانان
 چه شد که طالبِ دانشِ گریخت از خانه
 به جستجوی علم به هر جا چه چین و هندوستان
 چه شد که جان بگرفتند و کار و کاشانه
 ز پیروانِ وطنخواه سایر ادیان
 چه شد ز مدرسه راندند جوان دانش‌خواه
 به جرمِ راستی و فهم و جرأت و ایمان
 چه شد معلمِ آگاه را بیازردند
 که بود منبعِ علم و خصائلِ انسان

عجب!

عجب که در خاک غنودند و چشم پوشیدند
 ز آسمانِ پُر از اخترانِ نور افشان
 عجب چو کبک فهقه‌خوانِ غرور و خودبینی
 کمین باز ندیدند به ساعد سلطان
 عجب که غافل از آنند که عمرِ ظلم و ستم
 ”چو برف بر سر کوهست روی در نقصان“
 عجب که در محاسبه غافل شدند از این نظم
 که از پی شبِ تار است آفتابِ دوان!



محفل تذکر جناب آقای عطاءالله رضوانی

ارسالی از مهد امرالله، ایران

الله ابھی

آقای رضوانی الان از جلسهٔ تذکرتون برگشتیم (به اتفاق خانواده و یکی از دوستانمون که ماشین نداشت اومده بودیم، راه دور بود و ماشین ما هم که جا داشت)، با توجّه به این که سَنَم به صف‌های روغن و برنج و شکر قد نمی‌ده، باید بگم این طولانی‌ترین صفی بود که تا به حال ایستادم، امّا می‌ارزید. چراشم نه به خاطر خاصّ بودن صعود شماسْت و نه به خاطر اون همه زحماتی که همه می‌کشیدن تا چیزی کم نباشه. برای من اون حسّ و حال روحانی دعای دسته‌جمعی (که خودتون شنیدین و می‌دونین کدومو می‌گم: "قل الله یکفی عن کل شیء و علی الله فل یتوکّل المتوکّلون") به اندازهٔ پرواز تا اون بالا بالاها ارزش داشت.

خیلی‌ها راجع به این که ما نسل سوخته‌ایم گفتن و نوشتن و هنوزم مشغولند، امّا امشب واقعاً فکر کردم این انرژی عجیب و غریبی که از خواندن دعای دسته‌جمعی، اونم با اون همه بهائی دیگه زیر یک سقف، به آدم می‌رسه، شاید واقعاً به جور "غیث هاطل" قرن بیست و یکمی باشه که نسل ما به خاطر نداشتن "حظیره القدس" و "باغ تزه" و "حدیقه" و امثالهم از دست دادیم.

فکر می‌کنم این اولین مجلس تذکری بود که توش دعای دسته‌جمعی خونده شد؛ معمولاً این اتفاق نمی‌افته. حتماً هم به خاطر همون حکمتیه که از وقتی چشم باز کردیم، احتمالاً تا روز آخرمون، باید رعایتش کنیم. تازه خوبه این همه حکمت را رعایت می‌کنیم و اوضاع و احوالمون اینه. (توضیح نمی‌دم؛ چون واقعاً نمی‌دونم از کدوم یکی از اون همه شهید که شما هم رفتین جزوشون بگم؛ از اون پیرزن تنهایی که توی خونه‌اش بستنش به صندلی و آتیشش زدن بگم؛ یا از اون شهیدی که قبل از شهادت، وقتی داشته با خونواده‌ش هندونه می‌خورده گفته این فایده نداره باید پسته بخورم خوش‌رنگ شه؛ از شمع‌آجین کردن‌های تاریخی بگم یا بولدوزر انداختن روی گلستان جاوید قدیم طهران و بابابزرگم که تازه دو هفته از صعودش گذشته بود و هنوز بدنش توی خاوران وجود داشت (و پدرم که هنوزم نتونسته این تلخی رو هضم کنه) یا از اون مونا‌ی نوجوون شیرازی بگم که صبر کرد برای همه خانم‌هایی که توی اون تاریخ در "عادل آباد!" اعدام می‌شدن دعا بخونه و نفر آخر بره بالای چوبه‌دار (به جرم بهائی بودن و این که به چند تا بچه‌بهای مناجات یاد می‌داده؛ اون موقع این "فیس بوک" هم نبود. شاید یکی بگه بابا شما که می‌گین اینا کافرن بذارین به حال خودشون باشن دیگه)؛ یا از هزاران مونا‌ی گمنامی که بعضی‌هاشونو شما می‌شناختین و بعضی‌هاشونو ما. از کدوم بگم؟)

راستش به نظر من جریان محرومیت از ورود به دانشگاه و اخراج از ادارات و مصادره اموال و حتی پس گرفتن حقوق‌های بازنشسته‌های بینوا و حتی شکنجه و زندان و خلاصه این چیزها اصلاً مهم نبود و نیست و همه‌ش گذشته و

می‌گذره و حتی بهتر هم میشه. نمونه‌ش همین دستگیری گسترده اساتید دانشگاه "زیرزمینی بهایی!!" (میگن دیگه!) باعث شد یه سری از اساتید کله گنده امریکایی و اروپایی خودشون ابراز تمایل بکنند برای کمک به این دانشگاه، حالا بماند که مدرکمون چقدر معتبر شد و چه تعداد از دانشگاه‌های درجه یک دنیا قبولش کردن. عمراً اگر هزاری هم خرج می‌کردیم اینطوری نمی‌شد که. این جاست که اجدادمون می‌گفتن "..... شود سبب خیر اگر خدا خواهد." اون بنده‌های خدا چهار سال و پنج سال حکم گرفتن و تو زندانن، ولی مگه بیرون بودن هر کدومشون چندتا شاگردو وقت داشتن درس بدن؟ (واقعیتیه‌ها!)

به نظرم یکی از تلخ‌ترین اتفاقات این سالیان شاید دوری اعضای خانواده از هم بوده باشه. کم نبودن مادر و پدرهایی که یه عمر، یعنی چیزی حدود بیست سال بچه‌هاشونو ندیدن؛ تنها به این دلیل که به بهائی‌ها پاسپورت نمی‌دادن. خیلی‌هاشون در دوری از هم عمرشون تموم شد. مادر بزرگ من که از اون خوش‌شانس‌ترها بود که تونست قبل از صعودش بره و یه سفر بچه‌هاشو ببینه، توی فرودگاه دختر ته تغاریشو نمی‌شناسه و می‌گه "پروانه من که این همه چین و چروک نداشت." تو ببین حال و هوای برادر و خواهرها و مادر را در اون لحظه با چه چیزی میشه جبرانش کرد؟ دختری که بیست و پنج ساله ازدواج کرده و رفته مهاجرت و روحش خبر نداشته قراره چند سال بعد از رفتنش انقلابی بشه و درهای مملکت به روی مادرش و امثال او بیست سال بسته بمونه، تا یه نماینده سازمان مللی بیاد، (گمونم اسمش "آقای گالیندوپل" بود!) و کم کم و اونم تک و توک، اول پاسپورت با مهر یک بار خروج از مرز هوایی مهرآباد را بدهند و چندین سال

بعدش توی بازجویی‌های دوستانه حتی احباً رو تشویق به خروج از ایران هم بکنند...

این روزها مد شده و کلی جُک در اومده که فلانی مُچکریم. حالا من می‌خوام بگم رضوانی متشکریم. فکر کنم تکون خوردیم و وظایفی که داشت یادمون می‌رفت یادمون اومد. کاش یادمون بمونه و نیاز به یادآوری نباشه. انگار همین دیروز بود که اخبار ساعت دو تلویزیون رسمی مملکت خیر کشته شدن یک فرد بهائی در مشهد را تکذیب کرد، ولی چند روز بعدش ما رفتیم برای جلسه تذکر آقای روحانی، اون موقع لابد باز هم برای رعایت حکمت و جلوگیری از ازدحام جمعیت، هز منطقه‌ای جدا جلسه داشت، یادمه یکی از دوستانمون دم در بوده یک پسر خوش تیپی که با ماشینش داشته می‌چرخیده ازش پرسیده که این‌جا چه خبره؛ این دوست ما هم نه گذاشته و نه برداشته گفته اون بهائی که تلویزیون گفت نکشتن، حالا کشتن!

اینا رو می‌گیم و می‌خندیم؛ ولی اینا صفحات تاریخی است که سال‌های سال بعد هم خوانندگانش را منقلب می‌کند (بماند که یه جاهایشو خودمونم باور نمی‌کنیم، چه برسه به چند نسل آینده!!)

آقای رضوانی شما دیگه شرایطت طوری شده که از مشکلات ناشی از کمبود خواب در امانی، ولی من هنوز زمینیم و باید برم بخوابم. گو این که نصفه شب شده و با این که از صبح زود بیدارم اصلاً خوابم نیامد. الان همچین کیفم کوکه که نگو، هم از قدرت دعاست و هم از این که انگار تازه راهمو پیدا کرده باشم. راستش مقادیری احساس غرور می‌کنم که ایران موندم. شمارو نمی‌شناختم

ولی از همون اولین عکسی که توی اینترنت ازتون دیدم انگار سال‌هاست می‌شناسمتون. خوشحالم هر دو مون هم وطن حضرت بهاء‌الله‌ایم. خوشحالم که با تمام فشارهای هر روز این صد و هفتاد سال که از تولد امر بهایی می‌گذره هنوز هستیم و نفس می‌کشیم. گرچه که گاهی احساس می‌کنم اگر توی این هوای پر از بُخل و کین نفس نمی‌کشیدیم و روحمون هر جا می‌خواست پرواز می‌کرد خیلی بهتر و باصفا تر بود. ولی محض دلخوشی شما هم شده باید بگم اتفاقاً از فردا می‌خوام تمرین فشرده کنم که همه رو، مخصوصاً اونایی رو که خیلی خیلی سخته، دوست داشته باشم و از ته دلم برایشون دعا بخونم تا از بند (البته بعضی‌ها دیگه طناب و زنجیره!) تعصب و جهل آزاد بشن و واقعاً یاد بگیریم میشه کنار هم با صلح و صفا یا اقلاب بی آزار و اذیت و در مواردی، مثل شما، کشت و کشتار زندگی کنیم.

خونوادتونو از دور دیدم. راستش نخواستم برم باهاشون دست بدم. بیچاره‌ها خسته شدن با این همه آدم دست دادن. اگر حالت دیگه‌ای بود می‌رفتم باهاشون عکس می‌انداختم، شما بودی دلت نمی‌خواست با بخشی از تاریخ عکس بندازی؟!

گفتم عکس، یاد یه خاطره دیگه افتادم. یادمه رفته بودیم پیک نیک و یکی از زندونیای اون سال‌های سخت هم، که برحسب اتفاق شهید نشده و اومده بود بیرون، اومده بود؛ بعد یکی از بچه‌ها که بابای خودش جزو شهدا بود ایستاده بود تا با این دوستان عکس بگیره و به شوخی گفته بود خدا رو چه دیدین شاید فردا شهید شدین و اقلاب ما یه عکس باهاتون داشته باشیم؛ نمی‌گم وقتی پونزده سال

بعد گرفتنش چقدر به عکس‌های این یکی نگاه کردم و گفتم حالا تو شهید نشی.
الته شما شهید شدین. می‌دونین چه موهبت عظیمیه؟ ولی خُب، دلتنگی
و خودخواهی ما غیر شهدا! (بازم بماند که خیلی‌ها شهید زنده هستن) و زمینی‌ها،
گاهی مانع درکش میشه؛ بی‌خود نیست می‌گن هرکسی لیاقت شهادتو نداره.

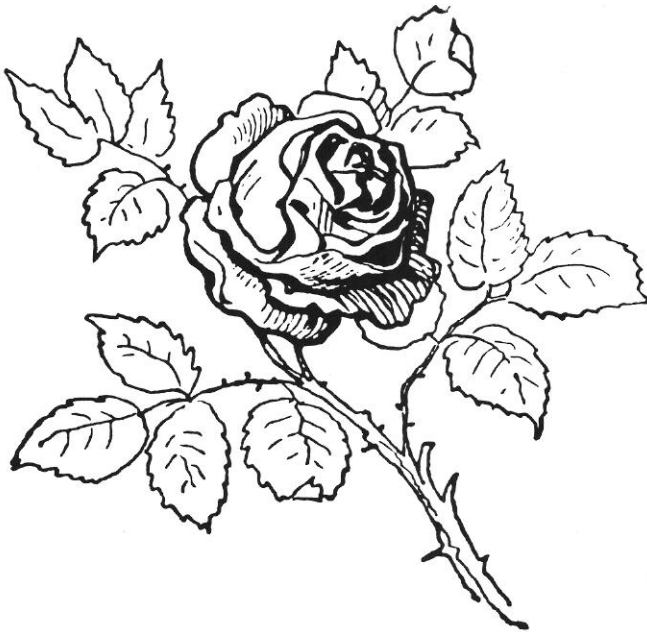
راستی آقای رضوانی، حالا که اون بالاین، می‌دونم آدم محضر انبیا و اولیا
رو ول نمی‌کنه بره جای دیگه، اما اگر شد بگردین ببینین جایی دکمه‌ای چیزی
هست بزنین همه جا صلح و دوستی و محبت بشه یا اقلاً دکمه‌ای که باعث بشه
هیچ کس نتونه دروغ بگه. (فکر کنم نود درصد لال بشیم!!) تا ما بخوایم روش کار
کنیم خیلی وقت می‌گیره؛ اونم با این سرعت ما که از سرعت اینترنتمونم بدتره.
می‌دونین که چی می‌گم! با توجه به این که اونقدرها دل به کار نمی‌دیم می‌ترسم
زیاد طول بکشه. ببینین اگر صلاح می‌دونن بالاخره تعادل هم چیز خوبیه! منظورم
اینه که عجب صبری خدا دارد و این همه صبر...

خیلی حرف زدم، دیگه میرم می‌خوابم. لطفاً اگر دیدین باز داره یادمون
میره که باید امیدوار باشیم به استقرار صلح جهانی و رعایت حقوق بشر از همه
مدل و ترقی روحانی و انسانی، وکیلین که بیاین به خوابمون و بیدارمون کنین. (اینا
رو از قول خیلی‌ها می‌نویسم؛ دیگه اسم نمی‌برم، خودتون می‌دونین!) راستی یه
خواهش کاملاً شخصی هم دارم، برام دعا کنین بتونم تا بیست سال آینده خانواده
درستی را با همسر آیندم بسازیم؛ (اونم اگر فرد مناسبی سراغ داشتن از طرف من
وکیلین برید بیدارش کنید!!)

سپاس فراوان از عطاءالله رضوانی عزیز دل و جان (می‌گم آدم شهید هم

می‌خواد بشه خوبه که اینقدر به موقع بشه! ببخشین اینطوری می‌گم‌ها ولی هرچی بعد از تعطیلی تشکیلات ولو شده بودیم و خیلی چیزا یادمون رفته بود یا داشت یادمون می‌رفت، جناب‌عالی باعث شدین همه‌ش یادمون بیفته، نمونه‌ش همین همدلی و اتحاد حضور در جلسه تذکرتون. باز هم سپاس.

ساعت سه و نیم بامداد شانزدهم شهریور هزار و سیصد و نود و دو خورشیدی
(هفتم سپتامبر دو هزار و سیزده میلادی)



نطق امه البهائ روحیه خانم در هندوستان

ارسالی خانم دکتر زیبا یوسف زاده

ادامه مطالب پیشین

ثالثاً) در معنای کلمهٔ خصم: "این اصطلاح خصم اصطلاح متداول و رایج در قرون وسطی بود، به همین صراحت. در منطق می‌گفتند اگر خصم چنین بگوید، در جواب او چنین باید گفت. کلمهٔ "خصم" یعنی شخص مناظر را، شخصی را که طرف بحث ما است، درست به صراحت عنوان خصم به او دادند. اگر دشمن این‌طور گفت تو در جواب این‌طور بگو. پس به این ترتیب لااقل طرف بحث اگر دشمن جنگ ما نباشد، حریف مسابقهٔ ما شده و پیدا است که اگر این روش مورد قبول قرار بگیرد، دیانت که اصل آن بر صفا و وفا و صمیمیت و صداقت باید باشد چه معنی پیدا می‌کند. ما این کار را نمی‌کنیم. برای این که به آن سرنوشت نمی‌خواهیم دچار شویم. ما این کار را نمی‌کنیم برای این که نمی‌خواهیم کسی را به عنوان خصم در مقابل خود قرار دهیم و خودمان به قصد خصومت در مقابل او قرار بگیریم. این‌ها از ما و از دین ما که دین صلح و صفا و وفاق و وفا است دور باد." (دکتر داوودی - همان مأخذ، ص ۱۴۸)

رابعاً) در تعریف دشمن در این مقام به گفتار دیگری از دکتر داودی استناد می‌شود که به زیبایی تام آن را تعریف می‌کند و نحوهٔ رفتار با آن‌ها در این امر مبارک را توضیح می‌دهد. توضیحات ایشان در واقع به قسمتی از لوح احمد مربوط می‌گردد: "وقتی بیان دوست و دشمن می‌فرمایند (البته دشمن منظور کسانی هستند که خود را دشمن امر بهائی و دشمن حضرت بهاء‌الله می‌گیرند و الا نه آن حضرت با کسی دشمنی دارند و نه امر آن حضرت تجویز دشمنی می‌کند)، دعوت

می‌فرمایند که اگر از کسانی که خود را دشمن می‌دانند و در این راه سالکند، حزن‌ی در راه من به تو وارد آید یا به خاطر من حمله‌ای به تو شود و یا ضربتی بر تو وارد کنند، مضطرب مباش و به خدا توکل کن، زیرا مردمی که به تو بد می‌کنند، در راه اوهام قدم برمی‌دارند، خدا را به چشم خود نمی‌بینند و نعمه الهی را به گوش خود نمی‌شنوند. در واقع آنان که بد می‌کنند از جمله کسانی هستند که اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حائل شده است. بنابراین تو نسبت به آنها کینه پیدا نکن و آنها را دشمن مگیر. آنها اگر خود را دشمن می‌گیرند، به این علت است که گوششان بسته است، یعنی به گوش خود نمی‌شنوند؛ چشمشان بسته است، یعنی به چشم خود نمی‌بینند؛ زیرا اوهام و ظنون بین آنان و قلوبشان حائل شده است.“ (رهائی، به اهتمام دکتر وحید رأفتی، ص ۴۲)

خامساً) با احدی نباید دشمنی کرد و هیچ‌کس را نباید دشمن شمرد که جمال مبین می‌فرماید: “أعرض عن الذین تجدد فی قلوبهم غلاً من الله و أحبائه و لا تکن للكافرین خصیماً” (نورین نیرین، ص ۱۳۴)

شعله نار برای دوستان

شعله نار بودن صرفاً برای دشمنان نیست. اگر بدانیم که در اوقاتی در مورد دوستان نیز صادق است، بهتر می‌توانیم پی به معنای واقعی آن ببریم. از جمله مواردی که شعله نار سبب اشتعال گشته، داستان جناب آقا سید اسمعیل زواره‌ای است که در بغداد از شدت احتراق به نار اشتیاق جان فدا نمود. جمال مبین در حق او فرموده است: “از جمله محبوب شهدا جناب آقا سید اسمعیل زواره‌ای علیه بهاء الله الابهی که به دست خود خود را مقبلاً الی البیت فدا نمود. اگرچه این عمل در ظاهر منکر، ولكن محبت الهی چنان اخذش نمود که از هر عرقی از عروقش شعله نار ظاهر و باهر.“ (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۶)

حضرت عبدالبهاء شدت اشتیاق خود به احباء را نیز به شعله نار تشبیه

می‌فرمایند: "از جهتی مشغول به تمشیت مهام امور داخله و خارجه و از جهتی مشغول به تحریر این ورقه ملاحظه کن دل چگونه به نار محبت احباء الله مشتعل است که جمیع این موانع مانع نمی‌گردد و قلم به ذکر دوستان و یاد یاران مشغول است و روح به نفحات محبتشان پُر روح و ریحان." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸ ص ۱۰۸)

این شعله نار می‌تواند سبب اشتعال احتیای الهی گردد. در مقامی حضرت عبدالبهاء به این نکته نیز اشارتی دارند: "طوبی لک ثم طوبی لک لاأكاد أنسی ایام العراق یوم الاشرار حینما کنت کشعله النار بین الأبرار والأخیار تحرق حراره حبک القلوب المنجذبه فی الصور والناس فی وهم و فتور و شغل یلعبون و اسأل الله أن یزیدک ثبوتاً و رسوخاً و یضیء بک قلوب الأحرار" (اقتدارات، ص ۲۹۷)

در این مقام به کلامی از حضرت عبدالبهاء نیز اشاره می‌شود. هیکل مبارک به احتیای الهی توصیه می‌فرمایند که نسبت به سایر نفوس چگونه رفتار نمایند و چگونه آن‌ها را از خمودت نجات بخشند: "کونوا یا احباء الله لکل مارِدٍ شهاباً ثاقباً و لکل غافل عرفاً نباضاً و لکل ظلوم عدلاً خالصاً و لکل جهول علماً کاملاً و لکل معاندٍ برهاناً قاطعاً و لکل طالبٍ دلیلاً لائحاً و لکل ظمآن سلسیبلاً علیاً فراتاً و لکل میّت روحاً حیاً و لکل مخمود ناراً و لکل مأیوس رجاءً" (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۸، ص ۱۷۵) همانطور که ملاحظه می‌شود، در این جا نیز "نار" برای نجات از خمودت و سردی است و نه برای سوزاندن، در واقع هدایت هیکل مبارک گویای نهایت درجه الطاف الهی نسبت به بندگان است.

شعله نار برای هرچه جز خدا

باید چون آتش بود تا قلوب جمیع نفوس به آتش عشق الهی شعله‌ور گردد و این جز به راضی بودن به رضای الهی و توجه به وجه او، حاصل نشود. این است که فرمود: "کُن نارالله لما سواه لتشتعل منک أفتنده الخلق کذلک أمرت من

لدن عزیز حکیم. (کتاب مبین، خط زین المقرین، ص ۲۰۱)

نهی از جدال با دشمن

با توجه به روشن شدن کلمه "دشمن"، یعنی کسی که خود را مخالف با ما می‌داند نه آن که ما او را دشمن یا مخالف بدانیم و در این جا صرفاً برای تمیز موضوع به کار می‌رود، به ممنوع بودن هرگونه نزاع و جدال با افرادی که مخالف ما هستند، اشارتی می‌شود.

این‌گونه افراد معمولاً سعی دارند ما را به مجادله بکشانند، یعنی با تحقیر یا استهزاء یا تهمت و افترا و امثال آن و اهانت به اعتقادات ما، ما را مجبور نمایند که مقابله به مثل نماییم. دکتر داودی چه نیکو این موضوع را بیان کرده است: "مخالفان ما حمله می‌کنند، ایراد می‌گیرند، و چون ما را تصدیق ندارند، چون ما را قبول ندارند، چون ما را بر حق نمی‌دانند، از هرگونه اهانت، از هیچ‌گونه اهانت بهتر است بگوییم، صرف نظر نمی‌کنند. در مورد ما بد می‌گویند، مقدساتمان را تحقیر می‌کنند، طلعات قدسیه را که مورد احترام ماست برخلاف احترام نام می‌برند، ناسزا می‌گویند، فحش می‌دهند، سعی می‌کنند نشان بدهند که ما باطلیم، ما بدیم و ما زشتیم... اما ما چه حق داریم که به جواب‌گویی آن‌ها مطابق روش خودشان پردازیم؟ ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم. ما که آن‌ها را قبول داریم، چطور می‌توانیم به ایشان بد گوییم؟ ... کار ما با کار او هیچ تفاوتی ندارد، چون او هم کاری کرده که مخالف معتقدات ما است. ما هم در این مقام کاری کردیم که مخالف معتقدات ما است. او به ما تاخته، ما هم به نوبت خودمان به خودمان تاخته‌ایم." (مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، ص ۱۶۱)

درواقع، مقصود اهل بهاء ترویج تعالیم بهائی است نه وارد شدن در مجادله. تلاش طرف مقابل درواقع منصرف کردن ما از نشر تعالیم است در حالی که ما برای تعمیم معارف بهائی و انتشار کلمات الهی تلاش می‌کنیم. این معنی را

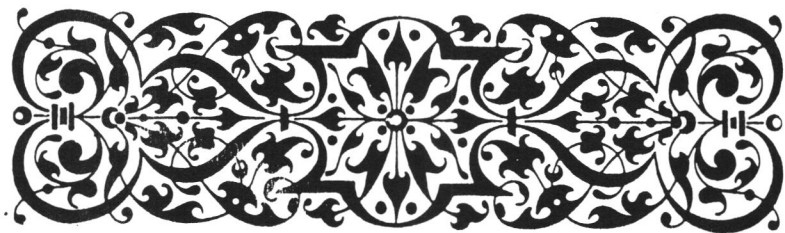
حضرت عبدالبهاء این‌گونه بیان می‌فرمایند: "... هر قدر اجتناب کنند شما نزدیکی طلبید و هر قدر اذیت کنند شما محبت بنمایید و آنچه بد بگویند شما ملاطفت فرمایید به هر وسیله که ممکن باشد نهایت دلجویی را از آنها بنمایید؛ از سب و لعن و هتک منزجر نگردید، بلکه مانند چشمه آب حیات منبجر شوید، باز محبت کنید، الفت بنمایید." (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۰۷) در مقام دیگر می‌فرمایند: "زهار زنهار که خاطری بیازارید و قلبی را شکسته نماید و دلی را دردمند کنید و جانی افسرده نماید و نفسی را پژمرده کنید ولو دشمن جان باشد و اهل عدوان." (همان) در مقام دیگر می‌فرمایند: "ای حزب الله مبدا خاطر بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حق شخصی چه یار و چه اغیار، چه دوست و چه دشمن زبان به طعنه گشائید، در حق کَلّ دعا کنید و از برای کَلّ موهبت و غفران طلبید زنهار زنهار از این که نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد." (منتخبات مکاتی، جلد ۱، ص ۷۰)

ادامه دارد





امه‌الله میس مارتا روت در میان جمعی از بهائیان عراق



ازدواج حضرت شوقی ربّانی به قلم امه البهاء روحیه خانم

جناب دکتر م - مشرف زاده

حضرت شوقی ربّانی آن‌چنان خود را با حضرت ورقه علیا (عمّه مادرشان) نزدیک می‌دانستند که حتّی در تلگراف‌های اوّلیه صادره دوره ولایت، امضاء می‌کردند (حضرت ورقه علیا و این‌جانب) و گاهی (ما)، و در یک تلگراف ۱۹۳۱ امضاء کردند (بهیّته - شوقی). این علاقه به قدری شدید بود که حتّی در روز ازدواجمان به اطاق حضرت ورقه علیا (که قبلاً صعود فرموده بودند) رفته و در حالی که همه چیز در آن اطاق مثل سابق بود، در کنار تخت ایشان ایستاده و حضرت شوقی افندی دو دست مرا در دست‌های خود گرفته (دست به دست) و هرکدام آیه ازدواج (اَنَا كُلُّ لَهِ رَاضِیُونَ - اَنَا كُلُّ لَهِ رَاضِیَاتٍ) را به عربی تلاوت نمودیم.

به‌طور حتم سادگی ازدواج حضرت شوقی ربّانی یادآور ازدواج ساده حضرت عبدالبهاء در سجن عکا است، و این هردو رویداد می‌تواند نمونه و محرک فکری خوبی برای یاران شرق و غرب باشد. هیچ‌کس به‌جز پدر و مادرهایمان و برادر و دو خواهر آن‌حضرت که در حیفا زندگی می‌کردند، از این ازدواج خبر نداشت. ایشان نظر به تجربیات قبلی که هر رویداد مهمّی می‌توانست تولید مزاحمت زیاد بنماید، قویّاً می‌خواستند که این ازدواج مخفی بماند. بنابراین هنگامی که احتیای محلّی، کارمندان و مستخدمان ملاحظه نمودند که راننده آن‌حضرت، بعد از ظهر ۲۴ مارچ ۱۹۳۷ ایشان و مرا پهلوی یک‌دیگر به سوی زیارت روضه مبارکه

می‌برد، بی‌نهایت متعجب گردیدند.

قلب پاک حضرتش، ایشان را در چنین موقعی به سوی مقدس‌ترین محلّ دنیا در عرصه زمین راهنمائی نمود. به خوبی به خاطر دارم که لباس من در این روز پُر میمنت کاملاً سیاه بود، و فقط یک بلوز توری سفید روی آن پوشیده بودم و این همان لباس سیاه معمولی بود که دیگر زنان شرقی در کوچه و خیابان می‌پوشیدند و گرچه من غربی بودم، ولی حضرت شوقی می‌خواستند که مانند سایر خانم‌های شرقی بیت مبارک لباس بپوشم و کوچک‌ترین فرقی نداشته باشم. من نیز از این که به میل حضرتش رفتار کنم بسیار مسرور و خوشحال بودم. وقتی که وارد روضه مبارکه شدیم، ایشان درخواست کردند که انگشتر ازدواج را که در آن وقت زیر لباس به گردن آویزان کرده بودم، تقدیمشان کنم. ایشان انگشتر را به انگشت چهارم دست راست من به همان وضعی که انگشتر خودشان در دستشان بود نهادند و این تنها توجّه خاص ایشان بود که به من نشان دادند. سپس حضرتش وارد قسمت داخلی زیارتگاه گشته و از روی تراب مرقد مبارک تمام گلبرگ‌های خشکی را که خادم روزانه آن‌ها را جمع کرده و در ظرف نقره‌ای روی پای مبارک جا می‌داد، جمع کرده و در دستمالی نهادند و سپس زیارت‌نامه را تلاوت کرده، و با هم به حیفا برگشتیم. نه جشن عروسی، نه گُل ریزان، نه مراسم خاصّ، نه لباس عروسی و نه پذیرائی و مهمانی انجام گرفت. پدر و مادر ایشان برطبق تعالیم حضرت بهاء‌الله عقدنامه را امضاء نمودند، سپس من به مسافرخانه غربی در آن طرف خیابان نزد پدر و مادرم رفتم (و ایشان در هیچ‌کدام از این مراسم با ما نبودند) و حضرت شوقی افندی نیز برای انجام کارهای خود رفتند. شب موقع شام حضرت شوقی ربّانی تشریف آورده و ضمن تبریک به پدر و مادرم، آن دستمال پُر از گلبرگ را با تبسم و محبت خاصی به مادرم تقدیم نمودند. پدر و مادر من نیز قباله عقد را امضاء نموده و پس از صرف شام، حضرت شوقی افندی و من به خانه ایشان رفتیم. چمدان‌های مرا فوجیتا موقعی که ما شام می‌خوردیم به منزل ایشان آورده بود. در

منزل، ما مختصری با خانواده مبارک گفت‌وگو کرده و سپس به دو اطاقی که در طبقه بالا به دستور حضرت ورقه علیا برای ایشان ساخته شده بود، رفتیم.

آرامی، سادگی، احتیاط و وقار این ازدواج نباید تولید این سوء تفاهم کند که حضرت شوقی افندی آن را بی‌اهمیت شمردند، بلکه بالعکس، تلگراف زیر با پیش‌نویس خود ایشان و امضاء مادرشان، بلافاصله به آمریکا مخابره شد.

”به عموم محافل ملی جشن ازدواج فرخنده ولی عزیز امرالله را اطلاع دهید. این افتخار بزرگ نصیب امه‌البهاء دوشیزه مری ماکسول روحیه خانم گردیده است. اتحاد شرق و غرب که به‌وسیله حضرت بهاءالله اعلام گردیده به‌وقوع پیوست“ (امضاء ضیائیه والده حضرت ولی امرالله).

تلگراف دیگری نیز شبیه آن به ایران مخابره گردید. چنین خبری پس از مدت‌ها انتظار باعث فرح و شادی تمام محافل گشته و سیل تلگرافات تبریک را به سوی حضرت ولی امرالله روانه نمود. در جواب تلگراف تبریک محفل ملی آمریکا و کانادا، حضرت شوقی ربّانی چنین جواب دادند ”پیام شما موجب مسرت گردید. مؤسسه ولایت امر یعنی حجر زاویه نظم اداری حضرت بهاءالله که تابحال به وسیله ارتباط نسل دو شارع اعظم محکم و استوار گردیده بود (اغصان و افنان) اکنون به‌واسطه ارتباط مستقیم با غرب مخصوصاً احبّای آمریکا، که مسئول سرنوشت روحانی نظم جهانی حضرت بهاءالله هستند، بیش از پیش تقویت گردید. چنین تبریک و تهنیتی به یاران آمریکا برای آن است که آنان را با چنین اساس حیات‌بخشی مرتبط گردانیده است.“

آن‌چه شایان توجه است این است که حضرت شوقی افندی این ازدواج را سبب نزدیکی و ارتباط بیشتر خاور و باختر دانستند و چون یکی از محافل روحانی آمریکا اجازه اعلان عمومی این ازدواج را درخواست کرده بود، در جواب تلگراف فرمودند ”اعلان عمومی مورد تصویب است و در آن موضوع اتحاد مؤسسه ولایت امر را با غرب و همچنین اتحاد ایران و آمریکا را تذکر دهید.“ که در حقیقت

افتخاری نیز نصیب مردم انگلستان گردید که مربوط به پدر من که کاندائنی از نسل اسکاتلندی (Scotch Canadian) می‌باشد.

این اعلانات باعث شد که هریک از ۷۱ محفل محلی آمریکا مبلغ ۱۹ دلار برای تحکیم چنین ارتباطی به مؤسسه ولایت امر اهداء نمودند.

(از کتاب Guardian of the Baha'i Faith - صفحه ۶۷ به بعد، ترجمه به موضوع م - مشرف زاده)



ای بهاء‌الله

بانو زرین تاج ثابت (علی‌اف خضرائی)

ای بهاء‌الله مُرادِ جان توئی
 دردها را چاره و درمان توئی
 عالمی پُر از عناد و شور و شر
 ملجاء این خَلقِ بی سامان توئی
 در بیابان فنا سرگشته‌اند
 تشنگان را چشمهٔ جوشان توئی
 آو مظلومان زده آتش به دل
 واقف اسرارِ بی‌پایان توئی
 عالمی را شعلهٔ بیداد سوخت
 رحمتی کن، مظهر یزدان توئی
 پرتوی ای آفتابِ دل فرورز
 راحتِ جان، روضهٔ رضوان توئی
 هرکه جوید راه سویت، رستگار
 رهگشایِ عالمِ انسان توئی
 سرخوشم از شوقِ عهدت، ای نگار
 شاهدِ این عهد و این پیمان، توئی
 نارِ عشقت خرم‌ن هستی بسوخت
 مایهٔ این شعلهٔ پنهان توئی
 زنده دل "زرین" ز مهرِ روی تُست
 ای که محبوبِ دل و جانان توئی

۱۲ نوامبر روز تولد حضرت بهاء‌الله جلتِ عظمه، از ایام محترمه

سبک

دکتر طلعت بصاری (قبله)

سبک در عربی به معنی گداختن زر و سیم و در اصطلاح ادبا مجازاً به معنی طرز خاصی از نظم یا نثر استعمال می‌شود و آن را معادل استیل فرانسوی و یا استایل انگلیسی به کار می‌برند، بنابراین در اصطلاح ادبیات، سبک عبارت است از روش خاص و درک و بیان افکار به وسیله ترکیب کلمه‌ها و انتخاب الفاظ و طرز تعبیر.

سبک به یک اثر ادبی از نظر صورت و معنی جنبه خاصی می‌دهد که بطور کلی به طرز تفکر گوینده یا نویسنده درباره حقیقت، خصایص اصلی شعر یا نثر را مشخص می‌کند.

راجع به سبک، باید گفت که به تعداد گویندگان و نویسندگان، سبک وجود دارد، چون برداشت و بیان هرکس از یک موضوع یکسان نیست. ممکن است روح مطلب یکی باشد، اما طرز استنباط و استدلال و بیان آن مطلب متفاوت باشد. مادام دوسوین یه می‌گوید هرکس دارای سبک خویش است و به گفته شاتو بریان، انسان فقط به واسطه سبک خویش زنده می‌ماند.

و اما سبک نوشته‌ها و آثار بهائیان:

اگر با دقت به کتاب‌ها و آثار پیامبران توجه کنیم می‌بینیم هریک دارای آثاری هستند که مختص خود ایشان است، و نوشته‌های دیگران، هر اندازه از نظر ادبی بی‌عیب و نقص باشد، با آثار آنان نمی‌تواند برابری کند و هرگز با تأثیری که این آثار در انسان‌ها می‌گذارد قابل قیاس نیست. آثار پیامبران در همه طبقات مردم اثر دارد و هرکس به قدر فهم خود به اصطلاح مدعا را می‌فهمد و حال آن که حتی

آثار برجسته دیگران چنین خاصیتی ندارد، یعنی همه‌گیر و همه‌پسند نیست مگر در عده‌ای خاص، بنابراین حضرت بهاء‌الله نیز از این قاعده مستثنی نیستند و سبک خاص خود را دارند که از نظر بهائیان، هرگز با معیارها و مقیاس‌های معموله بشری سنجدیده نمی‌شوند، و اصولاً پیامبران با نداشتن دانش زمانه و رفتن به مدرسه و مکتب و دیدن استاد و یا داشتن حداقل سواد خواندن و نوشتن، همان‌طور که خود می‌گویند، قادر هستند بدون تأمل و تفکر به نزول آیات بپردازند و بدون وقفه در نوشتن در زمینه‌های توحیدی و معارف روحانی و معنوی، تفسیرها و مناجات‌ها و غیره، آثارشان را ظاهر کنند. اگر نوشته‌ها و گفته‌های مردم عادی نتیجه تجربه، مطالعه و تفکر و تحقیق است، کلام پیغمبران از هیچ‌کدام از این عوامل سرچشمه نمی‌گیرد و به صورت وحی بر ایشان نازل می‌شود و خود دخالتی در آنچه می‌شنوند و می‌گویند و می‌نویسند، ندارند.

ضمناً باید دانست که پیامبران همیشه به زبان قوم سخن می‌گویند و می‌نویسند. اگر هموطنان عزیز نمی‌دانند که نوشته‌ها و آثار بهائیان سبکشان چیست، گناه از جامعه بهائی نیست، بلکه کم‌لطفی و بی‌توجهی محققان و پژوهش‌گران است که در این مورد سکوت نموده‌اند. در تاریخ ادبیات فارسی که ابتدا به کوشش خاورشناسان و بعد به کوشش پژوهندگان ایرانی نوشته شده، تقریباً جز اشاره‌ای کوتاه و گذرا به امر بهایی و ادبیات بهایی دیده نمی‌شود. ادوارد براون که یکی از گشاینندگان راه بر چنین تحقیقاتی است از این قاعده تاحدی مستثنی بوده و در یکی دو مورد اشاره‌های کوتاهی بدان دارد.

او می‌گوید: "بابی‌ها و بهایی‌ها سبک ویژه‌ای در زبان فارسی به وجود آورده‌اند که از بسیاری لحاظ قابل توجه است. برخی از الواح بهاء‌الله که در پاسخ به پرسش زردشتیان نوشته شده، حتی به فارسی سره و بدون استفاده از واژه‌های عربی نگارش یافته است، و مهم‌ترین آثارشان هم‌چون کتاب اقدس از سوی دیگر، به عربی تحریر شده است.

بهاء‌الله از نظر سبک هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی تکامل شگرفی به وجود آورده.

در جلد دوم تاریخ ادبیات ایران تألیف براون، ترجمه آقای علی پاشا صالح چنین آمده: "کتاب ایقان بابی‌ها که بهاء‌الله در حدود سال ۱۸۵۹ میلادی نوشته، از جهت اسلوب به استحکام و ایجاز چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی است که تقریباً هفت قرن پیش‌تر به رشته تحریر درآمده است."

به طور خلاصه باید عرض کنم که در آثار بهایی نوشته‌های ساده یا به قول اهل فن، مرسل، نثر مصنوع و متکلف فارسی سره و آثار بسیاری به زبان عربی با سبک خاص خود وجود دارد.

زبان پارسی مورد ستایش حضرت بهاء‌الله می‌باشد و می‌فرمایند: امروز آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا است، هرچه این زبان را ستایش نمایید، سزاوار است.

و به بهاییان غیرایرانی توصیه می‌شود که زبان فارسی بیاموزند. چنان که حضرت عبدالبهاء به یکی از مردم غرب فرمودند: تا توانی همت نما که زبان پارسی بیاموزی، زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد.

لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند و آن این است که دُول عظیمه برای آسایش عالم به صلح محکم متشبث شوند و اگر ملکی بر ملکی برخیزد، جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند. در این صورت عالم محتاج مهمات حَریبه و صفوف عسکریه نبوده و نیست الا علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدانهم. این است سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت.

لوح مقصود

فارسی سره:

گفتار را کردار باید. دوست بین باشید نه خودبین.

درد امرز را درمانی و فردا را درمانی دیگر.

خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده، با بهره کسی که

خود را بی بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت.

ای دوستان دست توانای یزدان پرده‌های گمان را درید تا چشم ببیند و

گوش از شنیدن باز نماند. امروز روز شنیدن است، بشنوید گفتار دوست یکتا را و

به آنچه سزاوار است رفتار نمایید.



عشق

جناب فریبرز سبحانی

عشق پنه بر عشق و بر غیرش منه
 حق نهاده در بشر یک اختیار
 اختیار ما به حق از حق بود
 روحی از الطاف حق در ما عیان
 دوری از حق مایه خواری بود
 در صفت عاشق شویم و فعل حق
 رزق و تأییدات حق از بارگاه
 تا که حق عامل شود در فعل و روح
 چند از الفاظ خالی و رقم
 عالم الفاظ و هم گفت و شنید
 جلب الطاف حق اندر این نمط
 ما مریدیم و مراد ماست عشق

گر توئی آزاد و نی در سلسله
 تا چه گردد دیو یا همراه یار
 فیض حق بر ما همه مطلق بود
 این امانت او نهاده در نهان
 عشق هدم خواری و یاری بود
 تا که خصلت‌ها شود مرضی حق
 می‌رسد هر دم برای ارتباج
 فعل حق یابیم و از فیضش فتوح
 عشق می‌باید به هر فعل و قدم
 چون کلیدی باشد و نور امید
 از فتوح عشق می‌باشد فقط
 ما نقوشیم و بود نقاش عشق

جلوه عشق است فیض این ظهور

پس شتابان شو به ظلش بهر نور

مثنوی وادی‌های عشق

پیش‌گوئی شاعران

راجع به ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله جلت عظمته

ارسالی جناب دکتر بهمن پیمان

حکیم سنائی در کتاب حدیقه الحقیقه:

همه مستغرق جمال قدم	فارغ از فکر عالم و آدم
عندلیبان گلشن قدسند	ساکنان حضیره القدسند
آن‌چه در صحن آن مکان دارد	تا به سنگ و کلوخ جان دارد

شیخ فریدالدین عطار: ابیاتی از کتاب سی فصل او:

بود شش روز دور شش بسر	مرا تعلیم قرآن گشت باور
ولیکن روز دین سال هزار است	بدین ترتیب عالم را مدار است

پیام دوست

جناب بدارالدین باستانی

بودم متحیر که در این تازه بهار	باید چه گلی کاشت برازنده یار
از دوست رسید خوش پیامی "ای دوست	در روضه قلب جز گل عشق مکار"

شرح شهادت شهدای سبعه همدان (۱۴ جون ۱۹۸۱)

به قلم شهید مجید سرکار خانم ژینوس (نعمت) محمودی

”پاک و مقدسی تو ای پروردگار من چگونه حرکت نماید قلم و جاری شود مداد بعد آن که منقطع شد نسیم‌های مرحمت و غروب نمود لطفه‌های مکرمت و طلوع نمود آفتاب ذلت و خواری و بیرون آمد شمشیر بلا از نیام و سماء حزن مرتفع شد و از غمام قدرت تیرها و نیزه‌های فتنه و انتقام ببارید بقسمی که علامت‌ها و انجم سرور از قلوب غروب نمود و مقدارهای بهجت از افئدۀ روزگار زائل شد و ابواب رجا بسته گشت و عنایت نسیم صبا از حدیقه وفا مقطوع گردید و بادهای تند فنا بر شجره بقا بوزید. قلم به ناله مشغولست و مداد بصیحه و ندبه معروف و لوح از این خروش مدهوش و جوهر هوش از چشیدن این درد و الم در جوش و عندیلب غیب در این سروش که وای وای از آنچه ظاهر و هویدا گشت، و این نیست مگر از مرحمت‌های مکنونه تو ای پروردگار من.“

آه که غم‌های ما چقدر سنگین است و موهبت‌هایش در تناسب با آن چه عظیم، آن چه واقع می‌شود پر از تضاد است و تفاوت‌ها، پر از عظمت است و جلال، پر از غم است و سرور، چگونه این چهره‌های مختلف این وقایع عظیم را در هم می‌آمیزیم؟ خدا می‌داند، گاهی به فکر می‌روم که این وقایع، همه را چگونه چشم سر می‌بیند، دل و جان حس می‌کند، عقل و هوش درک می‌نماید، و بند بند اعضا زیر فشار سهمگین آن هنوز از هم نپاشیده! چگونه است که قلب‌بمان هنوز قطعه قطعه نشده، و چه سان است که عروق که این همه غم و رنج ممزوج با خون دل در آن به جریان است و همه سلول‌ها و اعضا و جوارح را با آن آبیاری می‌کند از فشار این همه منفجر نشده است.

حوادثش رهیب است و عنایاتش با این همه درد و رنج ممزوج. چگونه توانم آنچه را که می‌گذرد شرح دهم. این کلمات و جملات عاجزتر از آنند که به

شرح وقایع پردازند و آن‌همه حوادث عجیب و مدهش و مهیب را برایتان بازگو کنند، اما می‌دانم که می‌خواهید برایتان بگویم ولو قطره‌ای باشد از دریاها و شمه‌ای باشد از آن عوالم و گوشه‌ای باشد از آن حرکت‌های طوفان دار که همه چیز را درهم می‌پیچد، فقط ناچارم در ابتدا عجز خودم را بیان کنم مبدا که آن‌همه عظمت و درخشش در کوچکی و حقارت این کلمات و جملات تئلوی خود را از دست دهد.

زبانم عاجز است از این که مراتب شکر و ستایشم را به ساحت قدسش تقدیم کنم که در سرنوشتم تقدیر فرمود که از سه سال قبل به عنوان عضو هیئت معاونت، قسمتی از خانواده بزرگوار احبای همدان کردم، با احبایش مأنوس شوم و با محفل مقدس روحانی و اعضای آن که این چنین نقشی در سال ۱۳۸ بدیع در تاریخ خونین جامعه ما ایفا فرمودند آشنا شوم و روابطی لطیف و روحانی بینمان به وجود آید، عضوی شوم از خانواده‌هایشان و سنگی صبور برای همه‌شان. آن روز که برای اولین بار این قیافه‌های مهربان را دیدم هرگز تصور نمی‌کردم چنین ایام تلخ و رهیبی دست سرنوشت برایمان رقم زده، هرگز نمی‌دانستم که باید شاهد و ناظر تکامل روز به روز آن‌ها در عشق و عرفان باشم، تکاملی که به بالاترین بلوغ یک انسان، فدا و ایثار جان در ره جانان منتهی می‌شود، وصول به مقامی اکبر از خلق کونین.

نگفتنی است آن‌چه که دیدم و در خاطر دارم، ارتباطمان با این عزیزان و خانواده‌هایشان ارتباطی پر از عشق و دوستی بود، این مدت شریکشان بودم، در همه چیز، در غمشان و شادیشان، در مراحل سخت امتحان و تکاملشان، چه لحظات پر سروری با آن‌ها طی کردم که اکنون با وقوع این واقعه مؤلمه چنان خاطره‌انگیز است که وصف ناشدنی است. هر وقت سخن از رابطه‌ام با جامعه همدان و محفلش بود نزد همکارانم به آن می‌بالیدم. دفترچه مناجاتی که برایم در زندان نوشتند، برای خاله جان، این اسمی بود که اوایل برایم گذاشتند و بعد هم

خواهرجان شدم، و همه در زندان آن را امضاء کردند و برایم فرستادند تا دعای حفظش را بخوانم و حفظ شوم! یکی از شواهد الفت و محبت عمیقمان بود که با فخر به همه نشان می‌دادم که به‌بینید چه ارتباطی باشکوه بین ما برقرار است، و این رابطه را با همه خانم‌هایشان و همه فرزندان‌شان و نزدیکانشان داشتیم، الفتی که گوئی از بدو خلقت گره خورده بود، و این هم یکی از مواهب انقلاب ما بود که نصیب من شد، عضوی بودم از خانواده‌هایشان و آرزو دارم تا هستم همچنان بازماندگان عزیزشان این موهبت را از من دریغ ندارند.

با این جملات خواستم در ابتدا عظمت غم را بیان کنم، بگویم که هفت عزیز، هفت برادر شفیق را یک جا از دست داده‌ام و در مقابل خانواده‌هایشان بار سنگین مسئولیت را کاملاً حس می‌کنم.

اما شرح واقعه:

۴ روز از اولین خبر تا آخرین خبر طول کشید. اولین خبر حاکی بود از ورود مأمورین به خانه عزیزان ما در همدان که از اموال آن‌ها برای مصادره صورت‌برداری کرده‌اند و ماشین‌های شخصی آن‌ها را برده‌اند و مغازه‌های جنابان حبیبی، سهیلی، خاندل و خزین را قفل کرده‌اند، و آخرین خبر، روز یکشنبه ۲۳ خرداد که حاکی از شهادت فجیع آن جانبازان مظلوم بود. چون از صورت‌برداری اموال مسجونین برای مصادره سابقه خوشی نداشتیم، پس از وصول خبر نگرانی همه را فرا گرفت، معلوم است که آن چهار روز را چگونه گذرانندیم. تمام احبای عزیز و مهربان و نگران همدان دست به دعا و نیاز بلند نموده بودند، ولی نتیجه دعا شاید این بود که عزیزانمان لحظات سخت آخر را با قدرت و استقامت بیشتری بگذرانند.

ادامه دارد

استقامت سازنده: واکنش بهائی به ظلم و جور

نوشتهٔ مایکل کارل برگ

ارسالی جناب دکتر فؤاد قبله

در صحنهٔ مبارزات شگرفی که در قرن بیستم برای تحول اجتماعی صورت گرفته، به ویژه از نوع رویارویی خشونت پرهیز و نافرمانی مدنی، جامعهٔ بهائیان ایران، تحت شرایط ظلم و جور شدید، یک رویکرد کاملاً غیرخصمانه را نسبت به تحول اجتماعی دنبال کرده است. ادبیات مربوط به تحول اجتماعی توجه زیادی به این الگوی غیرخصمانه نکرده است. در نتیجه این مقاله می‌کوشد تا با ارائهٔ یک طرح کلی از تجربهٔ جامعهٔ بهائی از ظلم و جور، با بررسی اصولی که راهنمای واکنش جمعی آنان به سرکوب بوده، با بحث دربارهٔ نتایج این واکنش، و با استخراج مجموعه‌ای از بینش تجربی که بتواند هدایت‌گر پژوهش‌های بعدی دربارهٔ پویائی صلح و تحول باشد، این الگو را مورد توجه قرار دهد.

* * * * *

تا پایان قرن بیستم، به مرور مجموعهٔ وسیعی از ادبیات پژوهشی دربارهٔ مبحث "مقاومت خشونت پرهیز در برابر سرکوب" به وجود آمد. این کتب و مقالات با بهره‌گیری از آثار و فعالیت‌های شخصیت‌های بانفوذی نظیر مهاتما گاندی و مارتین لوترکینگ، و نهضت‌هایی که آنان رهبر و الهام‌بخش آن بودند، و همچنین سنت‌های اخلاقی و روحانی عمیق‌تری که از آن‌ها الهام گرفته شده بود، نشأت گرفت. در صحنهٔ این مبارزات شگرف در قرن بیستم، جامعهٔ بهائی ایران واکنش کاملاً غیرخصمانه‌ای نسبت به سرکوب شدید دنبال کرد که توجه نسبتاً کمی را به خود جلب کرده است، یا آن که "یکی از معدود موارد مستندی است که در آن یک اقلیت موفق به مقاومت صلح‌آمیز" در مقابل عملیاتی سازمان یافته و مستمر به

قصد نسل‌کشی شده است.

بیش از صد و شصت سال است که جامعه بهائیان ایران هدف امواج متوالی تبلیغات کینه‌توزانه و سانسور، محرومیت‌های اجتماعی و اخراج، محرومیت از تحصیل، محرومیت از داشتن شغل، محرومیت از روندهای صحیح قانونی، غارت و نابودی اموال، توقیف اموال شخصی و جمعی از سوی دولت، آتش‌افروزی، تحریک اوباش به خشونت، دستگیری و حبس غیرقانونی، شکنجه‌های جسمانی و روانی، تهدید به مرگ، اعدام و ناپدید کردن، که همه به قصد ریشه‌کن‌سازی این جامعه صورت گرفته، بوده است. بیشتر ایرانیان کینه‌ای نسبت به بهائیان ندارند و تعالیم اسلام هم صراحتاً مدارای مذهبی را ترویج می‌کند، اما، بخش‌های قدرتمندی از حاکمیت روحانیون شیعه در ایران، با تحریک پیروان افراطی‌تر خود به ضدیت با بهائیان، با پراکندن تهمت و افترا، با جعل واقعیات از بالای منبرهای خود و از طریق رسانه‌ها و همچنین با ارباب کسانی که ممکن است به نفع بهائیان حرفی بزنند، برنامه کینه‌توزانه‌ای را دنبال می‌کنند که منجر به بی‌تفاوتی گسترده جامعه ایرانی نسبت به مصائب بهائیان شده است.

از سال ۱۹۷۹ میلادی به بعد، موج تازه‌ای از آزار و تعقیب و خشونت توجه و اعتراض مجمع عمومی سازمان ملل متحد و سایر نهادهای سازمان ملل، سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، دولت‌های مختلف، دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران کشورهای مختلف، نیروهای مترقی در داخل جامعه ایرانی، ایرانیان تبعیدی ساکن خارج از وطن و فعالان حقوق بشر مسلمان را برانگیخته که همه متوجه بی‌گناهی و رنج‌های طولانی بهائیان ایران شده و از مقامات ایران خواسته‌اند که به عملیات خود که در حال حاضر برای سرکوب سازمان یافته آنان صورت می‌گیرد، پایان دهند. در نتیجه این توجه، ناظران خارجی به طور روزافزونی متوجه سایر جنبه‌های این دیانت نوحاسته جهانی شده‌اند که در میان منازعات و پریشانی‌های خاورمیانه معاصر شکل گرفته است. گسترش مداوم جهانی، گرایشات دموکراتیک و تعهد آن

به صلح و عدالت به دقت بررسی شده و به طور گسترده‌ای مستند گشته است. اما تا کنون، به واکنش جامعه بهائی به سرکوب کمتر توجه شده است. این مقاله می‌کوشد از واکنش بهائیان به سرکوب به عنوان نمونه‌ی کاملاً غیرخصمانه‌ای از تحول اجتماعی در مقابل تعقیب و آزار شدید، تصویر روشن‌تری ارائه بدهد.

پیشینه: سرکوب بهائیان در ایران

دیانت بهائی در اواسط قرن نوزدهم از سوی یک جوان ایرانی به نام میرزا حسینعلی که به بهاء‌الله (۱۸۹۲ - ۱۸۱۷) مشهور گشت، بنیان گردید. بهاء‌الله به عنوان یک مرد جوان به ثروت و امتیازات خود پشت نمود و برای این که بتواند به فقرا و محتاجان مملکت خود رسیدگی کند، حاضر نشد مقامی را که در دربار به وی پیشنهاد شده بود بپذیرد. بهاء‌الله از سن ۳۶ سالگی تا زمان مرگ، به علت رهبری یک نهضت "ملحدانه" مذهبی که هدفش بنای یک نظم نوین اجتماعی از راه صلح بود، از سوی مقامات ایرانی و عثمانی به زندان و تبعید فرستاده شد. نهضت بهائی از این اعتقاد ریشه گرفته است که همه نظام‌های دینی بزرگ جهان از یک منبع لایدرک الهی سرچشمه گرفته‌اند، یک جریان واحد تحول روحانی را طی مراحل طی که به طور متوالی آشکار می‌گردد، پیش می‌برند و فقط به علت زمینه‌های فرهنگی و تاریخی که در آن ظاهر شده‌اند، با یک دیگر فرق می‌کنند. آموزه‌های اجتماعی آن شامل تساوی کامل حقوق زن و مرد، رفع فقر و ثروت مفرط، هماهنگی علم و دین و لزوم تعلیم و تربیت عمومی و همگانی است. اما محوری‌ترین تعلیم این دیانت ترویج وحدت و عدالت در جهانی با وابستگی‌های متقابل و روزافزون است.

جامعه‌ای که در پاسخ به آموزه‌های بهاء‌الله تشکیل گردید، نمونه کوچکی از جمعیت متنوع بشری است. این جامعه در حال حاضر بیش از ۵ میلیون عضو

دارد که از بیش از ۲۱۰۰ قبیلهٔ بومی، نژاد و گروه قومی گرد هم آمده‌اند و نمایه‌ای از همهٔ ملت‌ها و طبقات اجتماعی - اقتصادی کرهٔ زمین هستند. دیانت بهائی اکنون به طور گسترده‌ای به عنوان یک دیانت بهائی مستقل به رسمیت شناخته شده است، اما فاقد نظام کلیسایی یا طبقهٔ روحانی به هر شکلی است. این جامعه به صورت منظومه‌ای از هزاران شورای حاکمه، که به صورت محلی انتخاب می‌شوند، و ۱۷۹ شورای حاکمه، که به صورت ملی انتخاب می‌شوند، و یک شورای واحد حاکمه، که به صورت جهانی انتخاب می‌شود و فعالیت‌های آن را در سطح بین‌المللی هدایت و هماهنگ می‌کند، سازمان یافته است. به همین سبب این جامعه، امروز، یکی از متنوع‌ترین جوامع کرهٔ زمین است که در سرتاسر جهان گسترش یافته، از تشکیلات دموکراتیک برخوردار بوده، و در میان جوامع مذهبی و غیرمذهبی به صورت مداوم به رشد خود ادامه می‌دهد.

بهائیان، بنا به اعتقاد دینی خود، ملزمند از دخالت در احزاب سیاسی خودداری کنند و نسبت به قوانین کشوری که در آن زندگی می‌کنند اطاعت و وفاداری نشان بدهند. همچنین بهائیان تشویق شده‌اند که "با پیروان همهٔ ادیان با محبت و دوستی معاشرت"* نمایند. با وجود این تعهدات، جامعهٔ بهائی از بدو پیدایش خود مورد تعقیب و آزار شدید مقامات مختلف دینی و کشوری و حامیان و هواداران آن‌ها قرار گرفته است. مبشر دیانت بهائی، سید علی محمد، مشهور به باب (۱۸۵۰ - ۱۸۱۹) در سن ۳۰ سالگی توسط یک جوخهٔ آتش دولتی مرکب از ۷۵۰ تفنگ‌دار تیرباران گردید. در قلع و قمعی که به دنبال آن آغاز گردید، حدود بیست هزار نفر از مؤمنین اولیه که شامل زنان و بچه‌ها هم می‌شدند، اغلب به بی‌رحمانه‌ترین و غیرانسانی‌ترین وضعی کشته شدند و اموالشان به غارت رفت یا نابود گردید.

ادامه دارد

* - اصل بیان این است: "عاشروا یا قوم مع‌الادیان کل‌ها بالروح والریحان."

آقای ایوز آمریکایی، پسر خوانده حضرت عبدالبهاء

جناب آقای دکتر مشرف زاده

ادامه مطالب پیشین

در قلب و وجود من اثر کرد، که هزاران گفتار نمی‌توانست آن تأثیر و نفوذ را داشته باشد. محبت و عشق و تفاهم و مراحم حضرتش چنان بود مثل این که در تمام وجود خود را برای پذیرش من گشوده است. در این حال، تو گوئی قلب من ذوب شده و اشک‌هایم سرازیر گردید. گریه نبود، ولی اشکم مانند نهر سرازیر بود. با دو دست مبارک اشک‌های مرا از گونه‌ام زدوده و امر کرد که گریه نکنم. انسان باید همیشه خوشحال باشد و خودشان خنده و قهقهه را سر دادند، مثل این که شیرین‌ترین شوخی (Joke) و سخن خنده‌آور را تجسم کرده باشند. سخن خنده‌آور و شوخی (Joke) ملکوتی را که فقط خود آن حضرت می‌توانستند بشنوند. تا مدت طولانی دو نفری نشستیم. من نمی‌توانستم سخنی بگویم، ولی آن رابطه ملکوتی و الهی، مسرت و آرامش عظیمی را در قلب من ایجاد نمود. سپس آن حضرت دست مبارک را روی سینه من گذاشته و فرمودند، این قلب است که صحبت می‌کند. سپس باز خاموشی و ارتباط قلبی، و در تمام این مدت من هیچ نگفتم، حتی نتوانستم از حضرتش تشکر کنم. بالاخره از صندلی مبارک برخاسته و قهقهه را سر دادند به طوری که من باز احساس یک شادی آسمانی و الهی نمودم. سپس من نیز برخاسته و دست‌های مبارک را برای معانقه به پشت من گذارده و آن‌چنان فشردند (Hug) که دنده‌هایم به صدا درآمد. گونه‌های مرا بوسیده و دست را روی شانه من گذارده و مرا برای خروج از درب هدایت کردند. از آن به بعد

زندگی و حیات من دگرگون گردید.“

صبیه (دختر) ایشان در نامه خود این تبادل عشق و محبت را انتقال خون روح (Transfusion of Spirit) نامیده که به وسیله حضرت عبدالبهاء در پدرش ایجاد شده و رابطه آن دو را روابط پدر و پسر روحانی کرده است.

از آن به بعد آقای ایوز تقریباً هر روزه حضرت عبدالبهاء را، مادام که در شرق آمریکا بودند، زیارت می‌کرد و سعی می‌نمود که در جمیع کنفرانس‌ها حاضر باشد و در حقیقت همان‌طوری که خودش نوشته، در ابتدا عبدالبهائی شده و حدود سه ماه پس از جدا شدن از هیکل مبارک، بهائی شده است. او در مورد روش تبلیغ و کنفرانس‌های سرکار آقا می‌نویسد:

”تمام کنفرانس‌ها و مذاکرات خصوصی حضرت عبدالبهاء برای من آموزنده و شگفت‌انگیز بوده. حضرتش در خطابه و مذاکره، فقط توجه به مغزهای آدمیان نداشت، بلکه بیشتر با روح آنان در تماس بوده و نفوذ می‌کرد. تأثیر حرکات، سکنت، تبسم‌ها و خنده‌های مبارک، نفوذ در تمام وجود مردمان می‌نمود. موضوعات مورد بحث را با دلائل و براهین متقنه بیان می‌فرمود، بدون این که ایجاد مقاومت و مخالفت نماید. آن چه کنفرانس‌های مبارک را جالب و مؤثر می‌نمود، دلائل علمی توأم با بحث و استدلال، شبیه آن چه که معمول کلاس‌ها و مدارس است نبود، بلکه نفوذ کلام مبارک در ارواح، زیر و بم کردن لحن و صوت مبارک، حرکات سر و دست و تبسم‌های ملیح و به موقع بود که قلوب را به هیجان آورده و افکار را به فضائی به مراتب بالاتر از حواس و ادراک معمولی سوق می‌داد. (می‌دانیم که در یکی از سخنرانی‌ها شخص عامی که ابداً فارسی نمی‌دانست، آنقدر واله و شیدای بیانات مبارک شده بود که به مترجم اعتراض کرد که چرا مزاحم سخنرانی مبارک می‌شود.)

حضرتش در هیچ موضوعی مباحثه و اصرار در اثبات آن نمی‌فرمود و شنوندگان را در پذیرش حقایق آزاد می‌گذارد. در لحن کلام مبارک علائم و آثار

مقتدرانه و آمرانه نبود، بلکه دلالت بر تواضع و فروتنی توأم با عشق و محبت خالصانه نسبت به شنوندگان، واضحاً و آشکاراً می‌نمود. تو گوئی که هدیه‌ای را به سلطان ارائه می‌فرمود. در مذاکرات خصوصی، هیچ‌وقت به من نفرمود که چه بکنم و از آنچه را که انجام داده بودم، تحسین می‌فرمود. به هم‌چنین هرگز نفرمود که به چه چیز معتقد باشم. حقایق را آن‌چنان با زیبایی و محبت خالصانه و در عین حال با جلوه و شکوه شاهانه بیان می‌نمود که قلوب را مستخر و وادار به احترام و پذیرش می‌فرمود. حضرتش با لحن صحبت و کلام، رفتار، توجه و استماع دقیقانه، تبسم خالصانه، به من نشان می‌داد که باید چگونه باشم و بدانم که از خاک خالص وجود، میوه‌های تازه و شیرین کلام و عمل، منبعث خواهد شد. یک نوع تواضع شاهانه توأم با قدرت و آرامش در رفتار و بیانات آن حضرت مکنون بود که مرا وادار به درک منشاء و مبدء آن می‌نمود. این‌ها است که حضرتش را از تمام مردان با نام و نشانی که در عمر خود دیده‌ام، بی‌اندازه والاتر و بالاتر می‌دانم.

جناب ایوز در تمام آن دوران به اداره کلیسای مربوط به خود ادامه می‌داد و در ضمن ارشادات و سخنرانی‌های خود در کلیسا، از نصوص مبارک استفاده می‌نمود و اگر از منابع آن سؤال می‌کردند، صریحاً با نام کتب و مؤلفان و یا در مورد نصوص، نام حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء را با توضیحات لازمه ادامه می‌داد و به عرض مبارک که رساند، آن را حمل بر رشادت او فرمودند. حتی در یک مورد که فرزند یکی از اعضاء کلیسا به سختی مریض بوده و پزشکان از او ناامید بودند، او متوسل به جناب ایوز می‌شود و ایشان دعا و مناجات را از نصوص مبارکه و انجیل مقدس اخذ و برایش موعظه نمودند و در آخر، مناجات شفا را تلاوت نموده و نسخه‌ای به او دادند که بر بالین فرزند بخواند و به طور معجزه‌آسایی آن طفل شفا یافت.

یک روز آقای ایوز از حضرت عبدالبهاء راجع به (Renunciation) تسلیم - انکار نفس - کفّ نفس سؤال می‌کند که در حقیقت سؤالی کودکانه

مبنتی بر عشق به آن حضرت بوده، در حالی که از تمام مشقات و مصائبی که آن حضرت در طول ۶۸ سال عمر تا آن مدّت تحمل فرموده بودند، از قبیل آرد خوردن به جای نان، هدف سنگ‌اندازی بچه‌ها به ایشان به عنوان بچه بابی در راه قرض پول از عمّه جان برای مادر، مشاهده پدر در زندان سیاه چال، سرمازدگی پاها در همدان موقع سفر به عراق، دو سال دوری از پدر هنگام تشریف بردن ایشان به سلیمانیه، رویهم رفته ۶۰ سال دربدری و ۴۰ سال زندانی در عکا، همه را می‌دانست و فقط لازم بود که به آن حضرت با چشم بصیرت نگاه کند و به مصداق (آفتاب آمد دلیل آفتاب - گر دلالت باید از وی رخ متاب) مثل اعلای تسلیم و انکار نفس را مشاهده کند، ولی همان‌طوری که خودش اقرار کرده، مانند یک طفل ۱۰ ساله این سؤال را از آن حضرت می‌کند (خود ایشان حیات خود را به دو قسمت کرده، قبل از ملاقات حضرت عبدالبهاء که گرچه ۴۶ ساله بوده، ولی آن را ۱۰ سال حساب می‌کند، و بعد از زیارت آن حضرت که آن را قسمت اصلی زندگانی خود می‌داند).

آن حضرت ضمن راه رفتن به سوی منزل، برایش درباره افق (Horizon) بیانات می‌فرمایند که هرکدام از انبیاء از افق طلوع فرموده‌اند و نظر باید به شمس حقیقت باشد نه افق طلوع، و اگرچه افق‌ها متفاوت است ولیکن شمس یکی است و تعدّد ندارد، و بعد به او توصیه می‌فرمایند که این امر بسیار عظیم و شامل وقایع عظیمه بوده و خواهد بود. ایشان در ابتدا از این که آن حضرت مستقیماً جواب او را نداده‌اند ناراحت می‌شود، ولی بعد با توجه به مراتب بالا اقرار می‌کند که سؤالش کودکانه بوده است. ایشان بعداً در سال ۱۹۳۵ در نامه‌ای برای دخترش (Muriel Ives Borrow) که او نیز مؤمن و خدوم بوده، چنین نوشته است:

ادامه دارد

حضرت شوقی افندی

خاطرات دکتر یوگو جیاگری

ترجمه خانم فریده تمدن (سیاهپوش)

ادامه مطالب پیشین

”... بعد از صعود، قطعات وجود او تبدیل به ستاره‌های کوچک‌تر خواهند شد که تاللو آن‌ها آسمان را به حدی منور خواهد کرد که تمام مردم چنان شیفته شب خواهند شد، که هیچ کس نور آفتاب زنده را نخواهد پرستید.“ شکسپیر

وقایعی که با صعود حضرت ولی امرالله ارتباط دارد و چند روز پس از تشییع جنازه مبارک نوشته شده است، ۹ نوامبر ۱۹۵۷:

روز دوشنبه چهارم نوامبر، که روز تعطیل ملی در ایتالیا می‌باشد، من در منزل بودم. تلفن در حدود ساعت ۲:۱۰ بعد از ظهر زنگ زد و اپراتور گفت: برای تلفون راه دور منتظر باشید. ساعت ۲:۱۵ صدای روحیه خانم را شنیدم که از لندن تلفن می‌کردند.

”حضرت ولی امرالله صعود فرموده اند!“ در اثر شنیدن چنین خبر تکان‌دهنده‌ای گیج شده بودم، با توان و تعقل کمی که باقیمانده بود، توانستم جایی را در هواپیما رزرو کنم، و چمدانم را آماده کرده و به موقع به فرودگاه برسم، و با طیاره‌ای که ساعت ۴:۵۵ بعد از ظهر از رُم به سوی لندن می‌رفت، پرواز کنم.

تا سویس مسافرت معمولی بود، ولی پس از آن هوا خیلی بد شد و ما به

لندن نیمساعت دیرتر از موعد رسیدیم، هوای نامساعد در اطراف ما بیداد می کرد. یک ساعت و نیم بعد من به حضرت روحیه خانم، جناب حسن بالیوزی و جناب جان فارابی ملحق شدم و با هم به حظیره القدس لندن که در **27 Ruthland Gate** می باشد، رفتیم. باد و باران تمام شب لندن را تکان می داد؛ واقعیت این حادثه مصیبت بار غیرقابل تحمل و قبول با عقل و منطق انسان بود.

سه شنبه، ۵ نوامبر، سحرگاه باران بیشتری می بارید و با خود احساس عمیق تری از نومیدی و یأس می آورد، در حالی که ما با مشکلات متعدد و پیچیده روبرو بودیم و بایستی فوراً به آن ها رسیدگی می کردیم. تمام صبح وقف مکاتبات با تلگراف و یا با تلفون به سراسر دنیا بود. یک تلفون مخصوص به اشتوتگارت به **Dr. Muhlschlegel** که به لندن بیایند و کمک در غسل دادن جسد مبارک و تهیه آخرین مراحل رَمس اطهر قبل از تدفین را بنمایند. همچنین پیام به کلیه ایادیان امر و محافل ملی راجع به (تشییع جنازه مبارک) که در روز شنبه نهم نوامبر خواهد بود، فرستاده شد.

آن شب اولین ایادی امرالله، امیلی کالینز از حیفا تشریف آوردند و در حالی که ایشان ۲۴ ساعت قبل از امریکا رسیده بودند، آلبرت مولشلگل با هرمان گروسمن از آلمان نیز همان شب به لندن وارد شدند.

بعد از ظهر روز بعد روحیه خانم، همراه من و جناب حسن بالیوزی، دو قبرستان در لندن را برای انتخاب یک محل مناسب برای مقبره مبارک بازدید نمودیم. باران همچنان مداوم می بارید، پس از دیدن یک قبرستان، که محقق شد کاملاً نامناسب می باشد، ما چند دقیقه ای پس از ۴:۳۰ بعد از ظهر به **Great Northern London Cemetery** رسیدیم. فوراً همه ما احساس کردیم که این نقطه تمام شرایط زیبایی و نگهداری، که در خور سپردن به آن نفیس ترین و ارزشمندترین بقایای دنیوی از نسل های زیادی را می باشد. با کمک مدیر آن، مستر استانلی، یک نقطه مناسب برای مقبره مقدس انتخاب شد و قرار شد که آماده گردد، و آن در

میان یک جاده اصلی و ردیفی از مقابر، که در سایه دو درخت کهنسال که در بهار آلاچیق و یک سایبان حافظ بر روی مقبره را تشکیل می‌دهند، بود. در هنگام غروب آفتاب Cemetery را ترک کردیم و به طرف دفتر مدیر آن مؤسسه آقای Leverton رفتیم که یک تابوت مناسب انتخاب نمائیم. ما یک صندوق تیره رنگ محکم برنزی صیقل خورده (با جلا و ظرافت) که با ورقه سرب در داخل پوشیده شده بود، و طوری لحیم شده بود که کاملاً بدون منفذ بود، و امکان این را می‌داد که رمس اطهر را در آینده به هر محلی، اگر امکانات اجازه بدهد، منتقل نمایند. سپس در آنجا تصمیم گرفته شد که یک پلاک برنزی سفارش دهند که بالای سرپوش تابوت نصب گردد، با نوشته‌ای که متن آن روز بعد به آقای لورتن ابلاغ شد.

شب آن روز، احباء از قسمت‌های مختلف اروپا و انگلستان شروع به آمدن نمودند. قیافه‌ها را من بخاطر دارم، در مابین آن‌ها خانم بهیه ورقا، خانم فتح اعظم و برادرشان بودند. تلگراف‌ها، تلفون‌ها بدون وقفه، به حضیره القدس می‌رسیدند، و محفل ملی انگلستان عده‌ای داوطلب را تعیین کرده بودند که پیام‌ها و گروه واردین را اداره کنند.

ادامه دارد



”مَثَلِ شَمَا مَثَلِ“ یا

”مَثَلِ شَمَا مَثَلِ“؟

جناب دکتر هوشیدر مطلق

بدیهی است صحیح خواندن آثار الهی حائز اهمیت بسیار است. یکی از ترکیباتی که بخصوص در آثار حضرت بهاءالله به کار رفته ”مَثَلِ شَمَا مَثَلِ“ است. بعضی از احباء کوشیده‌اند که با اضافه کردن زیر و زبَر به این کلمات، تلفظ صحیح آن‌ها را به خوانندگان بیاموزند.

کدام یک از این دو تلفظ بهتر یا صحیح‌تر است؟ بهترین راه برای حل این مشکل اینست که به‌بینیم این اصطلاح از کجا ریشه گرفته؟ اگر قرآن را بخوانیم می‌بینیم که ترکیب مَثَلِ با مَثَلِ در آن کتاب آسمانی بسیار تکرار شده:

مَثَلِ الذین اتخذوا مِن دُونِ الله اولیاءَ کَمَثَلِ العنکبوت... سوره عنکبوت، آیه ۴۱
مَثَلِ کسانی که جز خدا کسی را دوست خود می‌گیرند، مانند مَثَلِ عنکبوتی است که...

در زبان فارسی نیز این نوع تکرار کلمه متداول است، مثلاً می‌گوئیم: ”حکایت تو حکایت کسی است که...“ این نوع ترکیبات در هر زبانی رایج است و از اصطلاحات به‌شمار می‌رود. در آثار فارسی جمال مبارک نیز، این نوع تکرار بسیار به‌کار رفته است. در بیانی می‌فرمایند:

امر دیگر و بیان بیان دیگر و یوم یوم دیگر^۱

گذشته از قرآن، تلفظ این اصطلاح را در آثار بعضی از استادان زبان فارسی نیز می‌توان یافت. دکتر پرویز خانلری از استادان برجسته زبان پارسی، در مجله سخن چنین می‌نویسند و اعراب می‌گذارند:

روزگاری بود که ما بر اقوامی که با ما سر و کار داشتند برتری‌هایی داشتیم. هرگاه که در پیکار، دست و بازوی ما از کار می‌ماند، اندیشه و ذوق و هنر ما به میدان می‌آمد. **مَثَلِ ما مَثَلِ آن** مارافسای بود که اگر نمی‌تواند با مار درآویزد باری می‌تواند او را به نوای نی مسحور کند و به رقص درآورد.^۲

دانشمند بهائی جناب اشراق خاوری نیز همین روش را پیروی کرده و همین‌طور اعراب گذاشته‌اند:

مَثَلِ ظهور صراطِ مَثَلِ ظهور نقطه بیان بود.^۳

در کتاب "یاران پارسی" هرگاه حضرت عبدالبهاء این اصطلاح را به کار برده‌اند، کلمات به صورت "مَثَلِ شما مَثَلِ" اعراب‌گذاری شده:

از برای مظاهر مقدسه دو مقام است، مقام توحید و مقام تحدید... **مَثَلِش**

مَثَلِ شمس است ... مَثَلِ این مقام مَثَلِ بروج است.^۴

در لوح دیگر نیز همان‌طور اعراب‌گذاری شده:

مَثَلِ عالم امکان مَثَلِ انسان است.^۵

بنا بر مطالب پیشین، آیا "مَثَلِ شما مَثَلِ" غلط است؟ آیات قرآن نشان

می‌دهد که این ترکیب نیز نه به تکرار واژه، بلکه به معنا در آن کتاب آسمانی به ندرت به کار رفته است:

مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهِ . سوره نور، آیه ۳۵

مَثَلِ نور او مانند مشکات است.

چندی پیش در یک کنفرانس ادبی شرکت داشتم. از استاد حورا یاوری که از استادان زبان فارسی و از مدیران دانشنامه ایرانیکا هستند پرسیدم "به نظر شما کدام یک از این دو تلفظ صحیح تر است؟" ایشان بدون تأمل پاسخ دادند: هر دو صحیح اند اما "مَثَلِ شما مَثَلِ" زیباتر و بهتر است.

همان طور که استاد یاوری تذکر دادند، هر دو تلفظ صحیح اند، تنها موضوع ارجحیت در کار است. مثلاً اگر بگوئیم "مَثَلِ شما مِثَلِ زندگی کسی است که..." گفته ایم مَثَلِ یا نمونه زندگی شما شباهت دارد به زندگی کسی. اما اگر بگوئیم: "مَثَلِ زندگی شما مَثَلِ زندگی کسی است که..." گفته ایم که نمونه زندگی شما همان نمونه زندگی کسی است که... در هر دو صورت معنا یکی است.

یکی از خصوصیات گفتار الهی ذکر مَثَل است و هدف اصلی از ذکر مَثَل

تذکر و تنبه است:

و لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

سوره زمر، آیه ۲۷

در کلمات مکنونه فارسی که بدون شک شاهکار این زبان است، جمال

مبارک ترکیب "مَثَلِ شما مَثَلِ" را چندین بار بکار برده اند:

مَثَلِ شما مَثَلِ ستاره قبل از صبح است که به ظاهر دری و روشن است...

مَثَلِ شما مَثَلِ طیر غافلی است که بر شاخه باغی به کمال اطمینان بسراید...

برای این که بدانید کدام تلفظ زیباتر است، جملات پیش را چندین بار با

صدا بخوانید. شنیدن بیان مبارک نشان می دهد که آهنگ "مَثَلِ شما مَثَلِ" زیباتر

است. نویسندگان بزرگ به آهنگ آثار خود اهمیّت بسیار می دهند.

موسسه تحقیقات بین‌المللی بهائی در پاسخ به این پرسش که کدام یک از این دو تلفظ صحیح‌تر است، فرهنگ بزرگ سخن را به عنوان یک مرجع مورد اعتماد معرفی نمودند. در آن فرهنگ اصلاً ذکرِی از "مَثَلِ شَمَا مِثَلِ" نشده است. تنها نمونه‌هایی که داده‌اند به صورت "مَثَلِ شَمَا مِثَلِ" اِعراب گذاری شده.^۱

آنچه ذکر شد مربوط به ارجحیت است نه صحت. اگر نویسنده به سببی در موارد خاصی ترجیح دهد که "مَثَل" را با "مِثَل" به کار ببرد، از او نمی‌توان خُرده گرفت. اما در مورد آثار الهی بهتر است که وحدت نظر داشته باشیم و یکی از این دو تلفظ را برگزینیم. دلائل و شواهدی که ذکر شد، نشان می‌دهد که "مَثَلِ شَمَا مِثَلِ" ارجحیت دارد.

۱ - محاضرات، صفحه ۹۸۳.

۲ - مجله سخن، دوره هشتم، شماره سوم، (تیر ۱۳۳۶)، ص ۲۰۵ - ۲۰۹.

۳ - قاموس ایقان، جلد ۴، صفحه ۱۴۸۹.

۴ - یاران پارسی، صفحه ۲۶۶.

۵ - یاران پارسی، صفحه ۲۶۲.

۶ - فرهنگ بزرگ سخن آخرین و شاید جامع‌ترین فرهنگی است که در ۸ جلد، به وسیله گروهی از استادان ادبیات، اخیراً در ایران تهیه و چاپ شده است.

الف - رنج بردن و ایثار کردن

کوشش جناب جودیت هجر
برگردان به فارسی جامعه بهائی ایران
ارسالی خانم دکتر زیبا یوسف زاده

ان الله ما كلفنا نفساً الا وسعها (حضرت بهاء الله - مجموعه الواح ص ۲۱۴)

۱ - عمومیت رنج

مصائب، از هر نوع که باشد، به نظر می‌رسد بخشی از انسان در این جهان است. حتی، نفوس محبوب خداوند، یعنی انبیاء الهی، ابداً از امراضی که در دنیای ما مشهود است، معاف نبوده‌اند، فقر، بیماری، محرومیت ... به نظر می‌رسد قسمتی از صیقلی است که خداوند برای خالص‌تر کردن ما، برای این که بتوانیم صفات او را بیشتر منعکس سازیم، به کار می‌برد. تردیدی نیست که در آتیه ایام، وقتی اساس جامعه طبق نقشه الهی گذاشته شود، و انسان‌ها واقعاً روحانیت یابند، بخش اعظم امراض و مسائل ما، معالجه و رفع خواهد شد. ما که امروز رنج می‌بریم و زحمت می‌کشیم، راه را برای جهانی به مراتب بهتر آماده می‌سازیم، و این آگاهی باید حفظ شود و ما را در اثر امتحانات تقویت نماید. (ترجمه - مکتوب ۳ مارس ۱۹۴۳ از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احباء - انوار هدایت، شماره ۲۰۴۹)

۲ - روش خداوند در رابطه با مؤمنین

فاعلموا بأنّ البلیا و المحن لم یزل كانت مؤکله لأصفياء الله و احبائه ثمّ لعباده المنقطعين الذین لأتلهیهم التجاره و لا بیع عن ذکر الله و لا یسبقونه بالقول و هم بأمره لمن العاملین. کذلک جرت سنّه الله من قبل و یجری من بعد. فطوبی للصابرین الذین یصبرون فی البأساء و لن یجزعوا من شیء و كانوا علی مناهج الصبر لمن السالکین. (سوره الملوک؛ الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۲۸)(۳۱)

قد سمعنا ضجیجک فی بُعدک عن مطلع الأنوار أن اصبر و لاتجرع. فارض بما قضی الله لک و انه لموفی أجور الصابرین. أما رأیت سجنی و بلائی و ضرّی و ابتلائی؟ أن اتبع سنن ربک و إن من سنّنه ابتلاء عباده الأخیار. (بهجت الصدور، طبع آلمان، ۲۰۰۲ میلادی، ص ۸۹ / طبع قدیم، ص ۹۷ - ۹۶)(۳۲)

۳ - اصل استقامت کبری

طوبی لمن اقر بالله و آیاته و اعترف بأنّه لا یسئل عما یفعل؛ هذه کلمه قد جعلها الله طراز العقائد و اصلها و بها یقبل عمل العاملین ... من فاز بهذا الأصل قد فاز بالاستقامه الکبری ... کذلک یعلمکم الله ما یخلصکم عن الریب و الحیره و ینجیکم فی الدنیا و الآخره ... (کتاب اقدس، بند ۱۶۱ و ۱۶۳)(۳۳)

۴ - یادگیری ایثار: یکی از اهداف رنج

آلام دیگری هم هست که بر احبای خدا نازل می‌شود. فی‌المثل، احزان

عظیمه که مسیح و حواریون متحمل شدند، ملاحظه نمایید. نفوسی که بیشتر در معرض آلام باشند، به مدارج بالاتری از کمال نائل می‌شوند. نفوسی که اظهار می‌دارند مایلند به خاطر مسیح مبتلا به درد و رنج شوند، باید خلوص و صداقت خود را ثابت کنند؛ نفوسی که اظهار اشتیاق می‌کنند که ایثار عظیم داشته باشند، فقط با اعمال خودشان حقیقت کلامشان را اثبات می‌کنند. (ترجمه / خطابه ۲۷ اکتوبر حضرت عبدالبهاء مندرج در صفحه ۵۰ - Paris Talks)

این طلب، طالب را حاصل نشود مگر به نثار آنچه هست؛ یعنی آنچه دیده و شنیده و فهمیده، همه را به نفی "لا" منفی سازد تا به شهرستان جان که مدینه "آلا" است واصل شود. همتی باید تا در طلبش کوشیم و جهدی باید تا از شهید وصلش نوشیم. اگر از این جام نوش کنیم، عالمی فراموش کنیم. (هفت وادی، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۹۸)

ب - سرّ فدا

۱ - معنای فدا یا ایثار

سرّ فدا یا ایثار امری بسیار عظیم و لایتناهی است. خلاصه کلام این است که پروانه خود را فدای شمع کند؛ چشمه فدای انسان تشنه شود؛ عاشق صادق خود را فدای معشوق نماید، و طالب مشتاق خود را فدای مطلوب کند. جوهر مطلب این است: او باید خود را بالمرّه فراموش کند ... باید طالب رضای حق باشد، وجه حق را طالب باشد و در سبیل حق سالک شود ... این اولین مرتبه فدا است. مرتبه دوم فدا این است که انسان باید به مثابه حدید باشد که در نار افکنده می‌شود. صفات آهن مثل سیاهی، سردی و سختی که به عالم مُلک تعلق دارد نابود

شود و از میان برود و صفات آتش مانند سرخی، تابش و حرارت که به ملکوت تعلق دارد، مشهود و محسوس گردد. لهذا، آهن خود را فدای صفات و مدارج ناریه نماید و کسب فضائل آن عنصر کند. (ترجمه / بیان حضرت عبدالبهاء

مندرج در صفحه ۳۵۳ جلد دوم (Tablets of Abdu'l-Baha

حضرت مسیح که کلمه الله بود و خویش را فدا کرد؛ این دو معنی دارد: معنی ظاهری و معنی حقیقی. معنی ظاهری این است که ... به تعلیم و تربیت ناس قیام فرمودند، یعنی خود را فدا کردند تا روح حیات بخشند و به جسد فانی شدند تا دیگران را به روح زنده نمایند. اما معنی ثانی فدا این است که حضرت مسیح مانند حبّه بود؛ این حبّه صورت خویش را فدا نمود تا شجره نشو و نما نماید. هرچند صورت حبّه متلاشی شد، ولی حقیقت حبّه در کمال عظمت و لطافت به هیأت شجره ظاهر گشت. (مفاوضات، ص ۹۱ و ۹۲)

انسان بایستی کیفیات عالم طبیعت را برای احراز کمالات الهی فدا کند. (خطابه ۲۹ نوامبر ۱۹۱۲ / نقل ترجمه از فصل دهم درگه دوست)

۳۱ - مضمون به فارسی: پس بدانید که بلاها و محنت‌ها از ازل سرنوشت برگزیدگان خداوند و احتیای او و نیز بندگان وارسته‌اش بوده؛ یعنی کسانی که نه تجارت آن‌ها را از ذکر خداوند باز می‌دارد و نه داد و ستد موجب غفلتشان از یاد او می‌شود؛ آن‌ها کسانی‌اند که سخن نمی‌گویند مگر وقتی که خدایشان سخن گفته باشد و طبق اوامر او رفتار می‌کنند. این است روش خداوند که از قبل به آن عمل کرده و در آینده نیز روش او جز این نخواهد بود. خوشا به حال کسانی که بردباری پیشه می‌کنند و در بیماری‌ها و شدت‌ها و سختی‌ها شکیبیا هستند و در هر آنچه که برایشان پیشامد نماید، زاری و شکوه نمایند و در سبیل صبر و تسلیم رهرو هستند.

۳۲ - آه و ناله‌ات را که از دوری از مظهر ظهور و مطلع نور از بُن جان برآوردی شنیدیم. شکیبایی پیشه کن و زاری منما؛ راضی باش به آنچه که خداوند از برای تو مقدر فرموده و او است کسی که اجر شکیبایان را ادا می‌فرماید. آیا ندیدی زندان مرا، بلایای مرا، لطماتی که بر من وارد و گرفتاری‌ام را؟ پس پیروی کن از روش پروردگارت و به درستی که از روش‌های او همانا گرفتار کردن بندگان نیکویش است.

۳۳ - مضمون به فارسی: خوشا به حال کسی که اقرار کند به ایمانش به خداوند و آیات او و اعتراف نماید که از خداوند برای آنچه که انجام می‌دهد سؤال نمی‌شود. این کلمه‌ای است که خداوند آن را زینت و اصل عقائد قرار داده و با توجه به آن است که اعمال عاملین پذیرفته می‌شود ... کسی که برسد به این اصل هرآینه رسیده است به استقامت کبری ... اینچنین خداوند تعلیم داد شما را به آنچه که رهایی بخشد شما را از شک و تردید و نجات می‌دهد در این دنیا و دنیای بعد.



تاریخ سخن می گوید

جناب دکتر م - مشرف زاده

با ظهور حضرت باب اعظم و اظهار امر به ملاحسین بشروه‌ای که بر طبق نصّ مبارک حضرتش در کتاب بیان فارسی دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰ هجری قمری (۲۲ می ۱۸۴۴ میلادی) در منزل مبارک در شیراز اتفاق افتاد، نفخه صور اسرافیل اعظم به جهان و جهانیان دمیده شد. این نیرو و روح اعظم الهی که در نصوص مبارکه به "قوّه نافذه دافعه ساریه" (نفوذ کننده در قلوب دوستان - دورکننده دشمنان - بسیار تندرو) نامیده شده و حضرت ولیّ امرالله آن را نیروی حیات بخش (Vitalizing Power) نامیده‌اند ابتدا شیراز و سپس ایران و بعداً با اظهار امر مخفی حضرت بهاءالله در سیاه چال طهران و نبعان جدید یافتن (Re-Kindled) و چندین برابر شدن نیروی آن به تدریج تمام جهان را فرا گرفت.

در آثار مبارکه این نیروی عظیم الهی را به نام‌هایی از قبیل قوّه قدسیّه الهیّه (Holly Divine Power)، قوّه محیطه (All-Encircling Power)، قوّه حیات بخش (Vivifying Power) و ظهور مبارک را به ظهور خلاقه (Soul-Revolutionizing Revelation) و اسامی دیگر نامیده‌اند. این ظهور عظیم که از روح اعظم الهی (The Most-Great Divine Spirit) سرچشمه می‌گیرد و آن‌چنان قوای فوق‌العاده‌ای (Over Powering) را به جهان و جهانیان دمیده و می‌دمد، دارای دو اثر عمده جهانی می‌باشد، آثار انفسیّه (ایجاد خلق جدید در نفوس) و آثار آفاقیّه (جهش و تغییر وضع جهان به علت اختراعات و اکتشافات) که بحث در آن خارج از حدود این نوشته و مستلزم نوشته دیگری می‌باشد.

چون این دو ظهور پیاپی در حقیقت یک ظهور کلی الهی است، در این نوشته تکیه کلام بر اعلان امر جمال مبارک قرار داده می‌شود.

ظهور امر مبارک را می‌توان به منزله تابش درخشان خورشید در آسمان تصور نمود. اگر خورشید در فضای صاف و بدون ابر بر زمین بتابد نتیجه‌ای جز حرارت و خشکی نصیب زمین و بیابان‌های آن نخواهد شد، و لکن اگر اشعه خورشید در مسیر خود مصادف با ابرهای غلیظ و متکاثر بشود و آن‌ها را شکسته و اودار به غُرَش و پراکندگی کند، نتیجه‌اش ریزش باران خواهد بود که باعث ایجاد حیات و رشد و نمو سبزی و چمن و درختان و اثمار و میوه‌های آن‌ها و بالتیجه ادامه حیات حیوانات و انسان خواهد گردید.

به همچنین شمس حقیقت اگر در افاضه و تابش خود مواجه با مخالفت‌ها، دشمنی‌ها، عداوت‌ها و ایجاد مشقّات و تضییقات نگردد، باعث رشد و ترقی نفوس و اعتلاء عقول و ایجاد خلق جدید نخواهد شد و لکن اگر با آن‌همه ضربات و لطمات و بلاها مواجه شود، آثار آفایه و انغمیه محیرالعقول را سبب خواهد گردید. بر همین پایه است که جمال مبارک فرموده‌اند:

”فونفسه الحق لاجزع من البلیا فی سبیلہ ولا عن الرزایا فی حبّه و رضائه قد جعل الله البلاء نمادیه لهذہ الدّ سکره الخضراء و دُبَالَه لمصباحه الذی به اشرفت الارضُ والسما“

مضمون (قسم به خداوندی که حق است از بلایادر راه او و از مصیبت‌ها در محبت و رضای او بی‌تابی نمی‌کنم، هر آینه خداوند بلا را باران بامدادی برای این مزرعه سبز و فتیله‌ای برای چراغ او که با آن زمین و آسمان روشن می‌شود قرار داده است).

ادامه دارد

دین و دموکراسی

جناب دکتر گیو خاوری

حضرت عبدالبهاء تعریف بدیعی از دین یا شریعت دارند، به این شرح که: "... شریعت روابط ضروریه‌ایست که منبعث از حقیقت کائناتست و مظاهر کلیه الهیه چون مطلع به اسرار کائناتند لهذا واقف به آن روابط ضروریه‌اند و آن را شریعت الله قرار داده‌اند." (به نقل از مفاوضات، زیر عنوان: در بیان کیفیت علمی که مظاهر ظهور دارا هستند.)

عبارت "روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء یا کائنات" را که حضرت عبدالبهاء در توصیف دین به کار برده‌اند در تعریف طبیعت و محبت و قضا و قدر نیز به کار می‌برند، چنان که می‌فرمایند: "طبیعت عبارت از خواص و روابط ضروریه‌ایست که منبعث از حقائق اشیاء است." (مکاتیب جلد اول - ص ۱۵۹)

ایضاً: "از قضا و قدر سؤال نموده بودی، قضا و قدر عبارت از روابط ضروریه‌ایست که منبعث از حقائق اشیاء است و این روابط به قوه ایجاد در حقیقت کائنات به ودیعه گذاشته شده." (منتخبات آثار حضرت عبدالبهاء - ص ۱۹۲)

از عبارات مبارکه فوق استنباط می‌شود که بین کائنات یا اشیاء روابطی وجود دارد که آن روابط از حقیقت آن اشیاء ناشی می‌شود و مظاهر کلی الهی چون واقف بر آنند دیانتی را که تأسیس می‌کنند از هر گونه نقصی برکنار است و آن کاریست که از قانون‌گذاران عادی که واقف بر حقیقت اشیاء نیستند ساخته نیست، زیرا وقوف بر حقیقت اشیاء و امور از قدرت انسان خارج است. مثلاً دانشمندان می‌توانند اطلاعات‌شان را از خواص حرارت با تحقیقاتی که به عمل

می‌آورند افزایش دهند و کتاب‌ها در این زمینه تألیف کنند، ولی از این که حقیقت حرارت چبست و چه‌گونه خلق شده عاجزند، زیرا این امر به اصل خلقت محسوب می‌شود و انسان که خود مخلوق حیّ قدیر است به حقیقت خلقت که با صفات ذاتیه الهی مربوط می‌شود واقف نخواهد شد.

شاید برای توضیح روابط ضروریّه منبعث از حقائق اشیاء که بر یک‌دیگر مؤثر و از یک‌دیگر متأثرند مثال زیر مناسب باشد: اجزاء منظومه شمسی که هر یک حقیقتی از حقائق موجوده‌اند تأثیر و تأثرات متقابل آنها که همان روابط ضروریّه منبعث از حقائق شانست موجب می‌شود در مدار معینی گردش کنند و از این گردش پدیده‌های گوناگونی از جمله چهار فصل سال و جزر و مد آب دریاها و آثار متعدد دیگر به ظهور آید.

آگاهی از روابط ضروریّه مورد بحث را حضرت عبدالبهاء ظاهراً به نفوس معینی نیز راجع می‌دانند زیرا در لوح لاهه می‌فرمایند: "در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند بر روابط ضروریّه که منبعث از حقائق اشیاء است..." به نظر می‌رسد مراد از این نفوس دانشمندانی باشند که در رشته تخصصی خویش خبره‌اند و دانش موفوری در کار خود دارند و از روابط ضروریّه موصوف در حدود تخصص خویش آگاهند.

چنان که در صدر مقال آمد، حضرت عبدالبهاء شریعت یا دین را نیز روابط ضروریّه منبعث از حقیقت کائنات معرفی می‌فرمایند و از آنجا که دین مجموعه قوانین و احکامی است که برای بهبود زندگی انسان از سوی حیّ قدیر به مظاهر الهی ابلاغ می‌شود، با توجه به بیان مبارک می‌توان مجموعه این قواعد و احکام را تجسمی از روابط ضروریّه منبعث از حقائق اشیاء تلقی نمود که با ظهور حضرت ابراهیم نزول احکام مزبور آغاز شد و تا ظهور حضرت بهاء‌الله ادامه یافت، زیرا در مقامی دیگر می‌فرمایند:

"حضرت ابراهیم به این صفحات که ارض مقدس است آمد... تا تأسیس

وحدانیت نمود زیرا جمیع بشر عبده اوثان بودند...“ (به نقل از مفاوضات - تحت عنوان حضرت ابراهیم).

در مورد انبیای سرزمین چین و هند مانند بودا و کنفوسیوس می‌فرمایند: “بوزه نیز تأسیس دین جدید و کنفیوش تجدید سلوک و اخلاق قدیم نمود... مؤسس این دین شخص نفیس بود، تأسیس وحدانیت الهیه نمود ولی منبهد به تدریج اساس اصلی به کلی از میان رفت و عادات و رسوم جاهلیه بدعت شد، تا آن که منتهی به عبارات صور و تماثیل گردید. مثلاً ملاحظه نمائید که حضرت مسیح به کزآت و مرآت توصیه به وصایای عشره در تورات و اتباع آن فرمودند و تأکید بر تشبث به آن کردند و از جمله وصایای عشره اینست که صورت و تمثالی را پرستش منما، حال در کنائس بعضی از مسیحین صور و تماثیل کثیر موجود، پس واضح و معلوم شد که دین‌الله در میان طوائف بر اساس اصلی باقی نماند بلکه به تدریج تغییر و تبدیل نماید تا آن که به کلی محو و نابود گردد، لهذا ظهور جدید شود و آئین جدید تأسیس گردد... مقصود اینست که ملت کونفیوش و بوزه حال عبادت صور و تماثیل نمایند و به کلی از وحدانیت الهیه غافل گشته‌اند، بلکه به الهه موهومه مانند اعتقاد قدماء یونان معتقد...” (مفاوضات ذیل عنوان بوزه و کنفیوش چگونه بوده‌اند).

تلفیق بیانات مبارکه فوق کاشف از آنست که بت پرستی که در زمان ظهور حضرت ابراهیم همه جا را فرا گرفته بود شکل تغییر یافته ادیان الهی در ادوار گذشته بود، چه که طبق بیان مبارک: “... نمی‌شود بگوئیم وقتی بوده که انسان نبوده...” (مفاوضات ذیل عنوان براهین الهیه در اصل و مبدء انسان) و از آن جا که انسان همیشه بوده و انقطاع فیض الهی یعنی محرومیت انسان از هدایت خداوند به وسیله پیامبران الهی ممکن نیست، از این رو باید گفت: احکام و قوانین الهی نیز همیشه بوده‌اند، نهاییه از زمانی که انسان به اختراع خط توفیق یافته، قواعد و احکام مزبور باقی مانده است که شاید قدیم‌ترین آن‌ها وصایای عشره یا ده فرمان حضرت

موسی است که به روایت کتاب مقدس یهود بر روی الواحی از سنگ عزّ نزول یافت، یا به حضرت موسی از سوی خداوند ابلاغ شد و آن حضرت آن‌ها را بر الواح تحریر فرمود و پس از این‌که با تخریب معبد سلیمان در حمله و هجوم بخت‌النصر به اورشلیم یا بیت‌المقدس تورات از میان رفت، بعداً به همت عزرا کاهن و همکارانش آنچه در سینه‌ها محفوظ بود به رشته تحریر کشیده شد و به صورت کنونی به دست ما رسید، و به همین جهت کتاب عهد عتیق یا کتاب مقدس ملامال از داستان‌ها و خیالبافی‌هایی است که حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء آن داستان‌ها را جزء تورات یعنی آنچه به حضرت موسی از جانب خداوند ابلاغ شد نمی‌دانند و آن‌ها را اوهام داستان‌پردازان معرفی می‌فرمایند.

عنوان این مقاله "دین و دموکراسی" است که چه بسا تطابق دین با علم و عقل را که از اصول تعالیم این امر بدیع است تداعی کند. فیلسوف شهید بهائی تقریرات جالبی در این خصوص دارد، از جمله می‌گوید: "... علم و عقل با دین موافقت دارند یعنی مخالفت ندارند، نه این‌که عین یک‌دیگرند، نه این‌که از یکی باید چیزی را توقع داشت که در دیگری است. کار دین کار علم نیست وظیفه دین باید اشتباه را می‌کنند... سعی می‌کنند همه اکتشافات علمی و صنعتی جدید را از یک‌جائی با دیانت پیوند بزنند... ما نباید مثلاً با استناد به کتاب مستطاب اقدس به فیزیک جدید وارد شویم، همان‌طور که با استناد به فیزیک جدید هم نباید به کتاب اقدس روی بیاوریم، در فهم کتاب ایقان با زبان شیمی نباید حرف بزنیم، همان‌طور که شیمی را با زبان کتاب ایقان نباید بیان کنیم. این نه خدمت به علم است نه خدمت به دین. اگر هم مظهر امر گاهی مسئله علمی به زبان آورده باشد، نه به این قصد بوده است که جنبه دینی به آن بدهد بلکه مثل هر شخصی است که در موردی به زبان علم خواسته است حرف بزند و یکی از حقایق علمی را به زبان بیاورد، همان‌طور که گاهی مطلب تاریخی می‌گویند، در موردی هم مطلب فیزیکی

گفته شده و این مورد خیلی کم، به ندرت، به حداقل بوده است. سعی نفرمائید توجیه علمی برای همه معتقدات دینی پیدا کنید و سعی نفرمائید توجیه دینی برای همه اصول علمی بیابید... برای این که حکم علم اغلب اوقات موقت است چون حکم علم نسبی است... آنچه امروز به نام علم می‌گویند و از جمله حقایق تلقی می‌کنند پنجاه سال دیگر ممکن است بگویند غلط بوده است... و کسی که امروز آنچه را که علم نامیده می‌شود با دین تطبیق کرده است، پنجاه سال دیگر تکلیفش چیست؟ آن روز معلوم می‌شود چه مصیبتی بر سر دین آمده است. حقایقی که علم به دست می‌آورد حقایق ثابت‌ه نیست، زیرا با توجه به تحقیقاتی متناسب با آنچه تا امروز به دست آمده است حکم می‌کند، بنابراین همیشه حقیقت را به دست نمی‌دهد... گاهی جزئی از حقیقت را نشان می‌دهد، از تمام حقیقت غافل است... آنچه از دین توقع دارید از علم توقع ندارید و آنچه را از علم توقع دارید از دین توقع ندارید، دو چیز است که غیر از هم است، منتها با هم توافق دارند به این معنی که غیر از یکدیگرند ولی مخالفتی هم در بین آنها نیست، تکیه‌گاه همدیگر می‌توانند باشند. اگر دین مخالفت با علم و عقل کند بد کرده و به راه خطا رفته است. دین باید موافق علم و عقل باشد، در عین حال که غیر از علم و عقل است. عکس این قضیه هم درست است، یعنی اگر علم مخالفت با دین کرد، آن هم خلاف کرده است. علم در عین حال که غیر از دین است، باید موافق دین باشد، نه مخالف آن. بگذارید علم کار خودش را بکند همان طور که مظهر امر چنین خواسته است... آن چه به نام خود علم و با روش علمی تحقیق می‌شود مخالف مقتضیات دین نیست، اغلب اشاراتی که (حضرت عبدالبهاء) فرموده و بعضی از نظریات علمی را صحیح ندانسته‌اند، با توجه به نتایجی بوده است که (دیگران) خواسته‌اند از آنها بگیرند و آن نتایج غیر از خود علم است، ربطی به علم ندارد. بیشتر اصراری که حضرت عبدالبهاء در این باره فرموده‌اند که نظریه داروین اگر این طور تلقی شود که انسان به جمیع وجودش از حیوان ناشی شده است، صحیح

نیست، برای ابطال نتایج غیرعلمی بوده است که (دیگران) از این نظریه می‌خواسته‌اند بگیرند، یعنی پائین آوردن شأن انسان، حیوان کردن انسان، سلب جنبه ملکوتی و روحانی از انسان، انکار روح انسان... به ورطه طبیعت فرو افکندن انسان و او را اسیر تنازع بقا کردن و از همین جا جنگ و جدال و رقابت و غلبه را تجویز کردن و قس علیهذا. این‌ها نظریات غیرعلمی است که به نام علم اظهار شده است، نتایج غیرعلمی است که از مقدمات علمی گرفته شده... اغراضی است که به حکم علم می‌خواهند اثبات کنند و در همین جا در بین خودشان و در نحوه استفاده‌ای که باید از این علم بکنند اختلاف می‌افتد... حضرت عبدالبهاء آن‌جا هم که می‌خواهند مطلبی را نشان بدهند که درست نیست می‌فرمایند خود علماء پی خواهند برد که این امر این‌طور است، یعنی بگذارید کارشان را بکنند، خواهند کرد و به این نتیجه خواهند رسید، نمی‌خواهم به حکم من بپذیرند. به این عنوان که رهبر دینی این‌طور گفته است پس باید این‌طور باشد... یعنی متوقف کردن علم را به حکم دین به هیچ‌وجه جایز ندانسته‌اند و آنچه متوقف ساخته‌اند نتایج غیرعلمی بوده است که دیگران از علم خواسته‌اند بگیرند و هیچ ربطی به علم ندارد... (به نقل از انسان در آئین بهائی از دکتر داودی - جلد اول فلسفه و عرفان - قسمت ۱۵ - زیر عنوان: تطابق علم و دین - ص ۲۵۴ - ۲۵۸)

حال بازمی‌گردیم به مقوله دین و دموکراسی که موجب تداعی دین و علم شده بود. دموکراسی به طریقه‌ای از حکومت اطلاق می‌شود که در آن نمایندگان منتخب مردم با وضع قوانین به اداره امور جامعه می‌پردازند و از آن‌جا که قواعد واحکام دینی نیز برای اداره امور جامعه است، دین و دموکراسی از این نظر دارای قلمرو مشترکی می‌شوند. درباره دموکراسی می‌نویسند: "... تغییراتی که در تقسیم ثروت پیدا می‌شود موجب تغییر وضع سیاسی می‌گردد. هر قدر که ثروت تجار از ثروت خرده مالکین بیشتر شود، اریستوکراسی جای خود را به حکومت سرمایه‌داران و متمولین خواهد داد و بازرگانان توانگر و صرافان حکومت را به دست خواهند

گرفت... هریک از اشکال حکومت به سبب افراط در اصلی که مبنی بر آن هستند رو به فنا و اضمحلال می‌روند، اریستوکراسی با تنگ‌تر کردن دایره حکومت به سقوط می‌گراید، اضمحلال حکومت سرمایه‌داران و متمولین به جهت افراط در طلب منافع آنی است... اگر هنگام انقلاب فرا رسد شعله‌ور شدن آن به علل جزئی و هوسبازی‌های بی‌اهمیت انجام می‌گیرد ولی اگرچه ظهور آن با علل و موجبات جزئی است اما در حقیقت نتیجه حتمی اشتباهات بزرگ و فراوان است، اگر جسمی در اثر غفلت ضعیف و ناتوان باشد کوچک‌ترین علت خارجی موجب بروز امراض شدید خواهد بود. پس از آن دموکراسی می‌آید: فقرا بر اغنیاء پیروز شده‌اند، عده‌ای را کشته و عده‌ای را تبعید کرده‌اند و مردم را از حیث آزادی قدرت مساوی و برابر ساخته‌اند ولی خود دموکراسی به جهت افراط در اصول دموکراسی از میان می‌رود. مبنای اساسی دموکراسی عبارت از اینست که مردم همه در احراز مناصب دولتی و اداره سیاست مملکت مساوی باشند.

در نظر اول این امر نظام و تشکیلاتی بسیار عالی است، ولی عاقبت آن شوم و وخیم است، زیرا مردم برای انتخاب بهترین حکمرانان و عقلانی‌ترین احزاب اطلاعات کافی ندارند... در حکومت عامه کشتی دولت بر روی دریای مضطرب و خروشان راه می‌رود، باد هر نطق و خطابه‌ای کافست که امواج دریا را برانگیزد و کشتی را از مسیر خود منحرف سازد. افراط در چنین روشی منتهی به استبداد و حکومت مطلقه می‌گردد. مردم از تملق و مدانه خوششان می‌آید و چنان "حریص عسل" هستند که بالاخره متملقی پست و بی‌اعتنا به امور که خود را "حامی ملت" می‌خواند قدرت عالی را در دست می‌گیرد. (تاریخ رم را ملاحظه کنید).

افلاطون هرچه بیشتر فکر می‌کند بیشتر به حیرت می‌افتد که چگونه انتخاب حکام و زعمای سیاسی را به دست مشتی مردم هوسباز ساده دل می‌سپارند... ما در ساده‌ترین امور مثلاً در خریدن کفش می‌دانیم که باید آن را از متخصصین این امر، یعنی کفاش بخیریم ولی در سیاست معتقدیم هرکه توانست

آرائی به دست بیاورد، می‌تواند بر شهری یا مملکتی حکومت کند. اگر ناخوش شدیم سراغ طبیبی می‌رویم که حاذق و ماهر باشد و اجازه‌نامه او ضامن دانش و صلاحیت فنی او باشد و دنبال زیباترین اطباء و یا ناطق‌ترین آن‌ها نمی‌رویم، حال اگر جامعه‌ای بیمار باشد آیا نباید برای هدایت و راهنمایی آن به دنبال بهترین و خردمندترین مردم برویم؟...

حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک حکمت از افلاطون با عنوان "افلاطون الهی" یاد می‌فرمایند و سخنان فوق از افلاطون یادآور بیان مبارک حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح است که می‌فرمایند: "... رگ جهان در دست پزشک داناست، درد را می‌بیند و به دانائی درمان می‌کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید. دیده می‌شود گیتی را دردهای بی‌کران فرا گرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته. مردمانی که از باده خودبینی سرمست شده‌اند پزشک دانا را از او باز داشته‌اند. اینست که خود و همه مردمان را گرفتار نموده‌اند. نه درد می‌دانند و نه درمان می‌شناسند. راست را کژ انگاشته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند و بشنوید آواز این زندانی را. بایستید و بگوئید شاید آنان که در خوابند بیدار شوند..."

دموکراسی یونان باستان را پدر دموکراسی‌های امروزین می‌دانند که مسئولیت یکی از بزرگ‌ترین جنایات تاریخ بشری یعنی محکومیت سقراط را که حضرت بهاء‌الله از او با عنوان "سید فلاسفه" نام می‌برند بعهدہ دارد. حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک حکمت از سقراط با این بیانات عالیات تجلیل می‌فرمایند: "سقراط آنه کان حکیماً فاضلاً زاهداً اشتغل بالریاضیّه و نهی النفس عن الهوی و اعرض عن ملاذالدنیا و اعتزل الی الجبل و اقام فی غار و منع الناس عن عباده الاوثان و علّمهم سبیل الرحمن الی ان ثارت علیه الجهال و افنده و قتلوه فی السجن کذلک یقصّ لک هذا العلم السریع ما احدٌ بصر هذا الرجل فی الفلسفه انه سید الفلاسّه ..."

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: "سقراط حکیم فاضل زاهدی

بود به ریاضت اشتغال یافت و از هوی و هوس پرهیز نمود و از ملاذ دنیا رو گردانید و در کوه عزلت اختیار کرد و در غار اقامت گزید و مردم را از پرستش بُت‌ها منع کرد و به آنان طریق الهی را تعلیم داد، تا این که جهال بر او شوریدند و او را گرفتند و در زندان به قتل رساندند... چقدر این مرد در فلسفه بصیر بوده است، همانا او سید فلاسفه است...”

ادامه دارد



فهرست اکثر مقالات "پیام بدیع" که در دست بوده است

به کوشش جناب دکتر گیو خاوری

برای سهولت مراجعه و رعایت اختصار به ذکر اولین شماره از چند شماره‌ای که روی جلد مجله دیده می‌شود و به درج نام نویسندگان بدون ذکر درجات تحصیلی آنان اکتفا شده است.

شماره پیام بدیع	عنوان مقالات	نام نویسندگان
۱۰۲	نزاع علم و دین	جناب علی اکبر فروتن یادی امرالله
۱۰۲	چه باید کرد	ماشاءالله مشرفزاده
۱۰۴	جناب سید حسن هاشمی‌زاده بنیانگذار کلاس درس اخلاق	سیاوش راستانی
۱۰۴	نکاتی از بهجت الصدور	طلعت بصاری (قبله)
۱۰۴	آزادی	علیمراد داودی
۱۰۴	روش تبلیغ	امه البهاء روحیه خانم ترجمه ص - مهربان
۱۰۴	آرزوی حضرت عبدالبهاء	هوشنگ گهرریز
۱۰۵	آینده امر مبارک در ایران و جهان	م. مشرف زاده
۱۰۵	جایگاه بلند شعر	جناب ابوالقاسم فیضی یادی امرالله
۱۰۶	شرح حال آقا عبدالرحیم	برازنده زندیه
۱۰۶	روش تبلیغ	امه البهاء روحیه خانم ترجمه ص - مهربان

شماره پیام بدیع	عنوان مقالات	نام نویسندگان
۱۰۶	نکاتی چند از بهجت الصدور	طلعت بصاری (قبله)
۱۰۶	جایگاه شعر در ادبیات بهائی	جلال بهی زاد
۱۰۶	خیاطه	طلعت بصاری (قبله)
۱۰۶	مشرق الاذکار بهاپور - دهلی نو	ترجمه و تلخیص اسماعیل سیاه‌پوش
۱۰۷	تحول اجتماعی و نظم جهانی	ویلیام هچر - ترجمه مینو ثابت
۱۰۷	شرح مختصر زندگانی شیخ حسن زنوزی	هوشنگ گهرریز
۱۰۷	تنظیم خانواده	ماشاءالله مشرف‌زاده
۱۰۷	شرح حال مهاجر فی سبیل الله غلامحسین کیوان	ع - بشیرالهی
۱۰۷	مرایای قلوب شعراء	—
۱۰۹	شیخ خنجر هندجانی ملقب به شیخ سلمان، پیک رحمن	حسین رستگار
۱۰۹	اشاره‌ای به صحبت لاری	روح‌الله مهرباخانی
۱۱۱	قدرت خلاقه کلمه‌الله	عطاءالله گهرریز
۱۱۱	جامعه بهائی	ویلیام هچر - ترجمه مینو ثابت
۱۱۱	شرح مختصر زندگانی ملاعبدالکریم قزوینی معروف به میرزا احمد کاتب	هوشنگ گهرریز
۱۱۲	گفتاری درباره زبان فارسی و عربی در آثار بهائی	هیئت تحریریه پیام بدیع
۱۱۲	انتخاب شغل و حرفه	ماشاءالله مشرف‌زاده
۱۱۳	یادی از جناب سبیرز ایادی امرالله	—
۱۱۳	در حاشیه وقوع صعود حضرت بهاءالله	موژان مومن
۱۱۳	اظهار امر حضرت باب و ذکری از مسیو نیکلا	ا. ب. آرانی

شماره پیام بدیع	عنوان مقالات	نام نویسندگان
۱۱۴	نمودار گذشته سال مقدس ۵۳ - ۱۹۵۲	—
۱۱۴	تحقیق در کیفیت صعود حضرت عیسی	گیو خاوری
۱۱۴	مصاحبت مانکجی صاحب	روح الله مهرباخانی



خانم شمسی رضوانی

خانم شمسی رضوانی در سال ۱۳۱۳ هجری قمری در حسن آباد رفسنجان متولد گردید و با وجود نبودن وسائل تحصیل در آن زمان موفق به فرا گرفتن سواد خواندن و نوشتن شد، سپس در اثر مطالعه مستمر آیات و الواح به اطلاعات قابل توجهی دست یافت و از آن پس با علاقه بسیار پیوسته با تشکیل احتفالات و کلاس‌های امری در تزئید معلومات بانوان و دختران بهایی کوشش نمود. او پس از بدرود همسر اول خود با جناب آقا سید علی رضوانی که یکی از بهاییان خدوم و فعال رفسنجان بود ازدواج کرد. خانم رضوانی در سال ۱۳۱۰ شمسی به اتفاق همسر و مادر و دو فرزند خردسال خود به زیارت و تشریف به حضور حضرت ولی محبوب امرالله مفتخر گردید و سه سال پیش از صعود حضرت شوقی ربانی ولی امرالله یعنی در سال ۱۳۳۳ شمسی به اتفاق کلیه عائله خود به امر مبارک به کشور مراکش مهاجرت نمود و همچنان به خدمت اشتغال داشت تا در سال ۱۳۳۹ بیمار شد و برای معالجه به آلمان رفت، ولی به دنبال یک عمل جراحی در همان‌جا صعود نمود و مدفون گردید. خانم رضوانی که در شعر و ادب ذوقی بسیار داشت، شمسی تخلص می‌نمود.

نمونه شعر او:

ای صبا

ای صبا بر روح پاک طاهره بنما گذر
 مژده این قرن نورانی بیا از من ببر
 گو که آن بذری که افشاندی تو در دشت بدشت
 شد برون از ظلمت و اکنون همی بخشد ثمر

چون طلوع پهلوی در کشور ایران دمید
 حبه‌های حکمت از تابش خورداد بر
 آمدی از پرده بیرون در حضور خاص و عام
 نعره از دل برزدی در دشت همچون شیر نر
 زان شجاعت‌ها که بنمودی در آن عصر و زمان
 گشته‌ایم امروز ما زن‌ها به عالم مفتخر
 سینه خود را هدف کردی تو در یک قرن پیش
 تا شود بر اهل عالم باز هم سمع و بصر
 پیچه از رخ برگرفتی چون گل فصل بهار
 تا که آییم مردوار از پرده ظلمت به در
 حالیا باید به اخلاق و عمل کوشش کنیم
 تا بماند نام نیک ما به عالم مشتهر
 این چنین دارد تمنا شمسی از پروردگار
 که موفق داردش بر خدمت و علم و هنر

یا تضمینی از شعر حافظ:

دانی ز هجر روی تو جانا چه سان شدم مجنون صفت به آه و فغان هم‌عنان شدم
 بر قد و قامت نظری افکنم شها ”هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
 هرگه که یاد روی تو کردم جوان شدم“
 این بود آرزو به دل اندر جهان مرا آیم به پایوس تو ای سدره بها
 بر قد و قامت نظری افکنم شها ”شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا
 بر منتهای مطلب خود کامران شدم“

کلیه

جناب آقای دکتر قدرت کاظمی
ادامه مطالب پیشین

کلیه، تصفیه خون و دفع مواد سمی بدن و تنظیم آب و املاح بدن را به عهده دارد. همه روزه صدها نوع مواد سمی و غیرضروری همراه آب، غذا و هوا وارد بدن ما می‌شوند. به علت فعالیت باکتری‌ها و سوخت و ساز مواد غذایی، مقادیر زیادی مواد سمی و مضر دیگر هم در بدن تولید و وارد خون می‌شوند که این مواد باید از طریق کلیه به خارج دفع شوند.

قبلاً گفتیم که قلب در هر ساعت ۹۳۶ کیلوگرم خون را به اعضاء مختلف بدن می‌رساند و چون بیشتر مواد سمی با خون حمل و نقل می‌شوند، این ۹۳۶ کیلوگرم خون مذکور باید برای تصفیه از کلیه‌ها عبور و پس از دفع شدن مواد سمی و تصفیه کامل، دوباره به قلب برگردند.

نه تنها دفع مواد سمی و زائد خون و غیره، بلکه تنظیم تعادل بسیاری از مواد موجود و محلول در خون هم باز به عهده کلیه می‌باشد. مثلاً اگر غلظت نمک یا قند در خون از حد معینی بالاتر یا پائین‌تر باشد، برای بدن مضر و ایجاد عوارضی خواهد کرد، لذا در مواقعی که غلظت قند یا نمک در خون بالا رود، کلیه مقداری از آن را از طریق ادرار دفع و برعکس اگر مقدار آن کمتر از حد معمول باشد، از خروج آن جلوگیری به عمل می‌آورد. تنظیم و تعادل پروتئین‌ها، قندها، سدیم، پتاسیم، الکتروولایت‌ها، ویتامین‌ها و صدها مواد دیگر هم به عهده کلیه می‌باشد.

این تصفیه‌خانه کوچک ولی از لحاظ کثرت مسئولیت‌ها بسیار بزرگ و حیاتی، باز شب و روز مشغول کار و فعالیت است.

همه ساله عده زیادی در بیمارستان‌ها از نارسائی کلیه تلف می‌شوند و سال به سال بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود، ولی هنوز نتوانسته‌اند دستگاهی که بتواند کمک موثری باشد، تهیه نمایند.

سال‌ها پیش دو نفر از دانشمندان پزشکی، پس از مدت‌ها مطالعه و تجربه، ماشین بزرگ و سنگینی به نام کلیه مصنوعی ساخته و به خاطر این تلاش و ابتکار خود موفق به اخذ جایزه نوبل شدند. متأسفانه این وسیله به طور موقت چند نوع مواد سمی از قبیل اوره، اسید اوریک و چند ماده دیگر را از بدن خارج می‌کند، ولی چون این عمل موقتی و ناقص است بیمار چند هفته بعد دوباره باید به بیمارستان مراجعه کند.

از طرفی وسیله مذکور به علت پیچیدگی دستگاه‌ها و احتیاج به تعمیر یا تعویض قطعات و یا لزوم شست و شو و ضد عفونی شدن بعد از دیالیز هر بیمار، باید از سرویس خارج و همان عمل ناقص موقتی هم که فقط چند ماهی به ادامه حیات بیمار کمک می‌کرد، متوقف شود. در حالی که کلیه کوچک و ظریف ما با این وظایف بی‌حد و حساب خود، علاوه بر تصفیه خون و دفع انواع و اقسام سموم از بدن، هم زمان با آن از خروج صدها نوع املاح و مواد غذایی و ویتامین‌ها و غیره که برای بدن لازم و ضروری می‌باشد، جلوگیری به عمل می‌آورد.

حتی تشخیص کمی یا زیادی خیلی از مواد موجود در خون با خود این عضو است، مثلاً امروز اگر مقدار قند یا نمک خون بالا باشد، آن‌ها را دفع و فردا اگر مقدار آن‌ها پائین باشد، از خروج آن‌ها جلوگیری به عمل می‌آورد و این حالت خودکفائی کلیه در مورد خیلی از مواد دیگر هم عمل و اجرا می‌شود.

نه تنها کلیه، بلکه ده‌ها عضو دیگر بدن ما هم به همین نحو با همین مسئولیت‌های بی‌شمار، شب و روز در حال کار و انجام وظیفه می‌باشند تا تعادل فیزیکی و شیمیائی بدن ما را ثابت و پایدار نگهدارند.

مغز

مغز عجیب‌ترین، مرموزترین و شگفت‌انگیزترین عضو بدن ما محسوب می‌شود.

با وجود تلاش‌های شبانه‌روزی و مداوم دانشمندان در مورد ساختمان و فیزیولوژی و کار سلول‌های مراکز مغزی، هنوز سؤال‌های بی‌جواب و نقاط تاریک بی‌شماری وجود دارد که برای روشن شدن آن‌ها راهی دراز و طولانی در پیش می‌باشد. راهی که ممکن است پایانی نداشته باشد، زیرا هرچه معلومات و هوش و دانش انسان‌ها اضافه شود، به همان نسبت دامنه فعالیت‌های سلول‌های مراکز مغزی هم توسعه و افزایش یافته و کشف چگونگی اعمال این سلول‌ها و مراکز مغزی جدیدی که اضافه شده‌اند، مشکل‌تر و پیچیده‌تر خواهد شد.

هریک از ماه‌ها روزانه مجبور به انجام کارهای شغلی و اداری خود، و سایر فعالیت‌های روزمره از قبیل مکالمه با مراجعین و همکاران و مراجعه به سایر ادارات دولتی، بانک‌ها، مراکز خرید، مطالعه روزنامه، مشاهده تلویزیون و غیره می‌باشیم، اگر در پایان روز به حافظه خود مراجعه کنیم، شاید بتوانیم اغلب آن‌ها را دوباره به خاطر آورده و با خود مرور کنیم. یعنی تمام آن کارها و مناظر و مسیر راه‌ها، گفتگوها، قیافه افراد و طرز برخورد آن‌ها و سایر مسائل، همه در مغز ما ضبط و نگهداری شده‌اند که ما توانسته‌ایم دوباره آن را مرور کنیم. البته بسته به اهمیت موضوع، بعضی از این مطالب دقیق‌تر و برخی سطحی‌تر ثبت و ضبط می‌شوند. نه تنها فعالیت‌های امروز، بلکه اتفاقات و حوادث گذشته هم به همین نحو در حافظه ما ثبت شده‌اند.

مکانیسم و چگونگی ثبت و ضبط و نگهداری این اطلاعات و دسترسی دوباره به آن‌ها، یکی از شگفت‌انگیزترین رازهای وجود انسانی است.

امروز در تمام مؤسسات دولتی و خصوصی و کمپانی‌های بزرگ جهان و حتی در منازل از کامپیوتر استفاده می‌شود. در بانک‌ها و مؤسسات پلیسی و امنیتی برای اطلاع از سوابق اشخاص و یا برای پیدا کردن حساب‌های بانکی مراجعین معمولاً از نام شخص و شماره حساب بانکی او استفاده کرده اطلاعات مورد نظر را به دست می‌آورند. یعنی نام شخص یا شماره کارت بانکی او را به کامپیوتر می‌دهند و اطلاعات را به دست می‌آورند، زیرا این اطلاعات در جایی از حافظه کامپیوتر ضبط و نگهداری شده است.

ولی نحوه نگهداری خاطرات در مغز انسان و راه‌های دسترسی دوباره به آن‌ها مسئله‌ایست که هنوز به چگونگی آن پی نبرده‌اند. برای توضیح بهتر این موضوع، یکی از دوستان قدیمی خود را در نظر بگیرید. دوستی که مدتی است او را ندیده‌اید، خاطرات و سوابق دوستی این دوست قدیمی می‌تواند به طرق زیر در ذهن ما زنده شود.

۱ - دیدن قیافه او که بلافاصله او را می‌شناسیم و خاطرات او را به خاطر می‌آوریم.

۲ - دیدن عکس او که همین نتیجه را می‌دهد.

۳ - شنیدن صدای او از تلفن.

۴ - شنیدن اسم او از زبان کسی یا از رادیو و تلویزیون.

۵ - خواندن اسم او در روزنامه یا روی کاغذ و پاکتی.

۶ - دیدن هدیه‌ای که قبلاً به ما داده است.

۷ - رفتن به محلی که قبلاً با هم آن‌جا بوده‌ایم.

در تمام این موارد شما می‌توانید به سوابق دوستی او در مغز خود دسترسی پیدا کنید. در صورتی که در کامپیوترها برای این کار بیش از یک یا دو راه وجود ندارد. یعنی شما نمی‌توانید با نشان دادن هدیه‌ی دوست خود به کامپیوتر از او بخواهید که نام آن دوست و سوابق دوستی‌اش را به شما بگوید و غیره.

حال با توجه به میلیاردها خاطراتی که در مغز ما حفظ می‌شوند، چطور همه‌ی این مطالب از این راه‌ها و طرق جداگانه قابل دسترسی می‌باشند و اعصاب و رشته‌های ارتباطی خبرگیرنده و خبردهنده چطور از میان این همه مراکز بی‌شمار گذشته و به همان مواردی که مورد نظر ما می‌باشند برخورد کرده و جواب می‌دهند؟ بالاخره این همه مراکز ثبت و ضبط بی‌حد و حساب چطور در این مغز کوچک ما جا گرفته‌اند؟

باید اذعان کرد که نه تنها سابقه این دوست در نقطه معینی از مغز ما ضبط و نگهداری می‌شود، بلکه خاطرات پدر و مادر، خواهر و برادر، اقوام و بستگان، دوستان و همکلاسی‌های دبستان، دبیرستان و دانشگاه، مطالب تحصیلی دبستان، دبیرستان و دانشگاه، رشته‌های تخصصی از قبیل تاریخ، جغرافی، فیزیک، شیمی، ریاضی، تکلم چند زبان مختلف و هزاران هزار مسائل دیگر هم هرکدام جایی از مغز ما را اشغال کرده‌اند، زیرا اگر در جایی نبودند، دسترسی به آن‌ها هم امکان‌پذیر نبود. حتی برای هر نقطه بسیار کوچک سطح خارجی بدن ما هم محل و مرکزی در مغز وجود دارد، بطوری که اگر چشمستان را بسته و از یکی از دوستانتان بخواهید که نوک سوزنی را به آرامی روی نقطه‌ای از پوست بدن شما فشار دهد، شما با وجودی که چشم‌هایتان بسته است می‌توانید محل دقیق نوک سوزن را که مثلاً روی سطح خارجی انگشت بزرگ شست پای چپ شما قرار داده به او بگوئید زیرا فشار سوزن اعصاب سطحی آن ناحیه را متأثر کرده و این تأثیر از طریق اعصاب ارتباطی به مرکز این ناحیه در مغز منتقل شده و شما با چشم بسته محل آن را می‌توانید تشخیص بدهید.

مغز نه تنها مسؤل نگهداری این اقیانوس خاطرات و اطلاعات بی‌شمار است، بلکه تشخیص و تفسیر و قضاوت مسائلی را هم که با آن روبرو می‌شویم به عهده دارد.

مثلاً موقعی که به تابلوی نقاشی یا منظره زیبایی نگاه می‌کنیم، تصویر این

نقاشی از طریق چشم به مغز منتقل شده و مغز است که رنگ‌های مختلف قرمز، سبز و سفید و غیره را تشخیص داده هم‌آهنگی رنگ‌ها و زیبایی آن‌را بررسی کرده و بعد تشخیص خوب یا بد آن را می‌دهد.

همین مسئله درباره گوش هم صادق است. ارتعاشات صوتی از طریق گوش به مغز منتقل می‌شوند و مغز است که صدای انسان را از حیوان، دوست را از دشمن، طبل را از شیپور، آهنگ خوب را از بد، صدای اتومبیل را از هواپیما و غیره تشخیص می‌دهد.

همین‌طور، استشمام بوهای مختلف و تشخیص نوع آن، یا چشیدن طعم غذاهای مختلف و غیره که باز مربوط به بودن مرکزی در مغز جهت این عوامل می‌باشد.

حال بعد از این توضیحات نخواهید پرسید که چطور ممکن است مغز کوچک ما گنجایش نگهداری و توانائی تنظیم و کنترل این همه مسائل مختلف را داشته باشد که نه تنها یک کامپیوتر، بلکه صدها کامپیوتر هم از انجام آن عاجز خواهند بود؟ این اعمال ظاهراً باورنکردنی و غیرقابل تصوّر به نظر می‌رسند، ولی حقیقتی است که وجود دارد و هر روز شاهد آن می‌باشیم. باید توجه کرد که این مطالب روی هوا ضبط نشده‌اند، بلکه محل ضبط و نگهداری آن‌ها مغز و سلول‌های مغز ماست و عجیب‌تر از همه این‌ها این‌که، بشر با تمام این توانائی‌های علمی و پیشرفت‌های فنی و تکنولوژی خود، هنوز بیش از دو یا سه دهم سلول‌های مغز خود را به کار نگرفته است، یعنی از ده قسمت تاکنون دو یا سه قسمت مورد استفاده قرار گرفته و قسمت‌های باقی‌مانده هنوز دست نخورده و برای روزهای آینده نگهداری می‌شوند.

ادامه دارد

انتشارات

معرفی کتاب "صبح بیداری"، تألیف حسین عهدیه و هیلاری چپمن
انتشارات بهائی، ویلمت، ایلینویز، ایالات متحده آمریکا
رابرت هریس، پرینستون، نیوجرسی

کتاب "صبح بیداری" روایتی است نوین از عاشقان اولیهٔ دیانت بابی (۱۸۴۴ - ۱۸۶۳) و دیانت بهائی. برای همهٔ کسانی که به دلایل شخصی یا تحصیلی، با تاریخ و چگونگی آزار و شکنجه پیروان دیانت‌های بابی (۱۸۴۴ - ۱۸۶۳) و بهائی (۱۸۶۳ تاکنون) آشنا هستند، کتاب "صبح بیداری" روایت جدیدی است از سلسله حوادثی آشنا. آن‌ها و حتی خوانندگانی که بسیار سطحی و برای سرگرمی تاریخ این دو دیانت و آن قهرمانان سرمست و مخمور از بادهٔ الهی را دنبال می‌کنند، به وضوح درخواهند یافت که برخلاف اکثر آن کتاب‌ها، این کتاب فقط دربارهٔ مردان شجاع بابی و بهائی نیست، بلکه از جانبازی و جانفشانی زنان سالخورده و جوان، کودکان و نوجوانان چه پسر و چه دختر روایت می‌کند. این کتاب تصویر بسیار کامل‌تر و فراگیرتری از زندگی و جانبازی افراد جامعه‌ای که پی در پی درگیر امواج بلایا و تزییقات گردیده‌اند، به دست می‌دهد.

مؤلفین این کتاب در شرح کلی کشتار وحشیانهٔ بایان و بهائیان در سه دورهٔ متوالی سال‌های ۱۸۵۰، ۱۸۵۳ و ۱۹۱۲ میلادی، سختی‌ها و مشقات زندگی فردی آن‌ها را نیز روایت می‌کنند. مأخذ اکثر این وقایع که به روشنی و وضوح کامل با ذکر جزئیات تکان‌دهنده برای اولین بار به چاپ می‌رسد، خاطرات جد پدری دکتر حسین عهدیه و چندین منبع تاریخی دیگر است. در مقدمهٔ این کتاب، مؤلفین اشاره می‌کنند که زنان نیز در تحمل این بلایا و صدمات و تزییقات

شریک و سهم بوده‌اند:

“در ثبت وقایع تاریخی قرن نوزدهم در ایران، معمولاً از زن‌ها صحبتی نمی‌شود و اگر هم اشاره‌ای به آن‌ها بشود، آن‌ها را در درجهٔ دوّم و سوّم اهمیت قرار می‌دهند. اما ما سعی کردیم تا آن‌جا که ممکن است، شرح مصائب و سختی‌های زنان و کودکان در طی این وقایع شرح داده شود تا تصویر کامل‌تری به خواننده ارائه شود. مثلاً در جایی، از خاطرات ثبت نشدهٔ یک زن بومی بهائی در شهر نی‌ریز ذکر شده است. در این کتاب همچنین سعی شده تا با توجه به پیشینه و سابقهٔ خانوادگی و حکایاتی که دربارهٔ افراد نوشته شده، تصویر آن‌ها را در وضعیت واقعی نشان دهیم.”

در آغاز، کتاب “صبح بیداری” توصیفی جامع از زندگی مردم آن زمان در شهر نی‌ریز ارائه می‌دهد. تصویری زیبا، جذاب و کامل از زندگانی مردمان روستایی در ایران قرن نوزدهم میلادی. در این فصل که عنوان آن “شهر نی‌ریز” است، می‌خوانیم که چگونه زندگی روزمرهٔ این مردمان تحت تأثیر فرهنگ و آداب و سنن اسلامی بوده و چگونه بانگ اذان در سر هر کوچه و برزن طنین می‌انداخته است. نثر کتاب به نحوی مؤثر و پُرکشش تصویری از آنچه در داخل منازل اعیان و اشراف، علماء دین، تجار و مردمان عادی می‌گذشته؛ از چگونگی آغاز زندگی مشترک زوج‌های جوان و مراسم عقد و ازدواج تا زایمان زنی که در انتظار تولد فرزندی است، از وظایف و تعهداتی که به خصوص از جانب زنان می‌بایست رعایت شود، می‌گوید و توضیح می‌دهد که چگونه وقتی که یکی یا چند تن از دوستان شوهر به خانهٔ آن‌ها می‌آیند، زن می‌باید در اتاق دیگر بماند تا مبادا نگاه مرد غریبه‌ای به او نیفتد، و یا از تحمّل کتک‌های شوهر و دم برنزدن آن‌ها، می‌نویسد. با ارائهٔ نماهایی از بازار شهر، زندگی فقرا و مردم بسیار محتاج، باغ‌های پُر محصول، حیاط خانه‌ها، لباس شستن زنان در کنار رود و چشمه، چگونگی آوردن آب آشامیدنی به خانه، نان پختن، و مراسم تشییع جنازهٔ پدربزرگ خانواده،

جریان زندگی را به خوبی توصیف می‌کند تا خواننده با زندگی روزمره در شهر نیریز آشنا شود. شیوه بیان مؤلفین این کتاب در توضیح و توصیف زندگی مردم آن شهر، بی‌نظیر است. آن‌ها ذهن خواننده - بخصوص خواننده غربی - را عمیقاً با نحوه‌ای که زندگی در شرق با صدای اذان و فرهنگ اسلامی درآمیخته، آشنا می‌کنند و وابستگی مردم به یکدیگر و درهم تنیدگی روابط بین افراد را که تا به امروز پابرجاست را به خوبی نشان می‌دهند. به نظر من، این بخش از کتاب می‌تواند برای آموزش نوشتن نثر روان، ظریف و ساده انگلیسی به عنوان واحد درسی در کالج‌ها و دانشگاه‌ها تدریس و به کار گرفته شود. این متن را دوبار خواندم، زیرا آن را سرشار از لطافت و بسیار جذاب یافتم.

این شهر آرام و روحانی در عرصه آشوب و شورش عمومی است. با اعلام خبر ظهور دیانت بابتی تمام دوستی‌ها و رفاقت‌های بین مردمان و همسایگان به جنگی مذهبی تبدیل می‌شود. با ورود سید یحیی دارابی، یکی از علمای برجسته به شهر نیریز و اعلام خبر ظهور قائم موعود، آسودگی، سکون و قرار از شهر نیریز رخت بر می‌بندد. اوضاع کم کم وخیم و وخیم‌تر شده، روز به روز دوستی توأم به دشمنی شده و مردمان شهر به مخالفت با پیروان جدید دیانت بابتی قیام کرده، از هیچ‌گونه ظلم و آزاری فروگذار نمی‌کنند. آن‌ها این دین جدید را به منزله تهدیدی برای دیانت اسلام می‌دانند.

کتاب "صبح بیداری" بار دیگر همان داستان ظلم و شکنجه‌ای که بر مظلومین بی‌گناه در تمام ادیان گذشته وارد شده را بیان می‌کند. همان داستان نبرد با سربازان مسلح و قدرتمند. بابی‌های نیریز که از نیرویی شگرف و مهیمن سرشار هستند، در دفاع از خود به سپاه حکومتی چنان دلیرانه نبرد می‌کنند که قوای حکومتی و دینی متوسل به حيله، خدعه و فریب شده و سرانجام از این طریق و با اعزام نیروی ارتش مجهز به مهمات جنگی، بابی‌ها را مغلوب می‌سازند و این افراد بی‌گناه را به نحوی جنون‌آمیز و بی‌رحمانه به قتل می‌رسانند.

سرهای بایبان بر سر نیزه‌ها به دست سربازان، جسدهای سوخته و به دار کشیده بایبی‌ها در بازار، بستن اجساد بایبی‌ها به اسب و بر زمین کشیدن آن‌ها به دور شهر، به آتش کشیدن منازل، گله‌ها و رمه‌های بایبان، کودکان یتیم، زنان بیوه، مادران داغ‌دیده که فرزندان خود را از دست داده‌اند... این کتاب همه این تصاویر را بروی خوانندگان زنده می‌نماید. علاوه بر این در صفحات این کتاب جزئیاتی شرح داده می‌شود که در تواریخ گذشته کمیاب است. برای مثال این شرح را درباره خانواده‌ای که در سال ۱۸۵۳ به هنگام واقعه دوم حمله در نی‌ریز، به عنوان اسرا از کوه به شهر آورده شدند:

”پسر بچه چهارده‌ساله‌ای که مادرش دست‌های او را محکم به کمر خود بسته بود و به سختی پشت سر مادرش قدم برمی‌داشت، از مادرش پرسید: چرا دست‌های من را این‌طوری به کمر خودت بستی؟! و مادرش در جواب گفت: برای این که اگر سربازان تو را بکشند بفهمم و مجبور نباشم یک عمر به دنبال پسر گمشده‌ام باشم! او پسر کوچک‌تر خود را هم بغل کرده بود. آن زن بایبی بنا به وصیت شوهرش، ساده‌ترین لباس‌هایش را پوشیده بود تا اگر به دست سربازان اسیر شد، به طمع لباس گرانبی‌قیمت او نباشند، ولی کلاهی که به سر پسر خردسالش داشته بود، قطعه تزیینی داشت. یکی از سربازهای سواره که با اسب از کنار آن‌ها می‌گذشت خم شد و با چنان ضربتی کلاه را از سر پسر خردسال کشید که آن پسر از بغل مادرش چند متر آنطرف‌تر به زمین افتاد. مادر با ترس و وحشت به سمت فرزندش دوید و او را بلند کرد. پسر بیهوش بود و روی سرش آن‌جا که سرباز با خشونت موی او را کشیده بود، خالی شده بود. مادر فرزندش را در بازوان خود گرفته و به آرامی او را تکان می‌داد تا شاید به هوش آید، ولی سودی نداشت، پس روی زمین زانو زد و جسد بی‌جان او را همان‌گونه که در روز تولدش در پتو پیچیده بود، در پتویی که همراه داشت، پیچید، در آغوش گرفت و به راه افتاد...“

این روایت و روایت‌های بسیار دیگری که در کتاب از قول محمد شفیع آن پسر نوجوان ذکر شده‌اند، ما را شاهد جریاناتی می‌کند که درگیری و گذر از آن‌ها افراد عادی و معمولی را که به زندگی روزمره خود مشغول بودند، به قهرمانانی بی‌همتا تبدیل می‌سازد. برخی از این قهرمانان زنانی هستند که بعد از آن که همسر و یا فرزند و برادرشان با بی‌رحمی کشته شده، خود قدم به میدان نهاده‌اند. این زنان از هر خدمتی فروگذار نیستند. آن‌ها برای بای‌های در جنگ آسپزی می‌کنند، از کودکان نگهداری می‌کنند. بسیاری از آن‌ها که پس از مغلوب شدن بای‌ها و اسارت آزاد شدند، پس از رهایی دچار فقر شدید شده و برخی مجبور به گدایی شدند. دکتر حسین عهدیه و هیلاری چپمن با تمام امکانات و توانایی خود، دربارهٔ این افراد، این زنان و کودکان، تحقیق و جستجو کرده‌اند تا یاد و خاطرهٔ آنان را زنده نگاه دارند. این‌ها تنها بخشی از وقایعی هستند که به ندرت با چنین قوت و صلابتی روایت شده‌اند.

در فصل بیستم (قربانی برای مشرق‌الاذکار)، مؤلفین با مهارت کامل و استادانه به جذابیت کتاب افزوده‌اند. آنان سه واقعهٔ تاریخی که به طور هم‌زمان در سه نقطهٔ مختلف عالم، یکی در ایران، دیگری در خاورمیانه (شهر حیفّا) و دیگری در شهر شیکاگو آمریکا را در یک نما به تصویر کشیده‌اند تا خواننده با رابطهٔ مستقیم این سه واقعهٔ تاریخی در یک زمان آشنا شوند. در این جا گویی خواننده دائماً در بین این سه مکان در حرکت است. لحظه‌ای در ایران و لحظه‌ای بعد در آمریکا و اندکی بعد در بالای کوه کرمل در شهر حیفّا. واقعهٔ اوّل در بیست و یکم ماه مارچ یعنی روز نوروز و شروع اعتدال بهاری سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۹۲ هـ.ش.) در ایران رخ می‌دهد. واقعهٔ دوّم در شهر شیکاگو در ایالت ایلینویز در قارهٔ آمریکای شمالی اتفاق می‌افتد، و آن تشکیل جلسهٔ کانونشن برای ساختن مشرق‌الاذکار شیکاگو در کنار دریاچهٔ میشیگان است. واقعهٔ سوم استقرار عرش مطهر حضرت باب، بنیانگذار دیانت بای‌ی که در سال ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۶۰ هجری

قمری) در شهر تبریز به شهادت رسیدند و بعد از شصت سال، انتقال از محلی به محل دیگر، نهایتاً به دست مبارک حضرت عبدالبهاء - فرزند ارشد حضرت بهاء‌الله - در حیفا در کوه کرمل، که به "گهوارهٔ پیامبران" معروف است، و امروزه موسوم به اسرائیل است، اتفاق می‌افتد. اکنون گنبد طلایی درخشان مقام اعلیٰ بر بالای کوه کرمل هر ساله صدها هزار زیارت کننده را به سوی باغ‌هایی زیبا که از پائین دامنهٔ کوه تا نوک قلعهٔ رو به خلیج حیفا قرار دارند را به خود جذب می‌کند. سپس کتاب، شما را به سرعت به کوچه‌های خاکی شهر نیریز و کوهپایه‌ها و باغ‌های اطراف آن می‌برد، جایی که بابی‌ها را مانند حیوانات تعقیب می‌کردند و کشان کشان به بازار شهر به نزد شیخ ذکریا می‌آوردند و او از آنها می‌خواست که تبرّی نمایند و از دین خود برگردند، و چون آنها قبول نمی‌کردند با اشاره‌ای از طرف شیخ، در مقابل دیدگان همگان، با ضربات مشت و لگد به زمین می‌افتادند و با ضربات شمشیر به قتل می‌رسیدند و یا گلوی آنها بریده می‌شد و یا بدنشان با شلیک تیر سوراخ سوراخ می‌شد. این مردمان صلح جو و عاشقان نوع بشر و بسیاری دیگر از بابی‌ها، برای استقامت برای حفظ عقیده و ایمان خود، جان خود را در کوچه و بازار شهر نیریز از دست دادند.

وقایع مؤلمهٔ سه دوره متوالی آزار و اذیت، با تلاش پی‌گیر مؤلفین در جمع‌آوری جزئیات این وقایع، تصویری موجز و چند جانبه از دینی ارائه می‌کند که علیرغم درگیری با دشمنان خونخوار و ظالم، در مسیر پیشرفت خود گام برمی‌دارد. قلم مؤلفین همچون دستان توانای قالیبافان، صحنهٔ این وقایع را با مهارت به تصویر می‌کشد. صحت و سندیت و اعتبار این وقایع گویی از فردی است که عاشقانه شاهد این سه واقعه بوده است و در دوران زندگی خود با شنیدن این وقایع به دفعات آنها را به خاطر سپرده، کنار هم گذارده و فرشی دیدنی بافته و در پیش روی ما گسترده است.

این کتاب شور و اشتیاقی در دل افرادی می‌اندازد که هرگز پا به خاک کشور ایران

نهاده‌اند و تأثیر عمیقی بر ذهن و قلب ایرانی‌هایی که با تیرگی‌ها و مظالم سال‌های ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ در کشور ایران آشنا هستند می‌گذارد و آنان را به مقایسه این ایام شوم و مظالم نیریز با زمانی که کشورشان عرصه تمدنی پُر شکوه و سربلند بود، وا می‌دارد.

این کتاب با بیانی تکان‌دهنده از انقلابی سخن می‌گوید که در مسیر احیای عالم انسانی است. انقلابی که نحوه برخورد با زنان را تغییر داد، به آن‌ها ایمان و شجاعت آموخت و آن‌ها توانستند از ستم علماء و روحانیون، شمشیر، سربازان و ظلم رهبران سیاسی نهراسند و شجاعانه پایداری کردند. زنانی که روح ایمان را به خانه و قلب خود راه دادند. هر چند مردان آن‌ها بی‌رحمانه، با خدعه و نیرنگ حاکمان خاندان قاجار به شهادت رسیدند، ولی آن‌ها استقامت کردند و طریق راست عزیزانشان را ادامه دادند. زنانی که از وقایع سال‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۵۳ جان سالم به در بردند و در نهایت سختی و مَحَن، نسلی از مؤمنین نیریز را در آغوش خود پروردند. فرزندان که در جریانات و وقایع سال‌های بعد و بخصوص در سال ۱۹۰۹ میلادی، به هنگام آزار و اذیت و تزییقات و بلایای دور سوّم همچون پدران و مادران خود با شجاعت و شهامت استقامت کردند.

ما صمیمانه از دکتر حسین عهدیه و هیلاری چپمن به خاطر تألیف کتابی چنین خواندنی، کتابی که فصل به فصل آن ما را با عزیزانی که آرزوی شناختن آن‌ها را داشتیم، آشنا می‌سازد، سپاسگزاریم. مردمی را که این دو مؤلف به تصویر می‌کشند، به یقین همانند بهائیان هستند که امروزه در شهرهای ایران ساکن‌اند. مردمی که خواهان آن هستند تا فرزندان خود را در صلح و آرامش بزرگ کنند، فرزندان تحصیل کرده پرورش دهند تا بتوانند به نوع خود و ملت خود خدمت نمایند به فراغت به زندگی و تأمین معاش خود مشغول باشند و از مواهبی که نصیب کشور بی‌مثیلشان شده است بهره‌مند شوند. مواهبی که بهائیان ایران امروز و حتی آن‌ها که ساکن سایر نقاط جهان هستند، اکثراً از آن محرومند.

علاوه بر شرح وقایع قهرمانانه و غم‌انگیز شهر نی‌ریز، مؤلفین ضمیمه‌ای بسیار غنی مشتمل بر چهارصد پاورقی، کتاب‌شناسی ارزشمند و فهرست موضوعی بسیار مفیدی را فراهم نموده‌اند. مهم‌تر از آن، شرح موجز و مختصری که در مقدمه کتاب دربارهٔ دو مظهر ظهور امر بهائی، یعنی حضرت بهاء‌الله و حضرت باب آورده شده، و نیز مروری که بر دیانت اسلام و مذهب شیعه و خشونت موجود در آن عصر و بالاخره تصویری دقیق و گیرا از وضعیت شهر نی‌ریز قبل از ظهور حضرت باب است، که به ضمیمه برای خوانندهٔ غربی و ناآشنا با این فرهنگ، فراهم شده است.

مدارک تاریخی و بخصوص نوشتجاتی از این قبیل، درک عمیق‌تری از تاریخ امروز ایران را ممکن می‌سازد. شاید با درک بیشتر اصول و تعالیم دیانت بهائی، رؤسای امور متوجه این نکته گردند که بهائیان آرزومندند تا شهروندانی صادق باشند. مسلماً هر انسانی که در قلب خود ذره‌ای رحم و شفقت احساس کند، با خواندن کتاب "صبح بیداری" و روبرو شدن با افرادی که در این کتاب درباره‌شان نوشته شده، از تکرار هریک از آن فجایع که به دست خاندان قاجار انجام شد، بیزار و رویگردان خواهد شد.



تأسیس نظم اداری

نظم اداری و تشکیلات بهایی - مطالب منتخب

ادامه مطالب پیشین

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نظم اداری بهائی این است که بنیان الهی دارد، یعنی توسط خود شارع دیانت بهائی، نه پیروان ایشان، بنیانگذاری شده است. هیچ‌یک از نظام‌های دینی و سیاسی عالم چنین امتیازی ندارند، زیرا همه آنها ساخته دست بشر هستند. همچنین خداوند در این دور مژده داده است که بیت‌العدل اعظم را که به انتخاب مردم تشکیل می‌شود، به الهامات خود ملهم می‌فرماید و آنان را از تصمیمات نادرست حفظ می‌کند و در نتیجه جامعه بهائی از انحراف در امان می‌ماند. البته این به آن معنی نیست که همه سطوح تشکیلات بهائی مصون از خطا هستند، اما اگر اشتباهاتی مرتکب شوند سبب انحراف عظیمی نخواهد شد، زیرا بیت‌العدل اعظم به عنوان عالی‌ترین مرجع جامعه بهائی، بر آنها نظارت دارد.

ویژگی مهم دیگر نظم اداری بهائی که آن را از سایر نظام‌های دینی متمایز می‌کند آن است که در آن طبقه‌ای به نام روحانیون یا رهبران دینی وجود ندارد. با رسیدن عالم انسانی به مرحله بلوغ خود، دیگر نیازی به چنین طبقه‌ای نیست. در نظم بهائی هیچ فردی به تنهایی از مقام یا قدرت خاصی برخوردار نیست، بلکه قدرت در اختیار مجامعی است که توسط عموم بهائیان انتخاب می‌شوند. روش کار این بیوت عدل هم مبتنی بر مشورت است؛ آن هم نه فقط مشورت با خودشان،

بلکه مشورت با عموم که از جمله در ضیافت نوزده روزه انجام می‌شود. مشورت به عنوان مکانیزمی که طی آن تصمیم‌گیری‌ها صورت می‌گیرد، به قدری دارای اهمیت است که می‌توان آن را از شاخص‌های برجسته نظم اداری بهائی به حساب آورد، به خصوص که شرایط مشورت در این نظم، مافوق رعایت اصول و مقررات اداری و منطقی، شامل رعایت اصول معنوی و اخلاقی‌ای همچون خلوص نیت و محبت و فروتنی و صبوری و وارستگی نیز می‌باشد.

دو ویژگی فوق سبب می‌شود که این نظم بتواند وحدت جامعه را حفظ کند و مانع تشکیل فرقه‌ها و احزاب گوناگون شود، چون از طرفی افرادی به نام رهبران دینی وجود ندارند که هریک طرفدارانی داشته باشند و دستور خاصی صادر کنند و از طرف دیگر همان‌طور که دیدیم ضرورت اطاعت از مرکز واحدی که بیت‌العدل باشد توسط حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله مورد تأکید قرار گرفته است و جای انکار برای احدی باقی نمانده است.

در نظم اداری بهائی برای اولین بار در تاریخ ادیان، مرکز اداری و روحانی جامعه در یک محل جمع شده است. قبله بهائیان که مرقد حضرت بهاء‌الله است در شهر عکا، و مرقد حضرت باب و محل استقرار بیت‌العدل اعظم و سایر مؤسسات بین‌المللی بهائی در شهر حیفا در نزدیکی آن، در سرزمینی که برای همه ادیان الهی مقدس است قرار دارد، و این یکی دیگر از جنبه‌های وحدت بخش آئین الهی است. در ادیان گذشته جدایی مراکز روحانی و اداری همواره باعث از میان رفتن وحدت بوده است. مثلاً، در حالی که مرکز روحانی اسلام مکه و مدینه بود، خلافت به دمشق و بغداد و استانبول منتقل شد و سبب انحراف مرکز اداری گشت. اما در دیانت بهائی یک مرکز بیشتر وجود ندارد که هم جنبه اداری دارد و هم روحانی.

ادامه دارد

اخلاق بهایی

جناب دکتر علی توانگر اعلی الله مقامه

در لوح کلمات فردوسیة می‌فرمایند:

”کلمه الله در ورق ششم از فردوس اعلی، سراج عباد داد است، او را به دادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش نمائید.“

همچنین می‌فرمایند:

”لعمرا لله عدل مجندی است قوی، او است در مقام اول و رتبه اولی فاتح افنده و قلوب و او است مبین اسرار وجود و دارای رتبه محبت و جود.“

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیة می‌فرمایند:

”ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیة خود و بدون ملاحظه و مراعات جهتی از جهات بین خلق اجراء احکام حق نمودن و نفس خود را چون افراد بندگان غنی مطلق شمردن و جز امتیاز معنوی از امری از امور، تفرد از جمهور نجستن و غیرعموم را خیر خویشتن دانستن، خلاصه هیئت جمعیت را به منزله شخص واحد پنداشتن و نفس خود را عضوی از اعضای این هیئت مجتمعه انگاشتن و آلم و تأثر هر جزئی سبب آلم کل اجزاء هیئت بالبداهه تیقن نمودن است... در عالم وجود سطوت قاهره جنود عدل را قوای اعظم عالم مقابلی نکند و بنیان مرصوص حصون حصینه مقاومت ننماید چه که فتوحات این سیف قاطع را کلّ برایا طوعاً و رضاء مغلوب گردند و ویرانه‌های عالم از هجوم این جنود به اعلی درجه معموریت و آبادی سرافراز شود. دو آیت اعظم است که بر افسر هر جهانبانی

سایه افکند به مثابه نیر اعظم انوار ساطعه حکومتش به کمال سهولت در ارکان عالم نفوذ کند رایت اولیه عقل و رایت ثانیه عدل، این دو قوه عظیم را جبال آهنین مقاومت نتواند و سد سکندری را متانت نماند.

و در کتاب مفاوضات می‌فرمایند:

”همچنان که عفو از صفت رحمانیت است، عدل نیز از صفت ربوبیت است، خیمه وجود بر ستون عدل قائم نه عفو و بقای بشر بر عدل است نه عفو ... اگر شخصی به دیگری تعدی نماید متعدی علیه باید عفو نماید، اما هیئت اجتماعی باید محافظه حقوق بشر نماید.“

و حضرت ولی امرالله می‌فرمایند: ”عدالت یگانه اساس و بنیان رحین و مؤید صلح اعظم یزدانی است.“

غیبت و افترا

این دو صفت مذموم در جمیع ادیان منع شده و شعرا و عرفا به نظم و نثر، آن را ناپسند شمرده‌اند. غیبت آن است که از شخص غایب صفات و خصوصیات اخلاقی و یا رفتار و گفتاری را از او بیان کنند که در او وجود دارد، تقریباً عیب جوئی نمایند، ولی در برابرش شرم حضور مانع از گفتن باشد. اما افترا و تهمت آن است که به دروغ، صفات و حالاتی را به شخصی نسبت دهند و ذکر کنند که در او وجود ندارد.

در شریعت مقدس بهائی این دو صفت شدیداً منع گردیده و کراراً اجتناب از آن‌ها توصیه شده است، از جمله بعضی از نصوص در این باره نقل می‌شود:

حضرت بهاءالله شارع مقدس دیانت بهائی در کتاب مستطاب اقدس، افترا و غیبت را در برابر قتل و زنا در یک آیه مختصر ذکر و حرام فرموده‌اند و می‌فرمایند:

“قد حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلَ وَالزَّوْجَاتِ الْمَغِيْبَاتِ وَالْاِفْتِرَاءَ اجْتَنِبُوا عَمَّا نُهَيْتُمْ عَنْهُ فِي الصَّحْفِ وَالْاَلْوَاْحِ.”^x

و در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند:

“غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند.”

و نیز می‌فرمایند:

“لسان از برای ذکر حق است، حیف است به غیبت بیالاید و یا به کلماتی تکلم نماید که سبب حُزن عباد و تکدّر است.”

و در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

“ای مهاجران، لسان مخصوص ذکر من است به غیبت میالائید و اگر نفس ناری غلبه نماید. به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به غیبت حَلَق من، زیرا که هرکدام از شما به نفس خود ابصر و اعرفید از نفوس عباد من.”

و در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند:

“یا ابن‌الوجود، کیف نَسِيتَ عیوبَ نفسک و اشغلتَ بعیوبِ عبادی من
کان علی ذلک فطیر لعنه منی”^{xx}

x - قتل و زنا و غیبت و افترا حرام شده است، از آنچه در صحف و الواح نهی شده‌اید اجتناب کنید.

xx - ای پسر وجود چگونه است عیوب خود را فراموش کرده‌ای و به ذکر عیوب بندگان خدا مشغول شده‌ای، هرکس چنین باشد لعنت من بر او باد.

(ایادی امرالله) دکتر جان اسلمنت

Dr. John E. Esslemont

“ترجمه و تلخیص از نوشته جناب دکتر مؤژان مؤمن به انگلیسی”

ترجمه به فارسی: جناب دکتر م. مشرف زاده

این پروفیسور و پزشک عالی‌قدر که به علت انتشار کتاب بهاء‌الله و عصر جدید معروفیت جهانی پیدا کرده است، در سال ۱۸۷۴ میلادی در اسکاتلند، در یک خانواده اشرافی متولد شد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی در موطن خویش، به کالج رابرت گوردون (Robert Gordon) رفته و بعد از اتمام کالج، در دانشگاه آبردین (Aberdin) پذیرفته شده و در ۱۸۹۸ دکترای خود را در علوم پزشکی و جراحی، با نمرات عالی و لقب محترم (Honourable) گرفته است. سپس در مؤسسات مختلف اسکاتلند به پزشکی و جراحی پرداخته و ضمناً شروع به مطالعه و بررسی ادیان مختلف نموده و بالاخره گمشده خود را یافته، و به امر بهائی گروید.

ایشان در زبان اسپرانتو مهارت کامل یافته و علاوه بر آگاهی به زبان‌های فرانسوی، اسپانیائی و آلمانی، در سال‌های آخر عمر کوتاه خود به تحصیل عربی و فارسی نیز پرداخته و دیده شده که با ایرانیان به فارسی نیز صحبت می‌داشته است. در رشته طب و جراحی نیز تحقیقات فراوان نموده و مقالات بسیاری به انگلیسی نوشته است. مخصوصاً در فن داروسازی و نسج‌شناسی صاحب نظر بوده است.

متأسفانه در دوران تحصیلی کالج به سل ریوی مبتلا شده و تا آخر عمر با آن مبارزه می‌نموده است. در سفر دو ساله خود به استرالیا با خانم موسیقی‌دانی به نام جین فریزر (Miss Jean Frazer) که معلم همشیره‌اش بود، ازدواج کرد. مدتی

نیز برای فرار از سرما و جلوگیری از تشدید بیماری خود به آفریقا سفر کرد و بالاخره در سال ۱۹۰۸ به انگلستان مراجعت نمود.

او در تحقیقات علمی زمان خود و هدف از بین بردن بیماری سل مقالات زیادی به مؤسسات طبّی ارائه داده و یکی از صاحب نظران این رشته بوده است. در سال ۱۹۱۴ پس از مذاکره با میسیز کاترین پارکر (Mrs. Kathrine Parker) همسر یکی از پزشکان همکارش که حضرت عبدالبهاء را زیارت کرده بود، اگرچه آن خانم بهائی نبود ولی جزوات و اطلاعات زیادی را در اختیار دکتر اسلمنت گذارد. بالاخره ایشان قلباً مؤمن شده و در شهرالعلاء سال ۱۹۱۵ روزه گرفت و با تماس با جناب دکتر لطف‌الله حکیم، ایمان خود را کامل نمود.

ایشان با معاونت جناب دکتر لطف‌الله حکیم، کلمات مکنونه را به زبان اسپرانتو ترجمه نمود. در سال ۱۹۱۶ که احباء برای مشرق‌الاذکار آفریقا تبرّعات می‌فرستادند، دکتر اسلمنت علاوه بر تقدیم مبالغ قابل توجهی از مال خود، در تشویق احباء و تقویت مالی صندوق مشرق‌الاذکار خیلی خدمت نمود.

ایشان تألیف کتاب بهاء‌الله و عصر جدید را از سال ۱۹۱۶ شروع کرد و به علت مشاغل متعدد طبّی و بهداشتی، تهیه کامل آن به طول انجامید.

او در این زمان با آقای سرگرد تودر پل (Major Tudor Pole) که بعداً به عنوان افسر ارتش انگلستان در قاهره حضرت عبدالبهاء را زیارت نمود و (هنگام تصرف حیفا به وسیله نیروهای انگلیس) آشنا شد. اولین نامه‌ای که دکتر اسلمنت از حیفا دریافت کرد، به قلم حضرت شوقی افندی بود که حسب‌الامر حضرت عبدالبهاء در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۱۸ برایش ارسال فرمودند که در حقیقت شروع دوستی و محبت محکم و دائمی بین حضرت ولی امرالله و ایشان گردید.

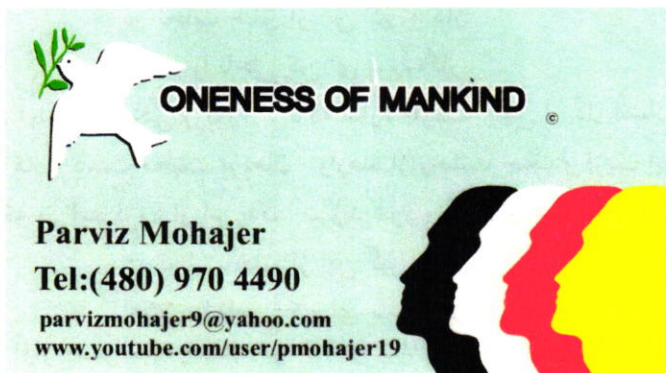
ادامه دارد

انتشارات

شعرا و سخنوران قرن دوّم بهائی، جلد اوّل، تألیف جناب ایرج مهین گستر

از جمله کتاب‌های بسیار ارزنده‌ای که در سال گذشته در امریکا به زیور طبع آراسته گردید، کتاب شعرا و سخنوران قرن دوم بهائی، جلد اول می‌باشد که از همه نظر بسیار عالی است، چه از نظر محتوی و مطالب ذکر شده، و چه از نظر چاپ و صفحه‌بندی و غیره. این کتاب شرح حال ۲۵ شاعر از شاعران زن و مرد بهائی است که به کوشش جناب ایرج مهین گستر، از طرف نشر میثاق، بنیاد نحل مادرید، به زیور طبع آراسته گردیده است. تصویر جلد کتاب، قصر بهجی در عکا می‌باشد. این کتاب دارای جلد سخت و کاغذ بسیار عالی است. توفیق جناب مهین گستر را در چاپ و ارائه کتاب‌های دیگر خواهانیم.

ناگفته نماند که تذکره شعرای قرن اول بهائی، تألیف جناب آقای نعمت‌الله ذکایی بیضایی می‌باشد که چاپ دوّم آن اخیراً انتشار یافته است.



ONENESS OF MANKIND ©

Parviz Mohajer
 Tel:(480) 970 4490
 parvizmohajer9@yahoo.com
 www.youtube.com/user/pmohajer19

CD انسان‌ها یکسانند

انسان‌ها یکسانند: **Oneness of Mankind** اثری از سرکار خانم مهین عمید، با سوابق دیرینه در ایران و آمریکا، به صورت CD و DVD تولید شده و جناب پرویز مهاجر آن را خوانده است.

بارالها گر به دلها عشق سامان می‌گرفت
دوره نامردمی‌ها زود پایان می‌گرفت
بر خدائیت قسم هرگز نزیبید این‌چنین
مردمی پامال گردد زیر پای جهل و کین
در نجات خلق از این‌گیر و دار
عشق را ناجی کن ای پروردگار

کاش در سینه دل انسان چنین سنگین نبود
آدمیت از شقاوت این همه ننگین نبود
رنگ مبنای قضاوت، فتنه کار دین نبود
هیچ فرقی بین دین و مسلک و آئین نبود
روشنائی بخش دلها را به نور سرمدی
دور کن از جهل و نادانی، رها کن از بدی
در نجات خلق از این‌گیر و دار
عشق را ناجی کن ای پروردگار

بر نژاد زرد و سرخ و بر سپید و بر سیاه
کاش با یک چشم می‌کردند انسان‌ها نگاه
مرد و زن هردو زیک دارند و بار یک شجر
هر دو یکسانند و انسان هم طراز یکدگر
این سیاست‌پیشگان ایکاش همت داشتند
پرچم آزادگی هر گوشه می‌افراشتند
آن زمان صلح و صفا خورشید عالم‌گیر بود
دیو تزویر و ریا همواره در زنجیر بود
در نجات خلق از این‌گیر و دار
عشق را ناجی کن ای پروردگار

بارالها کی شود آید ز ره پیکی ز نور
تاکه سازد ظلمت جهل از دل انسان بدور
می‌رسد روزی که با دست محبت مردمان
وارهند از وحشت جنگ و فریب این و آن
همچنان باران که می‌آید فرود از ابر پاک
سرزند شور و نشاط و عشق ازهر ذره خاک
در نجات خلق از این‌گیر و دار

عشق را ناجی کن ای پروردگار
غزل آواز خوانده شده در CD و DVD انسان‌های یکسانند، از ساخته‌های ایرج طاهری است که آقای پرویز مهاجر آن را در دستگاه اصفهان

خوانده است.

سروده انسان‌ها یک‌سانند از عشق انسان‌ها به یک‌دیگر، صلح جهانی، تساوی حقوق زن و مرد، ترک تعصبات مذهبی، به هر شکل و کاربردی، ترک تعصبات نژادی، تعلیم و تربیت اجتماعی، و خلاصه آنچه را که جهان امروز بدان نیاز دارد تا سبب حصول به یک زندگی آرام و در کنار هم، برای رسیدن به صلح جهانی که مبداء آن عشق است و مقصد آن هم عشق است، و تنها راه حل همه این معضلات و ناهنجاری‌های اجتماعی است، فراهم آید. خانم مریم نجمی که خود از هنرمندان ارزنده موسیقی ایرانی هستند، نهایت تلاش خود را برای اجرای آن به عمل آوردند.

نسخه‌ای از این اثر به کاخ سفید به آرشیو US President فرستاده شد که موجب دریافت تشویق‌نامه‌ای در جهت قبول و تأیید این طرز تفکر شدند، و سپس این کار در مورد دولتمردان دیگر تکرار شد، که جملگی با ارسال تشویق‌نامه‌هایی مفصل ما را در این حرکت تأیید نموده و ادامه آن را خواستار شدند.

این اثر در کتابخانه‌های ملی موجود است. به این ترتیب از این خوشحالیم که زحمت سالیان متوالی ما به ثمر رسید و آنچه را که ما به شما ارائه داده‌ایم، همواره در پی‌گیری آن کوشا هستیم و نمونه‌ای روشن و سندی ارزنده از هم‌بستگی و وحدت این گروه کوچک است. برای شنیدن و دیدن این اثر، لطفاً روی www.youtube.com/user/Pmohajer19 ، Clik کنید.

با آرزوی سلامت و سعادت برای همه، با احترام

پرویز مهاجر (جاسبی)

PAYAM-E-BADI

VOLUME 31
NO'S: 363-364-365-366

August – September – October
November - December
2013

پیام بدیع

سال سی و یکم

۱۷۰ بدیع

۱۳۹۲ شمسی

۲۰۱۳ میلادی

نشانی پیام بدیع

برای ارسال حق اشتراک

نامه‌ها و پیشنهادات

PAYAM-E BADI

P.O.BOX 3207

Quarts Hill, CA

93586

U.S.A

حضرت امه‌البها روحیه خانم ایادی عزیز امرالله در کتاب بی نظیر گوهر یکتا، درباره علاقه شدید حضرت ولی امرالله به افزایش هرچه بیشتر انتشارات مرقوم فرموده‌اند: "نوشتن و نشر کتب و کار امریه دائماً مورد علاقه شدید وجود مبارک بود. در این سبیل هرچه اقدام می‌فرمودند هرگز خسته نمی‌شدند و دائماً حامی این شعبه از خدمات بودند و آن را همه‌جا و همه وقت حمایت می‌فرمودند. چنان که در حساب هندوستان ملاحظه کنید، در یک سال هزار لیره برای نشریات مرحمت فرمودند..."

قابل توجه:

حق اشتراک سالانه: امریکا ۳۵ دلار آمریکایی و دیگر کشورها ۴۰ دلار آمریکایی است. ابتدای هر سال میلادی، اشتراک تجدید می‌گردد. تقاضای اشتراک و تغییر آدرس را به نشانی زیر بفرستید:

Mr. Soheil Roshan Zamir

1432 173 Rd

South West Lynnwood, WA 98037

U.S.A

SOHEILRZ@YAHOO.COM

4-15-14
درخت

Payam
Payam-i-Badi

-i-

Badi
